کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۵۸۹
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۲۴

[illegible] الحمد لله الذی جعل الدنیا [illegible] و الصلوة و السلام [illegible] [illegible]

و در مجلس شهادت آنحضرت چنین ترتیب داده [illegible]

اول در بیان فضایل مصائب [illegible]

دویم در باب ثواب گریستن بر آنحضرت

سیم در بیان خبر دادن حق تعالی پیغمبران خود را از شهادت آنحضرت

چهارم در خبر دادن حضرت پیغمبر و حضرت امیر [illegible] شهادت آنحضرت

۵ در بیان اکثر مصیبت آنحضرت عظیم تر از مصیبتهاست

۶ عجایب و غرایب بعد از شهادت آنحضرت بظهور رسید

از گریستن آسمان و زمین و منکسف شدن آفتاب و ماه

و الوحوش جنیان

امالی مذکورات در این کتاب متفرق ذکر شده

هو المعین و هو الحافظ

هذا کتاب مهیج الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتفرد بالقدم و البقاء المتوحد بالعظمة و الکبریاء الحاکم بما یرید و الفاعل لما یشاء موکل البلاء بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل فی درجات المحبة و الولاء دافع درجات السعداء و الشهداء و معوضهم عن الحیوة القلیلة الفانیة و النعمة الدانیة حیوة دائمة و نعیما باقیا بلا فناء فقال و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و الصلوة و السلام علی اشرف اهل الابتلاء و افضل سکان الارض و السماء محمد سید الانبیاء و خاتم الاولیاء و علی اهل بیته الذین جلت مناقبهم عن العدد و علت مراتبهم من ان یقاس بها من احد ملوک الدارین و رؤساء العالمین المبعوثین للقیام بالقسط فی ابتداء الوجود الی یوم الجزاء و لعنة الله علی اعدائهم لعنة متصلة مادامت الارض و السماء اما بعد چنین گوید اقل خلیقة حسن بن محمد علی الیزدی اصلا و الحائری مسکنا و مدفنا ان شاء الله تعالی که چون توسل بائمه

طاهرین که عروة الوثقای الهی و حبله الممدود بینه و بین خلقه می باشند اعظم وسایل است بسوی خدا هر کسی بیک نهجی بایشان وسیله جوی می باشد و نظر بمقتضای مودة لازمه بایشان هر کسی در مقام اخلاص و بندگی بیک طریقی اظهار اخلاص می نماید و چون حفظ آثار و اخبار سعادت آثار اهل بیت اخیار که حفظ شعایر اسلام و ایمان است مرغوب بلکه از هر متدینی مطلوبست لهذا علمای اخیار در جمیع اعصار و امصار در این مقام در آمده بتحریر رسایل و کتب و طوامیر و صحف پرداخته اند و چون ذکر احوال سید الشهداء و حفظ اخبار متعلقه بآن سر کرده سالکان طریق رضا علاوه مشتمل بر فواید بیشمار بود بجهت حفظ آن بخصوص کتب و رسایل موضوع شد و چون در میان خلق و لاسیما در میان عجم باعتبار اعراض از کتب علما بعضی از اکاذیب اضحه و اقاصیص و اضحه در این باب اشتهار یافته در مجالس و محافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشتم که از هر جا جمع نموده بود مرتب نموده تا معلوم شود که بذکر اخبار معتبره در این باب غنای از اکاذیب عامیانه حاصل می باشد و چون عزم موکد شد باصرار بعضی از اخیار از اصدق شروع شده زمانها مدید باعتبار عوایق زمان اتمام آن در معرض تعویق بود تا در این آوان

که حوادث عظیمه در این بلاد خلد بنیاد عارض که تشویش عظیم از تلف جان و مال داشت لهذا در نظر گرفت که اگر پروردگار لطیف از مهالک و صدمات نجات دهد این امر را بشکرانه آن باتمام رساند چون از برکت انجناب نجاة خواست بعهد خود وفا نماید تا شکرانه این نعمت بعمل آید شاید سبب مغفرت گناهان و موجب نجات از مهالک آخرت نیز بوده باشد و اگر چه این کتاب نیست الا بمنزله مشک خشکیده و عظام نخره الا آنکه کسانی که منتفع میشوند از آن تشنگان وادی مهجوری و کوسنگان مخمصه ناصبوری و متجرعان دم اخلاق ناظرین آنکه ذلات آنرا بقلم اصلاح اصلاح نموده تأمل معذرت و مقبل عذر او بوده نادر زمره و اذا مروا باللغو مروا کراما محشور بوده باشد و مسما نموده آنرا به

مهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان و آن مشتمل می باشد بمقدمه و چهارده مجلس اما مقدمه پس در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان آداب تعزیه و ماتم و آن امور چند می باشد اول گریستن و جزع نمودن و مهموم و مغموم بودن و آه کشیدن و اظهار حزن و کآبه نمودن بلکه این نفس تعزیه و ماتم داری است نه از آداب آن و چون بعضی از علماء آنرا از آداب شمرده اند ما نیز شمردیم و این حقیقة آنچه مطلوبست در این باب و سزاوار است زیاد نمودن تباکی و گریه نمود بستن باینکه مانند گریه کند کان صدا را ظاهر کردن کند و سر بزیر اندازد

و اظهار اندوه نماید اگرچه گریه نکند و این امری است آسان و بسیار بی سعادتیست
حضور در مجلس تعزیه و ترک گریه و تباکی بالمرّه و استحباب این امور بجهت
اخبار کثیره است که از خانوادهٔ عصمت رسیده است دوّیم و سیّم و چهارم
پوشیدن جامهٔ نظیف از نجاست و گشودن بندها خصوص بند گریبان که داخل
در اظهار ماتم داری است و کشف ذراعین و ساقین چنانچه از روایت عبد الله
ابن سنان مستفاد میشود و اگرچه آن روایت در بیان آداب زیارت است لکن
بعد از ذکر این آداب میفرماید کهیئة اصحاب المصاب و برهنه کردن پا و سر را
نیز بعضی از علماء ذکر کرده اند و بعید نیست استحبابش بجهة دخول آن در عموم
اظهار اندوه و مصیبت و هیئة اصحاب مصیبت با اینکه راه رفتن با پای برهنه
در زیارات وارد شده و ظاهر آنها اظهار تذلّل و تخشّع است و این مقام نیز
مقام آنست پنجم و ششم و هفتم ترک خضاب و حنا و شانه کردن و سرمه کشیدن است
چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بجهة اخبار کثیره و سزاوار است ترک روغن و
مالیدن نیز بجهة قول صادق ع ما اختضبت منّا امرأة و لا ادّهنت و لا
اکتحلت و لا رجّلت حتّی اتی رأس عبید الله بلکه چنانچه در بعضی از اخبار هست
که و لا رُئی فی دار هاشمیّ دخان خمس حجج دود از خانه بنی هاشم بلند نشد

پنج

عزاداری

پنج سال و از این مستفاد میشود که سزاوار است ترک طبخ اطعمهٔ لذیذه یا مطلق پختنی
مگر مثل نون که ضرورة مقتضی آنست بلکه از مجموع این اخبار مستفاد میشود رجحان
ترک مطلق زینت و ترک مطلق لذائذ با اینکه چنین می باشد اهل مصیبت و بودن
بر هیئت ایشان و امّا آنچه متعارف گردیده در میان عوام از تزیین مجالس بلکه
تزیین خود به لبس لباسهای فاخره در ایّام محرّم مثل اکثر افعال ایشان منافی
طریقه اهل شرع میباشد بلی اگر مقصود از تزیین بعضی از مجالس اجتماع خلق
بوده باشد بجهة تعزیه شاید ضرر نداشته باشد لکن کسی که بجهة زینت بمجلس
می رود بجهة تعزیه نرفته و امّا استحباب پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش
کردن منابر و مجالس بخصوص دلیلی بر آن نیافته ام بلکه پوشیدن سیاه بغیر از
عمّامه و عبا و چکمه را نصوص دلالت بر کراهت آن می نماید و لکن از آنجا که [illegible] است
از اظهار مصائب انشاء الله خالی از اجر نیست اگرچه مسئله خالی از اشکال نیست
مگر منع شود شمول ادلّه ناهیه صورة مزبوره و امّا خراشیدن رو و طپانچه بر رو
زدن و بریدن موی را در غیر این مقام علما حرام میدانند حتّی آنکه شیخ در مبسوط
دعوای اجماع بر آن میکند و اخبار نیز بر منع این امور وارد شده مثل روایت خالد بن
سدیر از حضرت صادق ع که فرمود لا شیء فی لطم الخدود سوی الاستغفار

در دریدن گریبان

جواز دریدن جامه بر میت خلافست ابن ادریس مطلقا حرام دانسته و دیگران بجهة پدر
و برادر استثنا کرده اند نظر بفعل عسکری ع نسبت بپدر بزرگوارش و فعل فاطمیّات
بر حسین ع و در حدیث خالد بن سدیر حضرت صادق ع فرمود باکی بدریدن گریبان
نیست زیرا که موسی ع در موت هرون گریبان جامه را درید پس فرمود پدر بر پسر و شوهر
بر زن نشقّ ثوب نباید کند و مؤیّد آنچه مذکور شد می باشد آنچه در اخبار وارد شده است
از اینکه جناب سیّد الشهدا مکرر وصیت می فرمود که چون من کشته شوم جامه چاک مکنید و
طپانچه بر رو مزنید و ویل و ثبور مگوئید بلکه در اخبار منع دست بزانو زدن رسیده چنانچه
موسی ابن بکیر از موسی ابن جعفر ع روایت کرده است که فرمودند دست بزانو زدن
نزد مصیبت اجر را می برد و لیکن تحقیق این است که شمول این ادلّه محلّ کلام است
بلکه ظاهر عدم شمول است پس عمومات و تأکیدات بر اظهار اندوه و مصیبت و جزع و فزع
و غیر ذالک خالی از معارض میباشد فلمثله فلیشقّ شقّ القلوب فضلاً عن الجیوب شکافتن دلها
در مصیبت اندک است چه جای دست بزانو زدن و در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از
شهادت حسین ع جامه های پوست پوشیدند و از گرما و سرما اصلا پروا نمیکردند و شب و
روز قرار نمییافتند بلکه دایم در ندبه و نوحه بودند و در فکر طعام و شراب نبودند
سیّد الساجدین بجهة ایشان طعام مهیّا می فرمود و آنقدر گریه کردند که اشک از دیدهای

ایشان

عزاداری

ایشان خشک شد آیا می پنداری که دست بزانو نمی زدند و واویلا نمیگفتند و طپانچه برو
نمیزدند با اینکه نوحه عرب لطام می باشد و تقریر امام کافی است در حکم بجوازش با
آنچه وارد شده است از فعل فاطمیّات بلی در بریدن مو و روخراشیدن اشکال است پس
تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن چنانچه بعضی از عوام را داب است خالی از
اشکال نیست و امّا اعضا را لخم کردن و در هن قفل زدن و امثال ذالک از فعل اوباش
ناس می باشد اینها مصیبت داری نیست مصیبت آنست که دل را لباس مصیبت پوشانیده
باشد و از سوزش قلب از گوشهای دو چشم اشک جاری باشد و آه سوزناک از سینه آتشین برآید
آری از آنجا که شیطان را در هرجا دست و پای هست و هر عمل خیر را به یک نهجی خراب و
ضایع مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة و زکوة و غیر ذالک چنان خراب کرده
که از صد نفر یک نفر بقواعد مقرّرهٔ شرعیه آنرا بعمل نمی آورند بحیثیتی که مصداق حدیث
نبوی صم گردیده باید زمانی که لا یبقی من الایمان الّا اسمه و لا من
الاسلام الّا رسمه از ایمان باقی نمانده چیزی از آن مگر اسمی و از اسلام غافل چیزی
مگر رسم آن در اکثر بلاد و نسبت با اکثر اشخاص متحقّق و این امر عظیم که منافع آن لا تحصی
و فواید آن غیر متناهی است نیز در آن چنان تصرف کرده که آنرا ضایع کرده که مجلس تعزیه
نیست که برپا شود الّا آنکه انواع معاصی بر آن مترتّب میشود مانند ریا و غناء و کذب و

افترا و نظر بر اجانب و آنچه دار اسم آن را تعزیه می کذارند و بعضی از تعزیه هم چیزها
متمل می باشد و آن را از امر شعار اسلام می دانند و حال آنکه بعضی از تضییع اسلام
چیزی در آن نیست و چنان میدانند که تعظیم شعائر الله است و بعض استخفاف
بشعائر الله بجهة نقلهای دروغ و اطوار نامناسب چیزی در آن نیست با این
وسیله اطفال و جهال و فساق بر منابر بالا می روند و حال آنکه اعاظم علما
و متکلمین را شرم می آید که بر منابر بالا روند و بجای پیغمبر و نواب او متمکن شوند تا
که جمعی آن را صنعت کرفته و ایام عاشورا و صفر را ایام تجارت خود کردیده اند و چنان
اشخاص متوجه این شغل عظیم می باشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را
ناخوش می آید که تعزیه خوان کویند او را با آنکه خدمتکاری سید الشهدا او ذکر تعزیه
او فخری عظیم میباشد باری اگر مردم بجهة ریا میکنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم آن را
وسیله دنیا قرار داده اند تو آن را وسیله آخرت کردان و اگر مردم در ضمن آن معصیت میکنند
تو آن را خالص از معصیت کردان نه اینکه آن را ترک نمائی در حدیث هست که شخصی عرض
کرد بحضرت صادق ع که خوشم نمی آید رفتن بزیارت حسین ع زیرا که هر کس می روند و
زنان و اطفال میروند و بجهت شهرت می باشد آن زیارت حضرت سر بزیر انداخت زمانی (حدیث)
پس سر بر داشت فرمود اگر مردم بجهت شهرت زیارت میروند تو بجهت خدا برو

و آن را ترک مکن و آیا اظهار اندوه و مصیبت و اقامه عزا در همه ایام و اوقات مستحب است
یا مخصوص بایام محرم و نحو آن از ایام مصیبت است ندیدیم کسی را از علما که متعرض
شود آن را و لکن اطلاق ادله مقتضی عموم است و کریستن سید الساجدین در مدت
عمر و بر پا داشتن بنی هاشم تا پنج سال ماتم عزای آنحضرت را موید می تواند بود و چنانچه
ظاهر میشود از سیره ائمه نیز این امر اختصاص بزمانی دون زمانی نداشت
هر گاه یکی از شعرا میرفت در مجلس ایشان میفرمودند بخوان و میخواندند و میکریستند
و در حدیث هست که هر روزی که مذکور شود حسین نزد حضرت صادق ع مکروه آنکه
در آن روز و در آن شب کسی او را شاد نمیدید و از یونس بن یعقوب روایت شده است
که حضرت صادق ع فرمودند که پدرم فرمود یا جعفر وقف کن از مال من قدری را
بجهت ندبه کنندگان و نوحه کنندگان تا ندبه کنند بر من در منی ده سال در ایام
منی شهید می فرماید که مراد از این ندبه ناس است بر فضل این و مقصود اظهار
امر است تا مردم اقتدا نمایند بآن و بدانند که اهل بیت را این طریقه بود تا دیگران
نیز بایشان اقتدا نمایند و اشکالی در این نیست بلی اشکال در این است که آیا ام
استحباب این امور ثابت است در اعیاد و زمانی که زمان سرور اهل بیت بود
مثل نهم ربیع الاول و غدیر و نظایر آن زیرا که مطلوب در ... شادی و سرور است

و با این مطلوبیت حزن و الم بی معنی است زیرا که سرور و حزن متضاد اند و نمی باشند
و مطلوبیت هر دو از شخص واحد بی وجه است پس مسئله نظیر اجتماع امر و نهی
میباشد و چون مطلوبیت مسرت در ایام مخصوصه خاص است سزاوار است میباشد
تخصیص ادله استحباب اندوه بغیر این مقام لکن ممکن است دفع اشکال بالتزام امکان
اجتماع مسرت و اندوه از جهتین مثل اجتماع خوف و امن از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان
اجتماع در عدم جواز اجتماع امر استحبابی و نهی تنزیهی کلامی است زیرا که عمده دلیل بر عدم
اجتماع تکلیف ما لا یطاق است و در این مقام بی وجه بجهت رخصت ترک از هر دو جانب
بلی اجتماع متضادین نیز مانع می باشد از این لکن نظیر آن در شرع بسیار وارد شده مثل
صلوة در امکنه و از منه مکروهه و نص فی که بجهت فرار آن میشود و در این جا نیز ممکن است
ارتکاب آن از اینها همه کذشته دلیل استحباب اندوه بر سید الشهدا ع مثل قطعی است و
استحباب مسرت در این ایام بخصوصها ظنی است بلکه ناشی است از تسامح در ادله
و ادله قطعیه بر تسامح مقدم است یقیناً و بر سایر ادله ظنیه نیز علی احتمال و محل تحقیق
این مطالب اینجا نیست و کیف کان حکم بعدم استحباب تعزیه و کریه در این چنانچه از بعضی
مسموع شده بعید است سیما با آنچه وارد شده است از قول سجاد ع فای رجالات منکم
یسرون بعد قتله ام ایة عین تحبس دمعها و تضن بانهمالها و قول صاحب الامر ع

در زیارت مشهوره فلأندبنّک صباحاً و مساءً ولأبکینّ علیک بدل الدموع دماً و قول
منادی که از آسمان ندا کرد در وقت شهید کردن آن حضرت صلوات الله علیه الیوم
نزل البلاء علی هذه الامة فلا یرون فرحاً حتی یقوم قائمکم و یشفی صدورکم
الی غیر ذلک بلکه از اینها معلوم میشود که این مسرتها و شادیها شادیهای بیجاست
و چه نیکو میکوید سید مرتضی علم الهدی ان یوم الطف یوم کان للدین عصیباً
لم یدع للقلب منی للمسرات نصیباً لعن الله رجالاً اترعوا الدنیا غصوباً سالموا
عجزاً فلما قدروا شنوا حروباً طلبوا اوتار بدر عندنا ظلماً و حوباً یعنی روزی که
مصیبت کربلا و واقعه کربلا در آن واقع شد روزی بود که شدید بود بر دین پیغمبر
و از برای شادی در دلم نصیبی نکذاشت و جای شادی در آن نماند خدا لعنت کند
کسانی را که از روی نشاط اقتحام در دنیا کردند و در زمان عجز خود تسلیم کردند و منقاد
شدند و چون قدرت لشکرهای هلاک و بلا را بر اهل دین فرستادند و اهل دین را
بر طرف و تلف کردند خونهای کفاری که در بدر و احد کشته شدند و وجه دیگر
از برای بقائ استحباب این ایام عظمی و بزرکی این بلیه است که بر همه شادیها غالب
می آید زیرا که معلوم است که اگر بزرکی دو امر بجهت او رخ دهد احدهما اعظم از دیگری
مثل آنکه خدا فرزندی باو بدهد و یکی پسر رشید عالمی از او بمیرد البته ...

او کردن اولی میباشد پس اگر فرض شود وقوع ایام عاشورا در یکی از این اعیاد پس
مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه محرم و نوروز اتفاقا افتاده و همه کس مراعات
عاشورا را کرده والله العالم مطلب دویم بدانکه بعضی از علما را عقیده این است که
ذکر اخبار ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضایل ائمه ع و معجزات ایشان مجوز است
بجهت تسامح در ادله سنن بجهت آنچه رسیده است بطرق معتبره و صحیحه که کسی
که برسد باو ثوابی بر عملی و آنرا بجا آورد بجهت طلب آن ثواب باو میرسد اگر چه
در واقع چنانچه باو رسیده نباشد و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکه تو
هم است زیرا که اگر شک شود که تعزیه یا ذکر مناقب مثلا مستحب است یا نه و دلیلی
ضعیفی بر استحباب آن اقامه شود مقتضای جواز تسامح حکم باستحباب آن میشود
و کلام در این مقام نیست بلکه کلام در این است که این منقبت غیر معلوم مدرکه در حدیث
ضعیفست منقبت است و در صاحب منقبت ثابت است تا ذکر شود و ثواب بر آن
عاید گردد و این کیفیت مصیبت واقع است تا مذکور شود و اعتقاد صحت آن
کرده بر آن بگوید پس این مقام اثبات موضوع است نه حکم و این مقام مقام علم است
نه محل تسامح و این واضح است و تحقیق آنست که در این اخبار ضعیفه و صحیحه یک
باب اند و مقام عمل نیست مقام اعتقاد است و علم معتبر است پس اخبار صحیحه نیز

بناء

بناء علیه مادامی که علم از آن مستفاد نشود اعتقاد نمیشود کرد زیرا که تعبدا چیزی را
اعتقاد و وقوع نتوان کرد مگر در اسباب تعبدیه و این دخلی بآن ندارد و لکن جواز
نقل اخبار ظنیه در این باب مضر نیست بلکه موجب ثواب میباشد از جهت ثبوت
استحباب ذکر اهلبیت و استحباب اقامه عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع — تحقیق
ایشان و شبهه نیست که بعد از ذکر این حکایات و اخبار داخل در این موضوعات
میشود و صادق میباشد که ذکر فضیلت اهلبیت کرده و گریانیده و همین کافی
است در حصول مطلوب بلی شبهه که هست این است که با عدم معلومیت امر چگونه
نقل میکند که چنین شد و چنین گفت و چنین کرد مثلا و حال آنکه بسا هست که خلاف
واقع میباشد و لکن این اشکال وارد است نیز در صورتیکه اخبار صحیحه باشد زیرا
که صحت موجب علم نیست و در ظنیت همه شریکند لکن رفع شبهه میشود باینکه ضرر ندارد
بجهت آنکه متعارف چنانچه داب علما نیز میباشد در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند
قال صادق ع مثلا و حال آنکه معلوم نیست بر ایشان صدور قول مذکور از جناب
حضرت پس در این مقام نیز از این باب میباشد و ضرر ندارد بنا علی هذا اخبار
ضعیفه و صحیحه مساوی میباشد بلی اگر مظنه بکذب خبری باشد در جواز نقل آن
نسبت بر اوی محل شبهه عظیم میباشد بلکه با شک نیز خالی از شبهه نیست بنا بر این

نقل از علماء بلکه از کتب تاریخ و غیرها ضرر ندارد مادامی که اعتماد بآن باشد
و آثار کذب و وضع بر آن لایح نباشد بلکه در این مقامات اگر اکتفا باخبار صحیحه بلکه
مطلق اخبار شود چیزی بدست نمی آید و لهذا نمی بینی اجله علما را که اقتصار بر اخبار معتبره
نمیکنند بلکه کلمات علما و مورخین را نیز نقل مینمایند و با وجود اینها هر چیز چند از جهال
تعزیه خوانها مسموع میشود که بگوش نخورده بگمان نشان که همین که سخنی تازه ملکرد شود
خوب است و از سوء عاقبتش نمی اندیشند که حضرت میفرمایند دروغ گوی بر من بسیار شده
کسی که بر من دروغ گوید جایگاه خود را در آتش مهیا داند و نقل بالمعنی را اگر چه جایز میدانند
لکن باشرایط مقرره معموره که مبادا چیزی را زیاد یا کم کرده اند و کمال احتیاط را در این
لازم دانسته اند چه جای آنکه حکایات بی ماخذ را نقل کنند یا اخبار را سر و پا درهم شکنند
یا آنقدر شاخ و برگ بر آن افزایند و اوضاع آنرا برهم زنند که خدا داند آدمی این هم مثل سایر
آنچه متعارف ایشان گردیده است باشد مانند تغنی و سایر قبایح و اما آنچه متعارف شده
از اخذ اجرت بر این عمل بعد از آنکه عمل بموافق شرع انور بوده باشد اجرت بر آن بحسب قواعد
حرام نباید باشد زیرا که اجیر شدن در صلوة و صوم و حج و زیارت و تلاوت را جایز
دانستن مستلزم تجویز این نیز میباشد لکن اگر اجرت را معین نکرده زیاده بر اجرت — اجرت ذاکر
المثل تسلطی ندارد اگر آن عمل را اجرتی باشد بحسب عادت و از حضرت صادق ع روایت

شده است

شده است که فرمود لا بأس بکسب النائحة اذا قالت صدقا باکی نیست بکسب زن نوحه
گر اگر در نوحه گری خود راست گو باشد و در حدیث دیگر ابو بصیر از آن حضرت روایت
کرده است که فرمود لا بأس باجر النائحة اجرت گرفتن زنان نوحه گر باکی بآن نیست لکن
حنان بن سدیر روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمود لا تشارط و تقبل کل ما
اعطیت باید شرط نکند از ابتدا که فلان مقدار را میگیرد و باید قبول کند آنچه باو
بدهند و بنا بر این اجرت گرفتن با شرط کردن آن در ابتدا که فلان مبلغ را میگیرم مشکل
میباشد و در جواز نوحه بر سایر مردگان و اخذ اجرت بر آن خلاف است در میان علما شیخ
طوسی و ابن حمزه از علمای ما حرام دانسته اند و شیخ ادعای اجماع کرده و اخبار بر منع نیز
وارد شده که پیغمبر خدا لعن کرد نایحه را و کسی را که نوحه او گوش دهد و در حدیث
دیگر از پیغمبر خدا وارد شده است که فرمودند که اگر زن نوحه گر بی توبه از دنیا برود
در روز قیامت محشور میشود و حال آنکه پوشیده باشد سربالی از قطران و لکن ظاهر
مشهور علماء جایز میدانند بجهت اخبار دیگر چند و اخبار مانعه را حمل بر نوحه باطل
نموده اند العلم عند الله تعالی مجلس اول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقا الیه و سقاهم من رحیق مودته
حتی هجروا دیارهم اسفا علیه و اوهمهم بجماله حتی اختاروا فراق الصدیق و احتملوا

لهضمهم

وعناء الطريق طلباً للزلفى لديه وتيمّهم في عشقه حتى تجالم بتالوا بأمطار السهام
ولا سنة لمن لم يشعر بجلالته والصلوة والسلام على اوّل مهاجر هاجر من د
ياره لهواه وافضل سالك سلك سبيل رضاه واقرب الخلق الى ربه وسيده ومو
لاه سيدنا ونبينا محمد بن عبد الله وعلى اهل بيته افضل السالكين الى الله واشرف المها
جرين عند الله سيما علي ولده وحبيب قلبه وفلذة كبده الذي هاجر مع اولاده و
عشيرته واخرج عن حرم الله مع اخوانه وقبيلته وجاهد في الله مع انصاره واحبته و
قتل لوجه الله مع اعوانه وخاصته الغريب الوحيد والاسير الشهيد الذي احاط
به كلاب اهل الدنيا وسباع اراذل الورى فجعل يفر بعياله من بلد الى بلد ومن
دار الى دار حتى اناخوا عليه واحاطوا بجانبيه ففعلوا به من القتل والغارات و
سبي النساء والبنات ما كلّت الالسن عن تقريره وعجزت الايدي عن تحريره
فوالله ان هذا الامر تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
له هدّاً فوا حسرتاه على تلك الاجسام المرملة بالدماء والافواه اليابسة من
الظماء ووالهفاه على تلك الاجساد والابدان المدفونة من غير غسل واكفان
وواطول لهفي على تلك الجثث المجدلة في الفلوات والاعضاء البالية الغا
ديات والنسوة المأسورات وباخذني على الايدي المغلولات والاعناق الم

المكبلات

المكبلات فالويل للعصاة الفساق كيف سلكت بهم الدنيا طريق الردى
ولحادت بابصارهم عن منار الهدى فاتخذوها ربا واتخذتهم عبيداً لها
فلعبت بهم ولعبوا بها ونسوا ما ورائها وزيدوا بسيف الظلام وسيعلم
الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون تمثل فقد قال الله تعالى في كتابه المبين
وكلامه المستبين اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم
لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله
ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات
ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله
لقوي عزيز ومراد از ایه شریفه ظاهر شاید این باشد که اذن داده شد
بقتال با اعدا حق جماعتی که بر ایشان ظلم کردند وایشان را از دیار
خود بیرون کردند بدون جرم وتقصیری مگر اینکه میگفتند ربنا الله
خدای ما معبود بحق است وبیزاریم از شرکت وبت پرستی ودنیا
پرستی واگر نه این بود که خدا دفع میفرماید عذاب خود را از بندگان
خلق واشرار وظالمان بواسطه اخیار ونیکان ایشان هر اینه عذاب

الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان ومساجدی که محل ذکر الهی است
خراب وسرنگون میگردید وهر اینه یاری خواهد کرد خدا هر که او را یاری
کند بدرستی که اوست صاحب توانائی وعزت وچنانچه از بعضی از تفاسیر
معتبره واخبار بر می آید آنست که قبل از نزول این آیه حضرت رسول مامور
بقتال با کفار نبودند وپیوسته کفار در اذیت مسلمین بودند وایشان را سر
پا می شکستند واهانت می نمودند تا آنکه جبرئیل آمد واین آیه را آورد وشمشیر
بر کمر آنحضرت بست ودر کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمودند که نزلت في علي وجعفر وحمزة وجرت في الحسين یعنی نزول این
آیه شریفه در شان علی وجعفر وحمزه بود که ایشان را از دیار خود که مکه بود
از روی ظلم وستم بیرون کردند وایشان را تقصیری نبود مگر که ترک طریقه مشر
کان کرده وطریقه توحید را سلوک می نمودند پس ایشان در دار هجرت ومحل
غربت ماندند ودر راه خدا جهاد کردند تا آنکه بسعادت شهادت فایز شدند
همچنان وارد شده است که در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند با بسیاری
از انصار ومهاجرین چون مسلمین بمدینه بر گشتند در خانهای مسلمین صدای
نوحه زنان بلند شد که بر کشتگان خود نوحه میکردند چون حمزه غریب بود وکسی

نبود

نبود او را که عزایش را بر پا نمایند در خانه اش صدائی بلند نشد پیغمبر خدا
چون این حالت را دیدند متاثر ومحزون گردیدند فرمود اما عمي حمزة فلا بواكي
له ههنا اما عم حمزه در این جا غریب است وعزادار وگریه کننده ندارد چون
مهاجرین وانصار حزن آنحضرت را دیدند زنان خود را گفتند که اول
بروید وبر حمزه نوحه کنید وبعد بر کشتگان خود روز دیگر اول در خانه
حمزه صدای شیون بر پا شد حضرت فرمود کیست که بر عم غریبم نوحه میکند گفتند زنان
انصارند فرمودند خدا از ایشان واز اولاد ایشان راضی باشد پس حضرت فرمودند
وجرت في الحسين اگر چه در شان ایشان نازل شد لکن جاری شد در حق حسین ع و
مصدق آن در باره آن آورده از دیار ووطن بظهور رسید که او را بی گناه از وطن
خود دور کردند ودر غربت اسیر نمودند واخر الامر باذن الهی با ایشان جنگ ومقاتله
نمودند تا آنکه بی جرم وتقصیر کشتند واو را تقصیری نبود مگر آنکه طریقه خداپرستی
وحدت را پیش گرفته از بت پرستی واطاعت جبت وطاغوت ~~مجتنب وطریقه~~ بود
مرضیه رسول خدا صلی الله علیه وآله را مسلوک داشته ومردم را بسوی ولایت
که اعظم شرایط توحید است هدایت میفرمود وبغیر از قول ربنا الله چیزی
نمیگفت این بود که وارد شده است که آن شهید مظلوم در روز عاشورا

بآن قوم بیحیا میفرمود خبر دهید بمن هَلْ تَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ قَتَلْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ
أَوْ جِرَاحَةٍ أَوْ بِمَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ أَمْ عَلَى سُنَّةٍ غَيَّرْتُهَا أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا
خبر دهید مرا که دعوی مرا کو فتراید بچه جهت مگر کسی را بناحق کشته ام که میخواهید
مرا بعوض او بکشید یا جراحت و قصاصی از من مطالبه می نمایید آیا مال کسی را
بناحق مالک شده ام که از من مؤاخذه کنید آیا بدعتی در دین خدا ظاهر کرده ام
آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تحریف نموده ام آن جماعت
بیدین بعوض جواب ساکت شدند بیت کسی بر تشنه لب آن غریب آب نداد
همین نه آب که او را کسی جواب نداد و مگر در این نحو کلمات میفرمود از برای اتمام
حجت بر آن جماعت بی حمیت اما با قلوب قاسیه که از طبلتهای جنگ لعین بهم
رسیده چه توان نمود و بموعظه و نصیحت چگونه ایشان رامی شود نرم نمود فَإِنَّهَا
كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا
يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس جاری شدن آیه شریفه در حق حسین کمال ظهور
بهم رسانید وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَ
صَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا و اگر نه این بود که خدا دفع میکرد
عذاب خود را از خلق بواسطه بقیه ذریه طیبه هر آینه عذاب الهی نازل

میشد بنحوی که زمین با اهلش سرنگون میگردید و معابد و مساجد منهدم
و سرنگون و خراب میشد آری جای این بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را
سرنگون نماید در جائی که غیرت الهی موجب این شود که بجهت پی کردن ناقه
و بچه شتری عذاب نازل نماید و چندین هزار خلق را از روزگار براندازد
آیا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز پیغمبرش عذاب نازل نماید
آیا ناقه صالح عزیزتر بود در پیش خدا از سید الشهداء ناقه صالح را
قدر عظیمی نبود زیرا که مثل آن در گوزی هزار هزار در اطراف عالم میکشند
بلی چون خدا او را آیتی از آیات خود قرار داده بود سفارش فرموده بود که او را
اذیت ننمایند چون او را کشتند از آن عمل خدا در غضب و زمین بلرزه درآمد
تا این که آن جماعت هلاک شدند پس مثل سید الشهداء که هر صفتی از صفاتش
آیتی بود از آیات الهی و هر سر موئیش عزیزتر بود در پیش خدا از هزار
هزار ناقه صالح اگر او را بی جرم و تقصیر نحر کنند و پاره پاره کنند و طفل
او را و فرزند عزیزش که هر موئیش مقابل صد هزار هزار بچه ناقه صالح
بود او را پاره پاره نمایند آیا نبایست که زمین بلرزد و کوهها سرنگون
گردد همه عالم را خراب کند با اینکه ناقه صالح را با او کاری نکردند و ظلمی

حق او ننمودند بلی آبی که خدا قرار داده و حق شیری که از برایش وضع کرده بود
بگفته الهی راضی نشدند و حق او را باو وا نگذاشتند پس او را پی کردند اما
حسین را که حق شربی که از برای همه کس بود از او منع نمودند و او را تشنه و گرسنه
ذبح کردند و بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند آیا جای این نبود
که جبرئیل امین همچنانچه در کشتن ناقه صالح صیحه زد و فریاد برکشید بنحوی
که کوهها را پاره نمود و همه مردند در کشتن محمد و مخدوم خود حسین نیز ناله کشد و
صیحه زند که عالم زیر و زبر گردد فَيَا سَمَاءُ جَرَتْ هٰذِي الْأُمُورُ عَلَى
مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَمُورِي ای آسمان این ظلمها و ستمهای جاری شد بر مثل حسین و
مثل حسین را بالب تشنه کشتند و اهل بیت شرا اسیر کردند پس به تزلزل و اضطراب
درآ و عالم را سرنگون نما وَأَنْتِ يَا أَرْضُ صِيرِي بَعْدَهُ قِطَعًا وَيَا جِبَالُ
عَلَى وَجْهِ الثَّرَى سِيرِي و تو ای کره ارضیه بعد از حسین بایست پاره پاره
شوی و ای کوهها بایست پاره پاره شوید و از تزلزل و اضطراب بایست بر جای
خود قرار نگیرید وَيَا مِيَاهُ ابْنُ سَاقِي الْحَوْضِ مُهْجَتُهُ عَطْشَى قَضَتْ نَحْبَهَا مِنْ بَعْدِهِ
غُورِي آه آه فرزند ساقی کوثر را بالب تشنه خشکیده و جگر تشنه شهید کردند
پس چرا آبهای چشمها خشک نشد و چرا دریاها فرو نرفت و چرا بارش از ابر رحمت

میریزد یَا خَيْلُ يَا خَيْلُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ أَفَلَا شُدَّتْ عَلَيْكِ سُرُوجٌ لِلْمَغَاوِيرِ
بعد از افتادن سرخیل شجاعان عالم و سردار مبارزان بنی آدم از اسب
و بعد از خالی شدن خانه زین از بهترین سواران معرکه شجاعت و یکه تازان
معرکه مبارزت چرا اسبها را زین و لجام می بندند امید وارم که سواری
سواران بر اسبهای تازان مبارک و میمون نبوده باشد أَيْنَ الرَّسُولُ
عَنِ الشِّبْلِ الْحُسَيْنِ وَقَدْ أَمْسَى مَزَارًا لِقِطْعَانِ الْيَعَافِيرِ آیا کجا
بود پیغمبر خدا که خبر ببیند فرزند عزیز خود را که او را در بیابان تنها انداخته
اند و کسی او را زیارت نمیکند و بر نزد او تردد نمی نماید مگر وحشیان
صحرا و جانوران کوه و بیابانها أَيْنَ الرَّسُولُ وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ يُرَى
كَمُصْحَفٍ قَدْ بَرَى فِي الْأَرْضِ مَهْجُورِ کجا بود رسول خدا صلی الله علیه که ملاحظه فرماید
بدن شریف حسین اش را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده که بعوض
سطرهای آن سطرهای زخمهای شمشیر و خنجر در کنار یکدیگر بر صفحه آن
بدن شریف قرار گرفته و او را مثل قرآنی که در دست کفار افتاده باشد متروک
و مهجور گذارده أَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الرَّأْسِ الْكَرِيمِ عَلَى رَأْسِ السِّنَانِ
يُحَاكِي بَدْرَ دَيْجُورِ کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبند خود را

که همیشه بسینه می چسبانید که آن را به نیزه زدند و مانند ماه بآن آن نیزه دور ان
آن را بهر طرف میکردانیدند آه آه اَیْنَ الرَّسُولُ وَثَغْرٌ کَانَ یَرْشِفُهُ : نَدًا بِقَضِیْبِ کَفٍّ مَخْمُوْرٍ : کجا بود رسول خدا صلعم و شافع روز جزا تا ببیند آن لب و دندانی که همیشه آن را می بوسید و میمکید پسر معویه شراب خوار با دست خبیثش چوب بر آن میزند پدر و مادرم بفدای لب و دندانت بادای ابی عبد الله آیا لب و دندانت تقصیری داشت مگر انکه بوسگاه پیغمبر و همیشه بذکر خداوند اکبر بود : اَیْنَ الرَّسُولُ وَمُهْرُ السِّبْطِ مُنْفَلِتٌ : یَعْدُو بِسَرْجٍ اِلَی الْفُسْطَاطِ مَکْسُوْرٍ : اَیْنَ الرَّسُولُ عَنِ الْاَیْتَامِ تَنْدُبُهُ : مِثْلُ النُّجُوْمِ عَلَی النُّوْقِ اَلْحَدَابِیْرِ : آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسب بی صاحب فرزندش را که با زین شکسته و روی بخون آغشته بهر طرف میدود و فریاد می نماید و خبر مرگ صاحب خود را به یتیمانش میرساند آیا کجا بودی یا رسول الله که بشنوی نوحه یتیمان و گریهٔ خواهران و نالهٔ زنانش را که مثل ستارها از هر طرف متفرق شده اند و ایشان را بر شترهای بدرفتار سوار کرده اند خَطْبٌ تَضَعْضَعَ مِنْهُ الدِّیْنُ وَاضْطَرَبَتْ : قَوَاعِدُ الْمَجْدِ فِی الْاَعْرَافِ وَالطُّوْرِ : بخدا قسم این مصیبتی است که ارکان دین الهی از آن بتزلزل

در آمد و بنا و اساس خانهٔ مجد و بزرگی که پروردگار مجید در اعراف و طور آن را مشیّد نمود و پایهٔ آن را بجهت پیغمبر آخر الزّمان بلند کردانید با اضطراب در آمد و نزدیک شد که منهدم گردد : خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ : مَعَالِمُ الرُّشْدِ فِی الْاَحْقَافِ وَالنُّوْرِ : حادثه ایست این حادثه که عرش الهی را با آن عظمت بتزلزل در آورد و آثار هدایت و نشانهای رشد و دلالت که پروردگار عالم قرار داد محو و منطمس گردید : خَطْبٌ اَقَامَ عَمُوْدَ الشِّرْکِ مُنْتَصِبًا : وَشَدَّ اَعْضَادَ اَهْلِ الْغَیِّ وَالزُّوْرِ : مصیبتی که بواسطهٔ آن آثار توحید و خدا پرستی پست شد و عمود شرک و بت پرستی بلند گردید و بازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اگر چه حقتعالی عذاب خود را نازل نفرمود و عالم را سرنگون ننمود لکن آنچه در آخرت مهیّا فرموده بجهت ظالمان کفایت می نماید ایشان را پس باید تن بقضای الهی در داد و کرده حکیم علی الاطلاق را موافق حکمت دانست و بدرستی که کسی تعجیل در عقوبت می نماید که خوف فوت داشته باشد و خدا در کمین گاه ستمکاران میباشد و طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین ذکر میفرمودند احوال جماعتی از بنی اسرائیل که خدا ایشان را مسخ نمود و ایشان

را از صورت بنی نوع انسان انداخت بصورت میمون کرد و ایشان را بجهت مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهت حرمت آن روز چون بآخر آن قصه رسید فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی مَسَخَ اُولٰٓئِکَ الْقَوْمَ لِاِصْطِیَادِ السَّمَکِ فَکَیْفَ تَرٰی عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَکُوْنُ حَالُ مَنْ قَتَلَ اَوْلَادَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَهَتَکَ حَرِیْمَهُ خدا مسخ فرمود آن جماعت را بجهت صید نمودن ماهی پس آیا چگونه می بینید حال گروهی که کشتند اولاد پیغمبر او را و حرمت او را ضایع و پردهٔ حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا بن رسول الله ما این حدیث را از شما شنیده بودیم و یکی از ناصبیان و دشمنان خاندان نبوت گفت اگر کشتن حسین از روی باطل بود پس کشتن او و صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندگان او و همچنانکه غضب کرد بر کسانی که صید ماهی کردند در یوم السّبت حضرت فرمود بگو در جواب آن ناصبیان که ابلیس لعین معصیتش بزرگتر بود از معصیت جماعتی که باغوای او کافر شدند پس چرا خدا هلاک کرد ایشان را مثل قوم ثمود و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرمود و حال انکه او اولی بود به هلاکت از آن جماعت پس چرا خدا

هلاک فرمود انجماعتی را که تقصیر ایشان از ابلیس کمتر بود در معاصی موبقات و مهلت داد ابلیس را بآن معاصی او و هتک محرّماتی که از او سر میزند نیست این مگر اینکه پروردگار عالم حکیم است و تدبیر او با حکمت مقرونست هر که را مهلت میدهد در آن تدبیری است و هر که را هلاک مینماید در آن حکمت است فَکَذٰلِکَ هٰٓؤُلَآءِ الصَّآئِدُوْنَ فِی السَّبْتِ : مَا نَعْلَمُ اَنَّهُ اَوْلٰی بِالصَّوَابِ وَالْحِکْمَةِ پس همچنین هلاک نمودن صید کنندگان ماهی را و مهلت دادن کشندگان حسین را آنچه کرد در حق ایشان آن موافق ثواب و حکمت لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَعِبَادُهُ یُسْئَلُوْنَ پس اوّلا انکه بحث بر حکیم علی الاطلاق روا نیست و ثانیا انکه خود فرموده وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیْهَا اسْمُ اللّٰهِ کَثِیْرًا اگر دفع نمیکردیم از اشرار بواسطهٔ ابرار ناس هر اینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنگون میکرد و اگر چه این حکم کلّی است لکن کنه مشت که جناب صادق ع فرمودند در حق حسین جاری شده پس اگر نبود بقیّهٔ ذریّهٔ طاهره او و نبود بجهت وجود حجت الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکات نامتناهی است هر آینه عالم سرنگون شده بود و همه دنیا

و ماهیها ذبوو ذبو شده بود زیرا که امر سهلی نبود کشتن جگر گوشه پیغمبر خدا را و اسیر نمودن دختران فاطمه زهرا را هر گاه خدا بجهت صید ماهی چندی رخصت او جماعتی را مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از آسمان فرو فرستد و بآتش دنیا و آخرت بسوزد پس چه گمان داری از کسانی که حجت و خلیفه او را و زینت عرش کبریایی او را و عظمت او را و مظهر جلال و رفعت او را تا ماهی و او را در دریای خون غرق نمایند و او را بی گناه از آب منع کرده اند و هر گاه گروه عظیم را هلاک نماید بجهت هتک حرمت روز عیدی که خدا آن را حرمت داشته بود در آن روز از صید سمک نهی فرموده بود پس چه خواهد بود حال گروهی که هتک حرمت عید ایام و سید ایام را کرده روز جمعه بود که بمنزله یوم السبت بنی اسرائیل است ضایع و در چنین روزی در بهترین ساعات آن وقت زوال است که خدا مردم را خوانده است بسوی ذکر خود و احترام پیغمبر خود که باطن ذکر الله است و تحصیل قرب خود و مناجات خود و گوش بمواعظ و نصایح خود حرمت آن روز را ضایع کنند و پرده حرمت پیغمبر خود را بدرند و مرتکب چنین امری که قلم از تحریرش عاجز است شوند و روز جمعه که یوم السبت مسلمانانست آن را ضایع نمایند و بصید نمودن نهنگ بحار معارف

الهی و انس فی مخلوقات از ماه تا ماهی جرات نمایند و اینکه در بعضی از اخبار وارد شده است کَهُ الْمَقْتُولُ یَوْمَ السَّبْتِ و اینکه حضرت را در روز شنبه شهید کردند همانا تاویلش همین است که مذکور شد که شهادت او در روز جمعه که یوم السبت مسلمین است می باشد اگر چه جمعی از علما و ظاهر این اخبار عمل نموده اند و قایل شده اند که شهادت آنحضرت در روز شنبه بوده مثل شیخ مفید در ارشاد و غیر ایشان ولکن مخالف است با اخبار کثیره ادله با آنکه این امر در روز جمعه بوده و باین قایل شده است بسیاری از علما رضوان الله علیهم بلی هلاکت این جماعت اولی بود اما خدا عذاب نفرمود بندگان خود را بواسطه حجت خود که در میان خلق بود: نَعَمْ وَ لَوْ لَا شُمُوسٌ مِنْهُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لَا سَكَنَتْ: أَرْضٌ بَلِ اضْطَرَبَتْ أَرْضٌ بِهَا سَكَنُوا: بلی اگر نه آن بود از برکت آفتابهای فلک عصمت و طهارت و ماههای برج هدایت و امامت از اولاد آن قافله سالار سالکان سعادت و پیشرو رکاروان شهادت هر اینه هر گز آفتاب طلوع و غروب نمیکرد و افلاک گردش نمی نمود و زمین قرار نمی یافت و سهل و جبل بر طرف میکردید لَوْ لَمْ یُرِدْ رَبُّنَا إِظْهَارَ حُجَّتِهِ: مِنْ صُنْعِهِ مَا اسْتَقَامَ الدَّهْرُ وَ الزَّمَنُ: اگر نه این بود که خدا میخواست که اظهار نماید حجت

خود را و بیرون آورد خلفا و خود را از صلب طاهر او هر اینه زمان و روزگار استقامت نمی یافت: مَا عُطِّلَ الْكَوْنُ إِذْ كَانَتْ قَلَائِدُهُ: مِنْهُ هُدَاةٌ عَلَى فِعْلِ التُّقَى مُرِنُوا: عالم سرنگون نشد و کونین معطل نکردید بجهت آنکه کوههای مضیئه و جوهرهای ثمینه از اولاد طاهره او قلاده روزگار و نظام لیل و نهار بودند که بواسطه تقوی و ممارست بر عبادت خدا مقصود را از ایجاد ما سوا حاصل میکردید فَلْيَنْدُبِ الْمَجْدُ أَهْلِيهِ كَذَا وَ كَذَا فَلْيَعْظُمِ الْخَطْبُ أَوْ فَلْتَكْثُرِ الْمِحَنُ پس سزاوار است که بجد و بزرگی ندبه و نوحه نماید بر اهل خود و باید عظیم شود مصیبت خلق و بزرگ شود محنت ها و بلاها: وَ كَيْفَ لَا وَ أَرَى السَّادَاتِ مِنْ مُضَرٍ أَضْحَتْ تَسُودُ عَلَيْهَا أَعْبُدٌ نَتْنُ: چگونه چنین نباشد و حال آنکه می بینم که بزرگان و سادات خلق را بزرگی می نمایند بر ایشان اراذل خلق و غلامان و بندگان گندیده متعفن: وَ اللَّهِ مَا جَارَ جَوْرَ الظَّالِمِينَ عَلَى: أَبْنَاءِ أَحْمَدَ إِلَّا الْأَعْمَشُ مَنْ نَوَاهُ أَعْنِي الْأُولَى غَصَبُوا مِيرَاثَ حَيْدَرَةٍ: أَخِي النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْخَتَنُ: بخدا قسم که جرات نکرد این اراذل را بظلم اهل بیت رسالت مگر جماعتی که غصب کردند ارث برادر و داماد رسول الله را که بر او ظلم کردند و بواسطه امر خدا صبر نمود و دیگران بر آن جرات نمودند: هُمْ أَسَّسُوهُ وَ شَادُوهُ أُمَيَّةُ إِذْ أَخْفَادُهُمْ ظَهَرَتْ

فِي الطَّفِّ وَ الضِّغْنِ: ایشان اساس ظلم را چیدند و بنیان این بنا را نهادند و بنی امیه آن را تقویت کردند و باتمام رسانیدند آن را در زمین کربلا نَفْسِي فِدَا النُّفُوسِ فِيهِ سَائِلَةٍ: عَلَى الظُّبَا فَهَتَتْ أَجْسَادَهَا اللُّدُنُ: روح و جان من فدای آن نفوس قدسیه و ارواح زکیه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از شمشیرهای مخالفان جاری کردید و جسدهای انورها را ابغا ورت نیزه ها دادند نُفُوسُ أَشْرَفِ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ بِهِمْ: سَادَتْ مَشَاعِرُ بَيْتِ اللَّهِ وَ الرُّكُنُ أَفْدِي إِمَامًا هُنَاكَ حُسَيْنًا وَ هُوَ يُقْتَحِمُ: الْهَيْجَاءَ يَبْسُطُوا بِقَلْبِ قَلْبِهِ الْبُدُنُ روح و جان من بلکه جانهای عالمیان بفدای حسین مظلوم که در آن دشت غربت در میان آن گروه بی حمیت گرفتار شده بود و چون شیر خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده بود: أَفْدِيهِ وَ الْبَرُّ مِنْ صَوْبِ الدِّمَاءِ غَدَا بَحْرًا عَلَى وَجْهِهِ خَيْلُ الْعِدَى سُفُنُ: در حالتی که از کشتن آن اشرار روی زمین از آن طایفه غدار روی آن دشت بمنزله دریای خونی بود که خیلها و اسبهای ایشان مانند کشتی بر آن جاری بودند مَا صَدَّهُ عَنْ لِقَاءِ الْقَوْمِ كَثْرَتُهُمْ وَ لَا أُسُودٌ هَلْ صَدَّهَا عَنْ قَصْدِهَا الْأُتُنُ: کثرت و زیادتی آن گروه در نزدش بی شکوه بود همچنانکه کثرت و زیادتی وحشیان از نزد شیران بلند عظیم نیست ای و الله

شیر را چه نسبت است بآن مظهر قهر الهی و محل سطوت خدایی اگر باشاره قهرانه بآن گروه بلکه همه مخلوقات زمانه میفرمود هر اینه همه را از صفحه روزگار بدار البوار میفرستاد بادی بمقتضای حکمت ربانیه بقوه ظاهریه بشریه و بسطوت و شجاعت جسمانیه بآن طایفه طاغیه جدال نمود حتی اذا اشتاق دار الافناء لها: وشاقه سادة فی عدنها عدن: تا انکه این ظلمت کده دنیا قابل تابیدن انوار قدسیه خود ندید و دلش از زندگی دنیا سیر شد و اشتیاق عالم بقا بر او زیاده شد وجد و پدر و مادر نیز از اشتیاقش بی تاب شدند
فاضت الی القدس نفس منه طاهرة: ما شأنها فی الوغا خوف و لا حزن: پس نفس زکیه اش از تنگنای خسار بدن بر او ز بعالم قدس نمود بکته احکام دین الله اذ نکست: اعلامه اسفا و الفرض و السنن: پس بسبب کشتن او علمهای دین الهی سرنگون کردید و آثار فرض و سنن شریعت مندرس کردید و احکام دین مبین کردید پس باید دانست که اگر چه حقتعالی از برکت وجود حجت خود زمین را سرنگون نکردانید و اسمان را زیر و زبر نفرمود و اما زمین و اسمان در مصیبت جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان بر خود لرزیدند اسمان بجای اشک خون بارید و زمین چشمهای آب و خون از چشمهایش جاری شد چنانچه

در اخبار کثیره از مخالف و موالف وارد شده است از انجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند که بدرستی که گریست اسمان و زمین در مصیبت حسین ع و سرخ رنگ شدند و هرگز بر کسی نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا ع و حسین بن علی ع و ابن شهر اشوب از نضره ازدیه روایت کرده است که گفت لما قتل الحسین امطرت السماء دما و حبابنا و جرارنا صارت مملوة دما چون حضرت حسین را شهید کردند و داغ مصیبتش را بر دل اسمان و زمین گذاردند آسمان خون بارید و ظرفهای ما حتی حب ها و سبوهای ما مملو از خون کردید و ایضا ابن قولویه رضی الله عنه روایت کرده است از احمد بن عبد الله از مردی از اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس مطلع شدیم بر شهادت حسین بن علی در پسین آن روز که آنحضرت را شهید کردند راوی گفت که چگونه مطلع شدید و حال انکه مسافت بعیده فاصله بود میان شما و مقتل آنحضرت گفت ما رفعنا حجرا و لا مدرا و لا صخرا الا و راینا تحته دما یغلی یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از اطراف بیت المقدس بر نداشتیم مگر انکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید

و دیوارها مانند خون بسته سرخ شده بود و تا سه روز خون تازه از اسمان می بارید و در دل شب منادی شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها را میخواند اترجوا امة قتلت حسینا: شفاعة جده یوم الحساب: آیا امید دارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد بزرگوارش را در روز قیامت معاذ الله لا نلتم یقینا: شفاعة احمد و ابی تراب: معاذ الله هرگز نخواهد شد و شما نخواهید رسید بشفاعت احمد مختار و حیدر کرار قتلتم خیر من رکب المطایا: و خیر الشیب طرا و الشباب: چگونه میشود که شفاعت جد را و پدر او شما را دریابد و حال انکه کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت و کشتید بهترین پیران و جوانان اهل عالم را همه پیران و جوانان اهل عالم یک موی او را باد میگوید که آفتاب تا سه روز منکسف و بی نور بود و جهان ظلمانی و سیاه بود بنحوی که در روز ستارههای اسمان ظاهر بود و بعد از چند روز نیز دیگر خبر رسید که در ابتدای ظهور آن امور غریبه آن غریب دیار بلا و اسیر گروه اعدا را در کربلا شهید کرده بودند و از جمعی از مشایخ عامه مثل شارح و جینی و صاحب طبقات نقل شده که سرخی که در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع و غروب آفتاب از وقتی بهم رسید

که خورشید فلک امامت و نازپرورده حضرت رسالت حسین را شهید نمودند و از آن روز تا حال باقی مانده و پیش از آن کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر فی الدنیا الا و تحته دم عبیط سنگی را بر روی زمین بر نداشتند در همه دنیا مگر انکه از زیرش خون تازه بود و از اسمان قطرات خون بر زمین میریخت و آن خون بر هر جامه که مینشست اثرش بر طرف نمیکردید هر چند آن جامه را شستند تا آنکه پاره پاره میشد پس اگر اسمان هنوز در مصیبت فرزند پیغمبر آخر الزمان ع اظهار درد داد و صبح و شام از دیده خود اشک بار و در هر شبان روز از اطراف آن اثار سرخی و خون ظاهر می شود چرا دلهای دوستانش در مصیبتش خون نمی شود و چرا اشک خونین از دیدههای خود جاری نمیکنند و چرا آه حسرت از سینه نمی کشند بخیال انکه مصیبت حسین مثل سایر مصیبتها کهنه شد و داغش از سینهها بر طرف کردید حاشا و الله تا قیامت بر طرف نخواهد شد و از خواطرها محو نخواهد کردید بلی همه کس مثل او نیستند و هر بلیه مثل بلیه حسین نیست اسمان کوشها کردنها مثل حسین را بر او دیده که زینت آسمانها و زمینها بود از اهل خلق دنیا پوست او را نتوانستند دید تا انکه او را بدترین احوال کشتند نمیدانم چرا از دیدههای دلها دوستانش خون نمی ریزد و چرا جگرهای شیعیانش کباب نمی شود مگر این

سخت تر از سنگ و کلوخ است یا اینکه تامل نمیکنند آدمی تامل نمیکند و همچنانکه
از حکمتهای الهی بایست آسمان و زمین برپا بوده باشد تا غرض از ایجاد خلق
بعمل آید همچنین از این جهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها تاثیر
نکند که خلق از تعلیش باز مانند والا چه معنی داشت که بهترین خلق و وا
نزول رحمتها و برکتها و فیضها و کرامتهای خدا بر خلق را شهید کنند
و جماعتی که آب در کام ایشان نبود و لا یلتفت سر تشنه شده و همیشه بابی انت
وامی باو خطاب نمایند در مصیبتش بی قرار نباشند و خون ندو آشامند
واستراحت کنند آه چه قسمی است دلی که در این مصیبت نسوزد و چه
دور از رحمت است دیده که در این بلیه اشک حسرت نریزد لله در قعت
عاشوراء بان لنا فی جبهة المجد جرح غیر مندمل ای داد از مصیبت روز
عاشورا که بجهت آن جراحتی که در پیشانی مجد و بزرگی واقع شد که هرگز
مندمل نخواهد شد و بهم نخواهد آورد زیرا که بزرگ اهل مجد و بزرگی را
کشتند و او را ذلیل نمودند مصیبة بکت السبع الشداد لها دما و دمع
عظیم غیر محتمل مصیبتی است که آسمانها بجای اشک و آب خون باریدند
و بلیه عظمی است که تاب تحمل آن نمی توان آورد لهفی له عاریا ملقی بلا کفن

سوی

سوی التراب و لا لحد و لا غسل ای حسرت و اندوه بر آن مظلوم که بدن شریفش را
بر زمین انداختند و او را بی جامه و کفن واگذاشتند تا آنکه غباری که از
وزیدن بادها بر او نشست بجای کفن بر بدنش ماند مترب الخد دامی النحر
منعفر الجبین بحر قضی ظامی الی الوشل آه آه صورت شریفش که بوسه
گاه جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و او را مثل شتران قربانی نحر کردند
و پیشانیش که دایم در سجود معبود بود خاک آلوده نمودند و آن بحر فیض
و مکرمت را بالب تشنه شهید کردند و اقبلت زینب الکبری وقد سفرت
عن منظر برداء الذل مشتمل حسری و ادمعها تتری و مقلتها عبری
وانفسها حری من الثکل آه آه از آن حالتی که خواهران آن امام مظلوم زینب
خاتون از خیمه بیرون آمده بود و حال آنکه لباس ذلت و خواری و چادر
مصیبت و سوگواری در عزای برادر خود پوشیده با اشکهای ریزان و چشم
خون فشان و نفس سوزان تشکو الی جدها فعل الطغات بهم بمکة مع
فوق صحن الخد منهمل بآن حال مصیبت مآل شکایت دل پر ملال بجد بزر
گوارش رسول ذی الجلال میکرد و میگفت یا جد قد فتکت فینا علوج
بنی امیة و بقایا عابدی الهبل ای جد و لاتبار کشتهای بنی امیه

و باقی بت پرستان در کمین گاه ما بودند تا بعد از تو بناگاه ما را هلاک و
برطرف نمودند یا جد هل جائک الناعی بقتل اخی و هل عرفت بما لاقیت
من وهل ای جد بزرگوار آیا کسی خبر مرگ برادر مرا بتو داد و آیا تو مطلع
که چه مصیبتها بمن رسید یا جد هذا اخی عار تکفنه الریاح فی نسجها
من مطرف سمل ای جد بزرگوار اینک بدن برادرم حسین است که او را
عاری و برهنه نموده اند و بادها بر بدنش تار و پود گرد و غبار جامه
و کفن بر بدنش می بافند یا جد هذا اخی ظام و قد صدرت عن صدره
البیض بعد العل والنهل ای جد بزرگوار برادرم را بالب خشکیده کشتند
و نگذاشتند که لب را از آب فرات تر کند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون
سینه و بدن او سیراب گردیدند واقبلت ترشف الثغر الشریف و هل
یدافع القدر المحتوم بالقبل تقول والسبط تغشاه المنون وفی
فؤادها شعل ناهیک من شعل پس خود را بر سر نعش برادر رسانید
و او را می بوسید و با آتش دلی که داشت میگفت اخی اخی هذه روحی
لکم بدل ان کانت یقنع صرف الدهر بالبدل ای برادر این جان
عزیزم را بقربانی تو نمایم و خودم را فدای تو میکردانم اگر میتوان که مصیبت

روزگار را

روزگار را ببدل و فدیه کی رانید، از خود اخی اخی کنت نورا یستضاء
به الی الطریق الذی ینجی من الزلل ای برادر تو نوری
بودی که در ظلمتهای دنیا از روشنی نور تو گم شده گان وادی
ضلالت راه هدایت و طریق سعادت را می جستند اخی اخی اظلمت
من بعد کم طرق الهدی و ربع المعالی اض و هو خلی
ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههای هدایت گم شده
منزل بزرگی و سعادت خالی ماند ای والله بعد از حسین راه هدایت
تاریک و ظلمانی گردید و طریق سعادت و هدایت گم شد مساجد و معابد
خراب ماند محاریب و منابر برهم خورد آثار زهد و تقوی مندرس
گردید و دیار علم و هدی منطمس شد چگونه تصور می توان نمود که
کسی را که خدا او را برگزید بجهت هدایت خلق و حجت خود گردانید
بر بندگان خود در شبستان ضلالت او را راه نمائی گم شدگان گردانید
که از نور هدایت او راه راست را جویند او را بدترین خلق به بدترین
احوال بکشند و همه عالم را بی دلیل گذارند و از فیوضات الهی محروم نمایند
و با این حال دوستانش تعلیش و زندگی کنند و بفرح و شادی مشغول

باشند مگر نشنیده اند مظلومی نور دیده سید انبیا را و محو و می جگر گوشه
فاطمه زهرا را و بی مددکاری خامس آل عبا را شنیده اند و تجاهل می
نمایند مگر عزیزتری از حسین ع دارند که زینت آسمان و زمین ها
است و گوشواره عرش خدا است و باب نجات امت و سبب نزول برکت
و رحمت است مگر مظلوم تر از حسین کسی را دارند که دل ایشان بر او
نمی سوزد در جائی که حیوانات عجم دلشان سوزد و سنگ و کلوخ از دیده
خونبار شوند نبایست دوستانش غافل باشند و در مصیبتش ساکت باشند
و در بلیه اش اشک حسرت از دیده نبارند بخدا این حالت نیست مگر از
جهت کمی معرفت بحق ایشان و غفلت و فرو رفتن در شهوات نفس و فکر
دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و الا چه معنی دارد تصور آنچه شده بر آنحضرت
توان کرد و خود را ضبط توان نمود نشنیده اید که وارد شده است از ابو بصیر
که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی
از فرزندان آنحضرت چون نظر آنحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند
و بوسیدند و فرمودند خدا حقیر نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام
کشد از کسی که پدران شما را کشت و خدا واگذارد کسی را که شما را واگذاشت

ولعنت

و لعنت کند جماعتی که شما را کشتند و خدا یاور و حافظ و ناصر شما باد بدرستی که
طول کشید گریه زنان و گریه انبیاء و صدیقین و ملائکه و شهداء
بر شما پس آنحضرت بگریه در آمد و فرمود ای ابو بصیر اذا نظرت الی
ولد الحسین اتانی ما لا املکه بما اوتی الی ابیهم و الیهم هر گاه نظرم
بسوی یکی از اولاد حسین ع می افتد حالتی مرا عارض میشود که خود را
ضبط نمی توانم نمود بجهت ظلم و ستمی که به پدر بزرگوار ایشان کرده شد
و در حدیث دیگر وارد شده است که نبود روزی که مذکور شود حسین ع
در نزد حضرت مگر آنحضرت محزون میگردید و دیگر در آن روز و در آن
شب کسی آنحضرت را شاد و خندان نمی دید اگر خواهی مجملی از مظلومی آنحضرت را
شنیده باشی مستمع باش و ببین که چگونه آنحضرت را از وطن خود در
کردند و او را در غربت مبتلا ساختند و دستش را از حق او کوتاه نمودند
و چگونه او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند و چگونه عرصه را
بر او تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شد راضی بمردن گردید
و شیخ مفید و سید جلیل القدر سید بن طاوس و ابن شهر آشوب و غیر
ایشان از علما و اعلام و اجلاء والا مقام حکایت جانسوز بیرون رفتن

سبب خروج امام

آن سید انام و گوشوار عرش ملک علام را از مدینه مبارکه قریب
باین مضمون بیان فرموده اند که بعد از آنکه قارون این امت معویه
بن ابی سفیان با سفل درک نیران ارتحال یافت و صفحه روزگار از
کثافت وجود پلیدش پاک گردید نطفه حرام او و فرزند ناپاکش یزید
ملعون بمقر آن بدگهر استقرار یافت از آنجا که شجره ملعونه شقاوت
ثمره را جز کفر و طغیان ثمری نه و نطفه خبیثه ظلم و عدوان را جز مردم
آزاری نباشد و از آنجا که هر حقی در مقابل او باطل است و هر موسی نبی
در برابر او فرعونی است که او را اذیت می نماید آن شقاوت اثر در صدد
اذیت و ظلم و قتل جگر گوشه پیغمبر و نوباوه حیدر صفدر بر آمد نامه
بر پسر عم خود ولید بن عتبه و بروایت صدوق عمش عتبة بن ابی سفیان
نوشت که باید بیعت مرا از حسین بن علی و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن
عمر و بروایت شهر آشوب و عبد الرحمن بن ابی بکر بگیری بیعت شدید
عنیفی و اگر ابا کنند سر ایشان را بریده بنزد من فرستی چون نامه بآن سید
رسید و خواست بیعت بگیرد او را ممکن نشد و لکن چون آنحضرت دید که
از او بر نمی دارند آهنگ سفر فرمود و در تهیه سفر بر آمد و جلای

وطن

وداع امام

وطن را بر مجاورت حرم جد محترم خود اختیار فرمود و پیش از خروج بچند شب بجهت
وداع بر روضه منوره جد والا مقام خود رفت چون بنزدیک روضه شریف
رسید بروایت صدوق نوری از قبر منور ساطع گردید چون این را مشاهده
فرمود مراجعت نمود و شب دیگر باز بجهت وداع بر سر آن قبر مبارک
رفت و چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن شروع بمناجات نمود و عرض
نمود اللهم هذا قبر نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت خداوندا
این قبر پیغمبر تو است و من فرزند زاده پیغمبر توام و مرا امری پیش
آمده و بلیه رو نموده که تو میدانی آن را خدایا من نیکی را دوست میدارم
و بدی را بد دارم و سوال میکنم از تو بحق این قبر مبارک و بحق کسی که در آن
مدفون است که اختیار نمائی بجهت من چیزی را که رضا و خوشنودی تو و رسول
تو در آنست پس شروع کرد بگریستن و گریه بسیاری کرد تا نزدیک صبح
پس سر مبارک را بر قبر گذارده او را خواب ربود در عالم خواب دید که جد
بزرگوارش با گروهی از ملائکه که از راست و چپ و پیش روی او را احاطه کرده اند می
آید پیش آمد تا آنکه آنحضرت را بسینه شریف چسبانید و میان دو چشمش را
بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک

مذبوحاً بارض کرب وبلاء بین عصابة من امتی وانت مع ذلک عطشان
لاتسقی وظمان لاتروی ای حبیب دل افکار وای نور دیده اخیار ای
حسین گویا می بینم ترا در این نزدیک ها که ترا ذبح کنند کرده باشند وبدنت
را بخون آلوده نموده باشند در زمین کرب وبلا ودر دیار محنت وابتلا
در میان گروهی از امت میشوم من وتو در آنحالت تشنه بوده باشی وشربتی
از آب بتو ندهند وترا سیراب نمایند وبالب تشنه وجگر برشته ترا ذبح
کنند وبا این حال امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند بایشان
شفاعت مرا حبیبی یا حسین ان اباک وامک واخاک قدموا علی وهم مشتاقون
الیک ای نور دیده وای حبیب دل محنت رسیده پدر ومادر وبرادر تو نزد
من آمده اند وهمه مشتاق لقای تو می باشند وان لک فی الجنان لدرجات
لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از برای تو منازلی چند در بهشت مقرر
کرده که بآن نمی رسی مگر بکشته شدن وجان باختن پس در انحال آنحضرت نظر
خود را بر جد بزرگوار انداخته عرض کرد یا جداه لاحاجة لی فی الرجوع الی
الدنیا فخذنی الیک وادخلنی معک فی قبرک ای جان جد مرا حاجتی برگشتن
بدنیا نیست پس مرا بگیر وباخود ببر واز غمها والمهای دنیا مرا خلاص کن حضرت

ملحق کرده بالفصل (در) حاشیه …

رسول صرف مود ترا چاره نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی
وبدرجه رفیعه سعادت برسی وانچه را مقدر فرموده ومهیا نموده از برای
تو دریابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد ومضطرب وهراسان بخانه مراجعت
نمود واهل بیت واقربای خود را از اولاد عبد المطلب جمع نمود خواب
خود را وخبر شهادت خود را وغریبی ومظلومی خود را اهل بیت خود را بجهت
اهل بیت نقل کردند اهل بیت از استماع این واقعه هایله وشنیدن این
خبر محنت اثر مهموم ومغموم شده شروع بگریه وناله کردند از خانواده
امام صدای گریه ونوحه بلند گردید ودر آن روز در مشرق ومغرب عالم کسی
اند وهناک تر از اهل بیت رسالت نبود واحدی گریه اش از ایشان
بنود پس آنحضرت مهیای سفر شدند واسباب سفر را ترتیب دادند ودر
میان شب بجهت وداع مادر خود بسر تربت طاهره مادر خود فاطمه
رفتند ودر بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود وگفت السلام
علیک یا اماه حسین تو است که بوداع تو آمده واین آخرین زیارت است
تو را ناگاه از قبر مبارک فاطمه زهرا آوازی بر آمد که علیک السلام
یا مظلوم الام ویا شهید الام ویا غریب الام پس بجوی گریه بر آنحضرت

ابیات مقبل در نسخه اصل نیست

متوسل شد که دیگر قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر برادر بزرگوار
رفته آنحضرت را وداع نمود چون صبح شد بمنزل خود برگشت وامر نمود
بخدام خود که کجاوه ها را آباد کنند وخواتین عصمت وطهارت را در
محملها وکجاوه ها سوار کنند ناگاه محمد بن حنفیه برادر آنحضرت مطلع
شد که آنحضرت اراده کوچ دارد دل برخاسته بخدمت برادر باجان
برابر آمده عرض کرد یا اخی انت احب الخلق الی واعزهم علی
ای برادر تو محبوب ترین خلقی بسوی من وعزیز ترین خلقی پیش
من ای نور دیده جهت خدا امروز منحصر است بتو بگو بمن اراده
کدام دیار ودارای وقصد کدام مکان فرموده ودست از روضه
جد خود برمی داری بکجا میروی واقربای خود را بکی می سپاری وشیعیان
خود بکی می سپاری وشیعیان خود را بکی سفارش مینمائی ای برادر می
ترسم در میان قومی روی که با تو مخالفت نمایند وجان شیرین تو واهل
بیت تو که بهترین جانهاست در معرض تلف برآید حضرت فرمود حکم
دیگر چه کنم وچه چاره کنم که لابد از این بلاد باید بروم عرض کرد که
پس برو وبسوی مکه وپناه بخانه خدا بر اگر دست از تو برداشتند وتو

سؤال محمد

بخود واگذاشتند در آنجا باش وان تکن الاخری خرجت الی بلاد الیمن
فانهم انصار جدک وابیک وهم ارءف الناس وارقهم قلوبا
واوسعهم بلادا واگر دست از تو برنداشتند برو وبسوی بلاد یمن زیرا
که اهل آن یاوران جد وپدر تو اند ومردم رئوف ومهربانی دارند ودلهای
ایشان نازک است بر ضعیفی تو رحم خواهند کرد وترا پناه خواهند داد
وبلاد ایشان واسع وارزانی است وبودن تو در آن بلاد بر ایشان دشوار
نیست فان اطمئنت بک الدار والا لحقت بالرمال وشعوب الجبال واگر
نتوانستی در آن بلاد بمانی ودست از تو برنداشتند برو وبسوی بیابانها
وکوهها ودر وادیها وشعب کوهها پنهان باش وزنهار بارض عراق
مرو وخود را بلام فریب کوفیان مبفکن حضرت فرمود یا اخی والله لو لم
یکن فی الدنیا ملجاء ولا ماوی لما بایعت یزید بن معویة ای برادر
بخدا قسم که اگر در دنیا پناهی نیابم وماوای نه بینم ودر بیابان وکوهها نیز
نتوانم زیست با پسر معویه لعین بیعت نخواهم کرد پس محمد گریه بسیار
کرد وآنحضرت نیز گریه در آمدند وسخن ایشان قطع شد پس حضرت
دوات وقلمی طلبید ووصیت نامه نوشت وبه برادر خود داد ونامه

عبارت عرب

ببنی هاشم نوشت باین مضمون که هر که بمن ملحق شود البته کشته خواهد شد و هر که
تخلف کند از من فتح و فیروزی نخواهد یافت و بشخصی داد که به بنی هاشم
رساند پس امر فرمودند که زنان و دختران را بمحملها و کجاوها سوار نمایند
و ذوالجناح را طلبیده پا در رکاب سعادت انتساب فرموده سوار شد ابن
قولویه در کامل الزیاره روایت کرده باین مضمون که چون آن قدوه ناس و پناه
عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند زنان بنی هاشم و طایفه بنی
عبد المطلب از هر جانب رو بسوی آن اشرف اولاد بنی غالب روانه شدن
و از هر جانب صدای ندبه و نوحه بلند کردند و صدای گریه و ناله برکشیدند
و مثل پروانه بدور آن شمع شبستان حیرت می گشتند و مانند بنات النعش
بدور آن قطب فلک هدایت را میگردیدن و از هر طرف مانند ابر بهار در فراق
آن برگزیده اخیار زار زار میگریستند و میخروشیدند آن پناه درماندگان و آن
دستگیر بی پناهان چون آن حالت را در آن دل سوختگان مشاهده فرمود در میان
ایشان آمده فرمود انشدکن الله ان تبدین هذا الامر معصیة لله و
لرسوله شما را بخدا قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مدهید و این
بی تابی را ظاهر مکنید و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک منمائید بقضای
خدا

حرکت از مدینه

خدا راضی شوید و بامر رسول خدا تن در دهید آن محنت زدگان دل سوخته عرض
کردند فلمن نستبقی النیاحة والبکاء فهو عندنا کیوم مات فیه رسول الله و علی
و فاطمة و رقیة و زینب و ام کلثوم اگر بجهت فراق چون تو امامی گریه و نوحه
نکنیم بجهت کدام مصیبت گریه و نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد بزرگوار تو
از دنیا رفت و مثل روزیست که پدر عالی مقدارت را کشتند و مانند روزیست
که دختران پیغمبر از عالم رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب
ابرار وای یادگار اخیار ناگاه یکی از عمه های آنحضرت پیش آمده عرض
کرد ای نور دیده عمه ای حسین شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو
نوحه میکردند و پیش از شهادت تو عزای تو را می داشتند و میگفتند فان
قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله
لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الانوف فجلت بدرستی که شهید طف
کربلا از آل هاشم گردنهای قریش را ذلیل گردانید بعد از او همه قریش
ذلیل گردیدند و او حبیب قلب رسول خدا بود که هرگز پیرامون امر قبیحی
نگردید مصیبت او بزرگ میباشد بنحوی که دماغهای دوستانش را بخاک
مذلت مالید پس این شعرها را خواندند ابکوا حسینا سیدا فلقتله شاب

[illegible]

گریه یکی از عمه های امام

الشعر ولقتله زلزلت لقتله انکسف القمر گریه کنید در مصیبت حسین
که بجهت کشتن او موها سفید شد و جوانان پیر شدند و زمین به تزلزل
در آمد و ستارها تاریک شد واحمرت آفاق السماء من العشیة والسحر
وتغیرت شمس البلاد بهم واظلمت الکون از مصیبت او اطراف آسمان
خون بار و سرخ شد در هر صبح و شام و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید
ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلائق کلهم والبشر و ترکنا ذلا به جدع الانوف
مع العز آه آن کشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق را مصیبت زده کرد
و ما را ذلیل گردانید ذلتی ظاهر و خواری بین و نمایان شیخ مفید روایت کرده از
حضرت صادق ع که در آنوقت گروهی چند از ملائکه بنزد آنحضرت آمدند و در دست
حربهای چند داشتند و سوار بر اسبهای نجیب بهشت بودند سلام کرده عرض
کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در
مواطن بسیار ما را ۲ واکنون بمددکاری تو فرستاده حضرت فرمودند که وعده گاه ما
در بقعه ایست که در آن مرا شهید میکنند و قبر من در آن خواهد بود که آنرا
کربلا میگویند عرض کردند هر چه امر کنی اطاعت می کنیم آیا از کسی میترسی که با تو
همراهی کنیم فرمود ایشان را تسلطی بر من نیست تا محل کشتن خود نرسم پس گروهی
از جنیان

و ملائکه

ما را بمددکاری جد بزرگوارت فرستاد

از جنیان بخدمت آن سید مظلومان آمده عرض کردند که ای آقای ما ما
شیعیان و یاوران توئیم هر امری که داری بفرما اگر امر کنی که همه دشمنان
تو را هلاک کنیم و تو در جای خود باشی هر آینه میکنیم فرمود خدا شما را جزای
خیر دهد آیا نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و میفرماید لبرز
الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و اگر در جای خود بمانم بچه امتحان
کرده میشوند این خلق دو رو از رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد
گردید و حال آنکه خدا آن را از برای من اختیار فرموده در روز دحو الارض
و آن مکان را محل دل بستن شیعیان من قرار داده که دلهای ایشان بآن مایل
خواهد بود و امان ایشان می باشد در دنیا و آخرت و بنزد من بیائید در روز
شنبه که روز عاشوراست که در آخر آن روز شهید میشوم و برادران و خویشان
مرا شهید کرده باشند و سر مرا بر نیزه زنند و بگردانند و بسوی یزید برند
ایشان عرض کردند یا ابن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب است
هر آینه میکشتیم دشمنان تو را پیش از آنکه بتو برسند فرمود قسم بخدا که قدرت ما بیش
از شما است ولکن باید حجت خدا بر خلق تمام شود ناگاه ام سلمه زوجه محترم

منع البسمله

رسول خدا ص پیش آمده عرض کرد ای فرزند مرا محزون مکردان برفتن خود
بسوی عراق بدرستی که شنیدم از جد بزرگوارت که میفرمود یُقْتَلُ وَلَدِیَ
الْحُسَیْنُ فِی أَرْضِ الْعِرَاقِ فِی أَرْضٍ یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا کشته میشود فرزند مظلوم
حسین در عراق در زمینی که آن را کربلا میگویند حضرت فرمود ای مادر بخدا
قسم که میدانم که مرا در چه روز میکشند و میدانم که کی مرا میکشند و در کجا میکشند مرا
و میدانم که کی از اهل بیت و اقربا و اصحاب من کشته میشوند ای مادر اگر خواهی
بنمایم بتو محل قبر خود را پس اشاره فرمود بجانب کربلا زمین ها پست شد تا نمود
باو محل کشته شدن خود را و خوابیدن خود را و لشکرگاه خود را و محل دفن
پس ام سلمه بگریه در آمد و گریست گریه شدیدی
حضرت فرمود یَا أُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یَرَانِی مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا
وَعُدْوَانًا ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند
از روی ظلم و عدوان وَقَدْ شَاءَ أَنْ یَرَی حَرَمِی وَرَهْطِی وَنِسَائِی مُشَرَّدِینَ وَأَطْفَالِی
مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ مَأْسُورِینَ مُقَیَّدِینَ وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا
مُعِینًا و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا دربدر و اسیر نمایند
و اطفال مرا ذبح نمایند و مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند و در غل و زنجیر و
دیگر نمایند بنحوی که هر چه استغاثه کنند یاوری نیابند و معینی نه بینند و بروایت

بس ام

وارد مکه شدن سید الشهدا

پس ام سلمه گفت که در نزد من میباشد تربتی که جدت رسول خدا بمن داده و در
شیشه ضبط کرده ام حضرت فرمود از تربت خود را اگرفتند و در شیشه
گذارده باو دادند و فرمودند این را بگذار با آن شیشه که جدم بتو داده
پس چون ببینی که خون از آن شیشه میریزد بدان که مرا کشته اند پس حضرت
او را وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و بروایت شیخ مفید دو روز
از رجب مانده در شب یکشنبه در میان شب از مدینه بیرون رفتند و در
سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن طاوس در سیم شعبان
بیرون رفتند و در وقت بیرون رفتن این آیه میخواندند که حق تعالی در باب
گریختن موسی از قوم خود بیان میفرماید که فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ
قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ و راه بزرگ را گرفته متوجه مکه
گردید چون وارد مکه شد این آیه را میخواندند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ توجه
قَالَ عَسَی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ و بقیه از شعبان و رمضان
و شوال و ذی قعده و هفت روز از ذی الحجه در آنجا مکث فرمود و در روز
هشتم بسوی کوفه روانه گردید از خوف ظالمان اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظَّالِمِینَ
مجلس اول در بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَظَّمَ شَعَائِرَ الْإِسْلَامِ وَأَکْرَمَنَا بِالْإِرْشَادِ إِلَی الْحِلِّ وَالْ
حَرَامِ وَتَفَضَّلَ عَلَیْنَا بِالرُّکُونِ إِلَی الرُّکْنِ وَالْمَقَامِ وَجَعَلَ لَنَا حَرَمًا آمِنًا
حِصْنًا لِلْأَنَامِ وَکَهْفًا لِصُرُوفِ الْأَیَّامِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَی مَنْ تَشَرَّفَ
بِهِ الْبَیْتُ وَالْحُطَامُ وَاسْتَقَامَ بِهِ الرُّکْنُ وَالْمَقَامُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِینَ
هُمْ حَقَائِقُ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَبَوَاطِنُ الْحَجِّ وَالْإِحْرَامِ خُصُوصًا عَلَی مَنْ بَذَلَ
مُهْجَتَهُ سَعْیًا لِرِضَا رَبِّهِ وَمَوْلَاهُ وَفَدَی أَهْلَهُ وَأَوْلَادَهُ حِفْظًا لِمَشَاعِرِ إِلی
الْإِسْلَامِ کَمَا هُوَ أَقْصَی مُنَاهُ الَّذِی أَزْعَجُوهُ عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْطَانِ
وَضَیَّقُوا عَلَیْهِ الزَّمَانَ وَالْمَکَانَ فَقَتَلُوهُ وَأَصْحَابَهُ کَالْأَضَاحِی وَ
نَصَبُوا رَأْسَهُ عَلَی الْعَوَالِی وَسَبَوا نِسَائَهُ کَالْإِمَاءِ وَالذَّرَارِی وَدَارُوا
بِهِنَّ فِی الْقِفَارِ وَالْبَرَارِی نَهَبُوا مَالَهُ وَأَیْتَمُوا أَطْفَالَهُ وَأَسَرُوا عِیَالَهُ
وَکَسَرُوا ظَهْرَهُ وَرَضَضُوا صَدْرَهُ وَنَحَرُوا نَحْرَهُ قَتِیلِ الْأَعْدَاءِ وَأَسِیرِ
الْمِحْنَةِ وَالْبَلَاءِ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ الْمُخَضَّبِ الشَّیْبِ مِنَ الدِّمَاءِ
الْمَذْبُوحِ بِسَیْفِ الْجَفَاءِ مِنَ الْقَفَاءِ صَاحِبِ الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ وَالشِّلْوِ
الْمَوْضُوعِ وَالسِّنِّ الْمَقْرُوعِ وَالْحَقِّ الْمَمْنُوعِ الشَّهِیدِ الْعَطْشَانِ الْبَعِیدِ عَنِ
الْأَوْطَانِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّیْفِ وَالسِّنَانِ الْمَدْفُونِ بِلَا غُسْلٍ وَأَکْفَانٍ الْمُخْتَلِفَةِ

الیه

تفیه

إِلَیْهِ النُّسُورُ وَالْعُقْبَانُ قَلِیلِ الْأَعْوَانِ شَدِیدِ الْأَشْجَانِ الْوَالِهِ الْحَیْرَانِ
الْقَتِیلِ بِظَهْرِ کُوفَانَ الْمُعَفَّرِ الْخَدَّیْنِ الْمُتَرَّبِ الْجَبِینَیْنِ الْمَقْطُوعِ الْوَدَجَیْنِ
الشَّهِیدِ الظَّمْآنِ لَدَی النَّهْرَیْنِ سُلَالَةِ الْخَافِقَیْنِ وَشَفِیعِ الثَّقَلَیْنِ سَیِّدِنَا
أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی قَاتِلِیهِ وَظَالِمِیهِ الَّذِینَ قَتَلُوا
بِقَتْلِهِ الْإِسْلَامَ وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَخَرَّبُوا قَوَائِمَ الرُّکْنِ
وَالْمَقَامِ وَنَکَسُوا مَشَاعِرَ الْحَجِّ وَالْإِحْرَامِ وَمَعَالِمَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ نَعْلَنُهُمْ
لَعْنَةً مُتَّصِلَةً مَا اتَّصَلَ اللَّیَالِی وَالْأَیَّامُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامِ وبعد فقد
قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِی کِتَابِهِ الْعَزِیزِ لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ
مِنْکُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ
هَدْیًا بَالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِکَ صِیَامًا لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ
إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه
بعضی از امکنه را برگزیده و آن را مخصوص بمزید اکرام و احترام
فرموده و بندگان خود را امر باحترام آن فرموده از انجمله مکه معظمه
است که آن را حرم خود گردانیده و احترام آنرا لازم گردانیده همچنانکه

پادشاهان ظاهر برا بلا تشبیه مکان خاص خلوتی است که آن را حرم خود
و محل خاص و خلوت خود می دانند و آن مکانی را که برو در کار عالم برگزید
و حرم خود گردانید آن مکه معظمه و اطراف آنست و از جهت آن احکام بسیار
مقرر فرموده و بعضی از آن احکام را در کتاب شریف خود بیان فرموده
چنانچه در این آیه شریفه بیان فرموده که خلاصه ظاهر معنی آن اینست
که ای گروه مؤمنان مکشید صید را در حالتی که شما محرم بوده باشید پس هر که
بکشد صید را عمداً پس باید جزا بدهد بمثل آنچه را کشته و مشابه آن صید را
باید بکشد پس اگر آهوئی را کشته گوسفند را باید بکشد و اگر گاو وحشی را
کشته گاوی را باید بکشد و همچنین که حکم کند باین صاحب عدلی از شما
در حالتی که این هدی است که رسانند بکعبه است یا باید بکفاره بدهد
طعام دادن مسکین را یا بمعادل آن روزه بگیرد این عقوبات بجهت این است
که بچشد وبال غلطی که از او سرزده و عفو می نماید خدا دفعه اول را
کسی که عود نماید باین عمل شنیع پس خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب
است بر او و صاحب انتقام است بدانکه حقتعالی حرمت حرم خود را لازم داشته و
کسی با آن پناه برد او را پناه داده و در امان خود قرار داده و بجهت لقطه آن

وشجر و نبات آن و صید آن و صید آن احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام
بسیار است و در اخبار و کتب علماء ابرار مذکور است اما فضل حرم
و کعبه امری است که مخفی نیست همچنان که حقتعالی میفرماید اِنَّ اَوَّلَ
بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً که حضرت باقر ع در ذیل این
آیه فرموده اند فَاَوَّلُ بُقْعَةٍ خُلِقَتْ مِنَ الْاَرْضِ الْکَعْبَةُ ثُمَّ مُدَّتِ
الْاَرْضُ مِنْهَا و از حضرت صادق ع روایت شده که از پدر خود
روایت کرده اند که موضع کعبه قطعه از زمین بود سفید و نورانی
مثل نور آفتاب و ماه چون فرزند آدم بر آدم ریش را کشت سیاه
شد چون آدم بر زمین آمد خدا زمین را از برای او مرتفع گردانید
تا همه آن را دید و ندا رسید که این از برای تو است گفت خداوندا این
زمین نورانی چیست گفت این حرم من است در زمین و بر تو واجب
یافت که هر روز هفت مرتبه آن را طواف نمائی و در حدیث هست
که بهترین زمینها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا بهتر
از خاک آن نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ آن نیست و درختی
بهتر از درخت آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب

آن نیست و در حدیث هست که کسی نیت بدی بآن نکرد مگر آنکه خدا او را
غضب کرد و تبع که پادشاهی بود که مشرق و مغرب را تسخیر کرد روزی
قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشان را اسیر کند و کعبه را
خراب کند و بجهت این قصد چشمهای او کور شد و دیدهای او
بر رویش فرو ریخت سبب آن را پرسید گفتند نیست مگر بجهت قصدی
که باین خانه محترم کردی زیرا که این بلد حرم خداست و این خانه خا
نه خداست و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل الله اند گفت راست
گفتید چاره آن چیست گفتند از سر قصدی که کرده بگذر چون برگردید
چشمهایش بحال اول برگشت پس جماعتی را که او را بقصد اول باز
داشته بودند کشت پس آمد بسوی خانه محترم و آن را پوشانید و سی
روز اطعام نمود هر روز صد شتر می کشت تا از برای جوانات آن بیابان
و کوههای آن طعام فرستاد و کیفیت قتل اصحاب فیل مشهور و در قرآن
مجید مذکور است و حجاج را بجهت خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد
مگر بجهت آنکه قصد او خرابی آن نبود بلکه مدعاست عبد الله بن زبیر را که
پناه بآن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که ظاهر شود که او را پناه

نداده مهلت داد آن قوم را تا بر سر او خراب کردند چنین روایت شده و با
مجمله احترام آن ضروری است حتی آنکه هر که باو پناه برد در امانست
همچنانچه حقتعالی میفرماید مَنْ دَخَلَهُ کَانَ اٰمِناً حتی آنکه وارد شده
که هر گاو وحشی و طیری که داخل حرم شود در امانست پس نباید آن را
رم داد و نباید اذیت نمود و درخت آن را نباید کند و گیاه آن را نباید
چید همچنانچه از حضرت صادق ع وارد شده که کُلُّ شَیْءٍ یَنْبُتُ فِی الْ
حَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَی النَّاسِ اَجْمَعِینَ اِلَّا مَا اَنْبَتَّهُ اَنْتَ اَوْ غَرَسْتَهُ هر چیزی
که روییده شود در حرم بر همه مردم حرام است مگر آنچه را خود کاشته
و غرس نموده حتی آنکه فرموده حرام است قطع درختی که اصل آن در بیرون
حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد و آن درختی که شاخ آن خارج است
اگر اصل آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرام است مگر
بجهت کسی که در طلب صاحبش فریاد زند و اما صید آن پس شکی در حرمت
آن نیست و کتاب و سنت ناطق است بآن بلکه راهنمائی بآن و اشاره بآن
و سبب شدن آن را نیز تصریح کرده اند بحرمت آن و دعوای اجماع
بر آن شده و این است کلام بعضی از علماء که یَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرِمِ صَیْدُ الْبَرِّ

صیادةً واکلاً ودلالةً واشارةً وتسبیباً ولو باعارة سلاحٍ ونحوه بالکتاب
والسنة المستفیضة والاجماع واز برای کسی که صید را بکشد یا اذیت باو
کند یا بکند درختی از حرم را کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محل اش
مذکور است وکفاره صید را چنانچه بعضی تصریح کرده اند در وقتی است
که از روی خطا باشد واگر از عمد باشد در دفعه اول کفاره می باید که
چهار محارم الهی مرتکب نهی الهی وهتک حرمت آن نموده واگر متنبه
نشده باز عود نمود فینتقم الله منه خدا انتقام میکشد از او وکفاره
آن معصیت را نمی نماید چون این را دانستی بدانکه خدا را حرمی است حقیقی
ومعنوی که بمنزله روح این حرم ظاهری است وبمثابه لب این ظاهر است
ظاهر است وآن حرم را نیز کعبه ومسجدی است وصیدی است وکبوتری است
ودرختی است ولقطه است واحترام آن بیشتر وحرمت آن عظیم تر است
وکشتن صید آن قبیح تر وآن حرم معظم محمد بن عبد الله واهل بیت اوست
که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود او وجود داد وجمیع ذرات کائنات
را امر بتعظیم او وآل او نمود وهر کس وهر چیز که بمرتبه رسید بواسطه
ایشان رسید هر زمینی که اول تعظیم نمود ایشان را واقرار به بزرگی ایشان

نمود آب وعلفش شیرین شد واگر قبول ولایت ایشان را ننمود شور وتلخ
شد آب وعلف آن چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که خدا
عرض نمود ولایت مرا بر زمین ها پس هر بقعه که ایمان بولایت وامامت من
آورد جعلها الله طیبة خدا آن را طیب ونیکو وپاکیزه گردانید وگیاه
آن را وثمر آن را شیرین گردانید وآب آن را زلال گردانید وهر زمینی که
انکار نمود امامت وولایت مرا آن را شوره زار وگیاه آن را تلخ وثمره
آن را خار وحنظل گردانید وآب آن را شور گردانید ودر حدیث دیگر هست
که اول زمینی که قبول ولایت کرد مدینه بود خدا آن را حرم پیغمبر گردانید
ومحل قبر آن سرور شد وبعد از آن کوفه بود وخدا آن را برگزید وحرم
علی بن ابی طالب ع ومحل قبر او گردانید وآن حرم را کعبه ایست که شاه اولیا
بوده باشد چنانچه تشبیه کرده اند وصیدی چند هست که حسن وحسین وذریه
طیبه ایشان باشند وکبوترانی چند هست که آن ذریه علیه ایشان باشند و
نبات وشجری هست که آن مخصوصان از شیعیان ایشان باشند ولقطه در هست
که آن اموال وحقوق ایشان باشد وخدا امر بمحافظت وتعظیم ایشان فرموده
چنانچه آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بر آن ناطق است وپیغمبر

همیشه وصیت بمحافظت ایشان فرموده پس بدانکه اشقیای امت حرمت
حرم خدا را ضایع کردند وآن را خراب نمودند صیدهای آن را کشتند کبو
تران آن را پر شکستند ودرختهای آن را از بیخ کندند لقطه آن را که اموال
ایشان بود بغارت بردند آه آه صیدی را که امام حسن بود بناحق کشتند
واز این قناعت نکردند عود نمودند وصید دیگر را از حرم ظاهری که پناه
در مکان بود در آوردند واو را به بدترین احوال ذبح کردند واموالش را
غارت نمودند بیت از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم
زنند آری نیکو حرمت داشتند حرم خدا را وکسانی را که داخل در حرم او شده
بودند وپناه بخانه او برده بودند وداخل در بست وثیقه او شده بودند
اطراف ایشان را گرفتند که ایشان را در حرم خدا کشته باشند پس بناچار از
حرم گریختند که مبادا حرمت حرم ضایع گردد وآخر الامر دست بر نداشتند
تا ایشان را در حرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند وامام زادهای عالی مقدار را
که کبوتران حرم الهی اند دست وپا شکستند وایشان را در خون خود غلطانیدند
وشیعیان واصحاب ایشان را که بمنزله درختها وگیاههای آن حرم بودند
شاخ وبر شکستند واز جا کندند وهمه را سر بریدند ودر خون کشیدند مصیبت

واموال ایشان را که بمنزله لقطه آن حرم بودند همه را غارت کردند ودر میان
خود قسمت کردند خیمه های ایشان را که سرادق عزت وجلال بودند و
ملائکه مقرب پاسبانی آنها میکردند بآتش ظلم وستم سوختند وزنان ایشان را
که هر یک بانوی حجله کرامت وپرده نشین سرادق عزت بودند از پرده ها بیرون
کشیدند ومثل بندگان وکنیزان در اطراف بلاد گردانیدند قم یا رسول الله
وانظر ما جری علی کربلا لبنیک من خصمائهما یا رسول الله برخیز
واز پرده بیرون آی ونظر نما اولاد خود را که در کربلا بایشان چه گذشت
واز اشقیای بنی امیه بایشان چه رسید فلقد غدوا اطعم الردی
بیدی العدی قتلی واسری فی الشباک اما بتحقیق که شربتهای
هلاک از جامهای بلا چشیدند از دست اهل ظلم وجفا پس بعضی از ایشان
کشته گشته در اطراف بیابان افتادند وبعضی مانند کنیزان اسیر شدند
هذا الحسین بها عفر الثری فی حلقه [illegible] دمائها ابنک ریحانه
قلب تو ومیوه دل تو حسین است که او را بر زمین انداخته اند وعریان
وبرهنه کرده اند او را مگر از جامه سرخی که تار وپود از خونهای بدن
نازنین اوست مقطوع الراس هشمت اضلاعه عریان من اثوابه

بعرایها آه آه سر مقدس او را که همیشه بر سینه میچسبانیدی از بدن او
جدا کردند و استخوانهای پهلوی او را بغلایش شوم درهم شکسته اند
و جامهای او را از تن او کنده اند حیکت له قمصان ثوب اغبره من مور
اریاح الفلا و هوا نها یا رسول الله بعوض جامهای او بادهای بیابان
از برای پوشیدن بدن شریفش جامهای چند از خاک و غبار بافته اند
هذا الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود ضباتها این همان نست
که همیشه گلویش را می بوسیدی که حال از تیزی شمشیرها و نیزهای
دشمنان مثل شتر قربانی گلویش را بریده اند و او را نحر کرده اند من
بعد حجرک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها او را همیشه
در بغل خود پرورش دادی چون او را از تو دور کردند بجای بغل تو
بر روی ریگهای تفسیده بیابان انداختند هذا و جثته الشریفة قد
غدت للصافنات تجول فی اغضائها اینها هم یکطرف که باینها راضی
نشدند تا آنکه بدن شریف او را پامال اسبان خود نمودند و نسائه
تسبی کما تسبی الاما و تقاد فی الاغلال من اسرائها باینها نیز راضی
نشدند تا آنکه زنان را مثل کنیزان اسیر کردند و رسن بر میان ماللان او را

در غل و زنجیر و بند نمودند بالقوم ما ذنب الصغار لیتمنوا بهم الصغار
وتعلنوا باذایتها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار اگر بگمان شما مردان
ایشان گناهکار بودند طفلهای خورد ایشان را چه گناه بود که ایشان را
خوار و حقیر و برهنه و اسیر نمودند یا قوم بلکم ما شفی غیظ صدورکم
قتل الموالی الیوم من کبرایها وای بر شما آیا شفا نیافت سینهای شما
و فرو ننشانید بغضها و کینهای شما را کشتن بزرگان ایشان را که بزرگان عالمیان بودند که طفلهای ایشان را نیز مثل بزرگان ایشان کشتید و اسیر
کردید آری بگمان آنکه این فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه و این
قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود یا این که این ظلم مثل ظلمهای علما
بود نه والله ظلمی مثل این ظلم واقع نشد و بلیه عظیم تر از این بلیه
نبود اگر سنگ و خشتی را که عمارت کرده باشند خداوند جلیل
آن را این قدر حرمت داده باشد که تعظیم و احترام او لازم کردانیده باشد و استخفاف بآن را موجب کفر و زندقه گردانیده باشد و
کسی را که پناه باو برد پناه داده باشد و اذیت را جایز ندانسته باشد
بلکه اطراف و اکناف آنرا محترم داند بنحوی که جانوران آن را اذیت

روا ندانسته باشد و گیاه و علف آن را کندن روا ندانسته باشد
پس آیا حرمت اولیای او در نزد او بچه مرتبه خواهد بود و
مرتبه اصفیای او بچه مقام خواهد بود و کسانی که آسمان
و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت را بطفیل وجود ایشان
خلق کرده اند مرتبه ایشان چه خواهد بود و اگر بی احترامی
حرم ظاهری اینقدر عظیم باشد پس بی احترامی حرم واقعی
که محمد و آل محمد اند که بجهت ایشان این حرم را حرمت داده چه
خواهد بود مستمع باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشان را
بشنوی تا موجب زیادتی بصیره و معرفت گردد سلار بن عبد
العزیز دیلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول صلعم که در شب
معراج چون مرا باسمان بردند و صوامع ملکوت را بمن نمودند
چون بسدرة المنتهی رسیدیم جبرئیل مرا وداع کرد و ایستاد من گفتم
آیا در مثل اینمکان از من جدا میشوی گفت من از این مکان مقام
نمیتوانم تجاوز نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو بردند در نور
آنقدر که خدا خواست پس وحی شد بسوی من که یا محمد انی اطلعت

اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فجعلتک نبیا من بعلم
غیب خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم تو را از اهل زمین
پس تو را نبی خود کردانیدم پس مطلع شدم بر آن دو مرتبه پس اختیار
کردم علی را از آن و او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو کردانیدم
و بیرون می آورم از صلب شما ذریه را که طاهرند از خباثت و اماما
چند که معصوم اند و خزینهای علم من اند فلولاکم ما خلقت الدنیا
و الآخرة و لا الجنة و النار پس اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا و
آخرت را و نه بهشت و آتش را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا صلعم و عرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر
الیه حق را بمن بنما تا نظر کنم بسوی آن و به بینم بچشم خود حق واقعی را حضرت
فرمود یا ابن مسعود داخل شو بر ره داخل شدم دیدم علی ابن ابیطالب ع
که در رکوع و سجود بود و مشغول نماز بود و بعد از هر نمازی میگفت اللهم
بحرمة محمد عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا
تو را بحرمت بنده و فرستاده ات محمد صلعم سوگند میدهم که گناهکاران شیعیان
مرا بیامرز میگوید که من بیرون آمدم تا رسول خدا را خبر دهم از آنچه دیده ام

دیدم که آنحضرت نیز در رکوع و سجود بود و دعا میکرد و در دعای خود
میگفت اللهم بحرمة علي ابن ابيطالب اغفر للعاصين من امتي خداوند
تو را بحرمت علی بن ابیطالب سوگند میدهم که گناهکاران امت مرا بیامرز
میگوید ابن مسعود که چون این را دیدم مرا دهشتی و اضطرابی روی
داد بنحوی که بیهوش شدم و مدهوش گردیدم جناب پیغمبر ص سر مبارک
را بلند کرده فرمود یا ابن مسعود اكفرٌ بعد ايمانٍ آیا کافر میشوی بعد
از آنکه ایمان آوردی عرض کردم معاذ الله ولکن دیدم علی ابن ابیطالب را
که تو را شفیع میکرد در دعا و خدا را بتو سوگند میداد و تو را دیدم که خدا را
میخوانی باو و در دعا خدا را باو سوگند میدهی و نمی دانم کدام یک از شما افضلید پس
جناب پیغمبر ص فرمودند که خداوند عالم خلق کرد مرا و علی و حسن و حسین را
پیش از همه خلق خلایق بهزار سال در هنگامی که نه تسبیحی بود و نه تقدیسی
پس نور مقدس مرا شکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمین ها را و بخدا
قسم که من از آسمان و زمینها بزرگترم پس نور علی را شکافت و خلق کرد
از آن عرش و کرسی را وعليٌّ اجلّ من العرش والكرسي و علی بلند مرتبه است
از عرش و کرسی پس نور مقدس حسن را شکافت و آفرید از آن لوح و قلم را

پس نور مبارک حسین را شکافت و خلق کرد از آن بهشت و حور العین و ولدان
را و حسین افضل از ایشانست پس همه عالم از مشارق و مغارب تاریک و
ظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند از ظلمت و تاریکی بسوی جناب اقدس الهی
و گفتند اللهم بحرمة هذه الاشباح التي خلقتهم الا ما فرجت لنا
في هذه الظلمة خداوندا بحرمت این اشباح مقدسه که ما را از این ظلمت
و تاریکی فرجی بخش پس حقتعالی خلق فرمود روحی را و آنرا مقرون
بروحی دیگر نمود و از آن نوری آفرید که آن روح روشن و نورانی گردید
پس خلق کرد و بقدرة کامله خود آفرید از آن زهرا را پس همه عالم از
مشارق و مغارب روشن شد و نورانی گردید و از اینجاست که او را
زهرا نامیدند چه زهراء بمعنی روشنی دهنده و نور بخشنده میباشد
یا ابن مسعود چون قیامت شود حقتعالی بمن و علی خطاب نماید که ادخلا
الجنة من شئتما وادخلا النار من شئتما داخل کنید هر کرا که خواهید
در بهشت و هر کرا که خواهید در آتش و اینست مراد از آنکه در قرآن می
فرماید القيا في جهنم كل كفار عنيد کافر کسیست که نبوت مرا انکار
کند و عنید کسی است که دشمن دارد علی را و اهل بیت و شیعیان او را

و ایضا روایت کرده است سلار در ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری
که گفت شنیدم از رسول خدا ص که فرمودند افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل و گفت
که من بهترم از تو گفت بچه جهت گفت بجهت آنکه منم صاحب هشت ملکی که حاملان
عرش پروردگارند و منم دمنده صور و منم مقربترین ملایکه بسوی خدا
جبرئیل گفت من بهترم و شرافت من زیاده تر از تو است زیرا که منم امین الهی
بر وحی او و منم رسول او بسوی پیغمبران او و منم صاحب خسوف و قذف
که هر گاه قومی را خدا خواهد بزمین فرو برد من زمین را می شکافم و اگر خواهد
قومی را بعذاب آسمانی هلاک نماید من بر ایشان سنگ فرود میبارم و هلاک
نکرده است امتی را مگر آنکه ایشان را بدست من هلاک نموده پس مخاصمه را
بسوی حاکم و حکیم و پادشاه علیم بردند وحی شد بایشان که اسكتا فوعزتي
وجلالي لقد خلقت من هو خير منكما ساکت شوید بعزت و جلال
خودم سوگند که آفریده ام کسی را که بهتر از شما است و قدر و مرتبه
شما در پایه جلال و رفعت او کوچک و حقیر است ایشان عرض کردند
که آیا میشود که بهتر از ما خلقی را از کتم عدم بفضای وجود بیاوری و حال
آنکه ما را از نور خلق فرمودی وحی رسید که بلی و بحجاب قدرت فرمان

که پرده از نظر ایشان بردار تا قدر و جلال خاصان ما را به بلندی و
مرتبه خوب بینند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش عظمت الهی
نوشته لا اله الا الله محمد و علي والحسن والحسين و در بعضی از نسخ
بعد از علی و فاطمه میباشد چون ایشان جلال آن مظاهر کمال و جلال
را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذوالجلال مقرون و بانتقاش
اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بر پیش انداختند
بلندی مقام خود را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان
زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رب فاني اسئلك بحقهم عليك
الا جعلتني خادمهم خداوندا حال که ایشان را اینمقام دادی که هر
مرتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان حقیر است ترا سؤال میکنم بحق
ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید که قد جعلت چون
دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع گردانیدی مسئلت ترا
اجابت نمودیم و این مرتبه عظیمه بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند
که جبرئیل از ما اهل بیت است و خادم ما میباشد آری چون خادم ایشان
بود از این بود که ایشان را خدمت مینمود و در سختیهای دنیا ایشان را

حدیث ام ایمن

معاودت مینمود و مکرر در خانه فاطمه زهرا آنحضرت را خدمت مینمود و زندان
او را خدمت میکرد مکر نشنیده حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی
رفتم بزیارت مولاة و سیدة خود فاطمه زهرا ع و آن روز روز کرمی بود
و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نکاه
کردم دیدم فاطمه خوابیده در نزد آسیا و آسیا میکردد و طعام خورد میکند
و کسی را ندیدم که آنرا بکرداند و کهواره حسین ع می جنبد بی انکه کسی
آنرا بجنباند و دیدم دستی را که تسبیح میکرداند نزدیک بدست فاطمه
و تسبیح خدا میکند متعجب شده بنزد رسول خدا ص رفتم کفتم یا رسول الله
انی رایت عجبا ما رایت مثله ابدا امر عجیبی دیده ام که مثل آنرا هرکز
ندیده ام فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود ای ام ایمن فاطمه در آن
روز روزه بود خداوند عالم بار خواب را بر او مستولی نمود و هوا کرم بود تا بخواب
رفت پس خدا ملکی را موکل کردانید تا بجهت قوت عیال او آسیا نماید و ملکی را
موکل نمود که کهواره فرزندش را بجنباند تا او را از خواب بیدار نکند و ملکی را فر
ستاد که تسبیح نماید نزدیک دست مبارک او و ثواب آن بجهت آن باشد زیرا
که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا که کی بود

حدیث کهواره جبرئیل

که آسیا را میکردانید و کی بود که کهواره حسین را می جنبانید و کی بود که تسبیح میکرد
حضرت تبسم فرمود آسیا کننده جبرئیل و کهواره جنبان میکائیل و تسبیح کن اسرافیل بود
و در حدیث دیکر وارد شده است که روزی جبرئیل بزمین می آمد تا
که خاتون قیامت در خواب رفته و حسین ع در کهواره اش میکرید جبرئیل
آمد و بر نزد کهواره آنحضرت نشست و آنرا میجنبانید و بروش مادرها که
طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این شعرها میخواند
اِنَّ فِی الجَنَّةِ نَهراً مِن لَبَنٍ لِعَلِیٍّ وَحُسَینٍ وَحَسَنٍ کُلُّ مَن کانَ مُحِبّاً لَهُم
یَدخُلُ الجَنَّةَ مِن کُلِّ غَنِیٍّ فَتَنٍ بپیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا
انکه فاطمه بیدار شد و معنی شعر جبرئیل این است که خدا خلق فرموده
در بهشت نهر پر از شیر سفید مخصوص علی و فرزندانش و هر که چنک
در دامن محبت ایشان زده باشد بی شک داخل بهشت خواهد شد و از
نیکان پاک سرشت خواهد بود چون فاطمه بیدار شد و کیفیت را بخدمت
پدر بزرکوار عرض داشت فرمودند آن جبرئیل بود که تسلی میداد حسین تو را
آه آه ای شیعیان کریه او را در کهواره نتوانستند ببینند آیا چه خواهد
بود حال کریه هنکام نالهای مظلومی او را می شنیدند و اشکهای خونین

حدیث جبرئیل

او را میدیدند و آههای سرد او را میشنیدند و میشنیدند که استغاثه
میکند اَلا رَحیمَ لِوَجهِ اللهِ یَرحَمُنا اَلا دَوُفٌ بِنادٍ یُؤنِسُنا آیا رحم
کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید یا رفیق دلی نیست که بجهت امید
بشفاعت جد ما بر ما مواسات نماید آیا جبرئیل که خدمتکارش بود و در
کهواره اش او را تسلی میداد کجا بود که در یاری مخدوم خود بکوشد
و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را سرنکون نماید آری اکرچه
مامور نبود و عذاب آن جماعت را بقیامت انداخت اما دلش در مصیبت
مخدومش مجروح و سینه اش مفروح بود و اشک خونین از دیدها
ریزان و واحسین کویان حیران بود مکر نشنیده حدیثی را که ابن قو
لویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حسین مظلوم را
شهید کردند در حربکاه یکی را دیدند که فریاد میزنند و میخروشند
کفتند تو را چه رسیده و چرا میخروشی کفت چه کونه نخروشم و حال انکه
می بینم رسول خدا را ایستاده کاهی نظر بزمین میکند و کاهی نظر بشما و کمی
دارد شما میترسم که نفرین کند اهل زمین را و همه هلاک شوند و من نیز هلاک
کردم بجهت جوش آمدن دریای غضب الهی بیکدیک کفتند این دیوانه است

کریه جبرئیل

بعضی متنبه شدند و کفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهت فرزند زناکاری بهترین
جوانان اهل بهشت را راوی کفت عرض کردم فدایت شوم این فریاد
کننده کی بود فرمود ما نراه الا جبرئیل نمی دانم او را مکر جبرئیل اما انه
لَو اُذِنَ فیهِم لَصاحَ صَیحَةً یَخطَفُ مِنها اَرواحَهُم عَن اَبدانِهِم بدانکه
اکر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن بیرون میرفت و با
تش ملحق میشدند لکن ایشان را مهلت داد تا معصیت ایشان زیاد شود
تا عذاب ایشان شدید تر کردد یا نَکبَةً لَبِسَ الدّینُ القَویمُ لَها سُودا
بِحِدادٍ وَغاضَ العِلمُ وَالعَمَلُ آه از مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت
پوشانید و سیاه پوش کردانید و چشمهای علم و عمل فرورفت وَقُرحَةً اَو
رَثَت فی قَلبِ فاطِمَةَ نُدُوباً عَظیماً وَجُرحاً لَیسَ یَندَمِلُ و آه از بلیه که دل
فاطمه را مجروح کردانید بجراحتی که بهبود نیست و مصیبت عظیمی در دلش
کذاشت که برطرف شدنی نمیباشد وا حَسرَتاهُ عَلی بادٍ بِحُشاشَةٍ تَسفی
عَلی جِسمِهِ النَّکباءُ وَالشَّمَلُ ای حسرت واندوه بر آن مجروحی که او را با بدن
چاک چاک بر روی خاک انداخته بودند و بادها از هر جانب بر بدن شر
یفش میوزید وا حَسرَتاهُ عَلی عادٍ لَقَد نَسَجَت عَلَیهِ بِالطَّفِّ مِن ریحِ الصَّبا

حلل: ای حسرت بر آن عریانی که او را برهنه بر زمین انداخته بودند و بادهای
صبا بعوض جامه و کفن حله‌های خاک و غبار بر بدن شریف او بافته بود ملففًا
ثلاثًا بلا غسلٍ ولا کفنٍ: ثوب الفلا والدما الاکفان والغسل: سه روز
او را بیغسل و کفن انداختند آری خونهای بدنش او را غسل دادند
و خاکهای بیابان بجای کفن بر او پوشیده شده بود لیس ی بنسوته أسری
بلا وطاءٍ فوق المطی ولم یضرب لها کلل: اسیر کردند زنان او را اهل
و سوار بر شتران کردند بی حجاب و در اطراف بلاد گردانیدند مشبهة
مثل سبی الترک قد سلبت منها القلائد والاسوار والحلل: آه
ایشان را اسیر کردند مثل اسیران کفار و ایشان را برهنه نمودند
و قلادها و دست بندها و حلیها اشان را از ایشان ربودند سواجعًا
کحمام الایک نادبة ینهد من شجوهن الصخر والجبل: همه نالان
و نوحه خوان مانند کبوتران آشیان کنده ناله میکردند که دل سنگ
را کباب میکرد و کوه را از جا میکند و زینب بین ذاک السبی حاسرة
لها علی حزنها ندب و مرتجل: تقول یا شمس ایامی و یا قمری: اذا
الکفهر علی الحادث الجلل: و در میانه زینب مظلومه ندبه و نوحه میکرد

ومیگفت

ومیگفت ای روشنی روزگار من وای ماه شبهای تار من وای پشت
و پناه من در بلاها و حوادث روزگار: یا غائبًا لیس یرجی عوده ابدًا
ولا به بعد هذا الفصل متصل: ای غایبی که آمید بازگشتن از
تو نیست و بعد از این جدائی دیگر بتو نخواهیم رسید و یا طریحًا
لا دواء له کیف الدواء و منه الرأس منفصل: ای مجروح افتاده
زخمهایت مرهم پذیر نیست و امید به شدن در تو نیست آه چگونه
امید به شدن داشته باشیم و حال آنکه سر منور تو را بریده اند ظننت
انک کهفی استجیر به عن الزمان فخان الظن والامل: ای جان
خواهر گمانم این بود که تو پشت و پناه من خواهی بود که در نوایب
زمان پناه بتو خواهم آورد آخر امیدم منقطع شد تو را شهید کردند
و مادر بی پناه گذاردند یا ام قومی الی لیث غدا دمه: تعل و حش
الفلا منه و تنتهل: ای مادر برخیز از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت
و محور فلک عزت و جلالت و نوباوه حضرت رسالت را بر زمین انداختند
و خون او چنان بر روی زمین جاری شده که مانند نهریست که
وحشیان از آن سیراب میشوند اما بناتک یا اماه قد حملت أسری

و اما بنوک الغر قد قتلوا: ای مادر دختران تو را اسیر کردند و بر شتر
سوار نمودند و پسرهای تو را همه را کشتند عزیز من عجب مصیبت عظیمی
است این مصیبت و عجب بلیه شدید است این بلیه آری مصیبت فرزند
مکه و منی است مصیبت فرزند زمزم و صفا است مصیبت فرزند رکن
و مقام و مشعر و احرام است آری مصیبت فخر کائنات و علت ممکنات
و زینت سموات و سبب نزول برکات و رحمات است عظیم تر از ریختن
خون ناحق بعد از شرک و توابع آن معصیتی نیست و آنقدر که آیات
و اخبار بر تخویف از عذاب آن وارد شده و تاکید و مبالغه که در عظیمی
آن معصیت شده در معصیتی نشده حتی آنکه فرمود جناب باری عز اسمه
و من قتل نفسًا فکانما قتل الناس جمیعًا و جناب پیغمبر ص فرمود
لو ان اهل السموات و اهل الارض اجتمعوا فشرکوا فی دم امرء
مسلم و رضوا به لکبهم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها
و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند خدا همه ایشان را
بر رو در جهنم می اندازد اگر این همه بجهت کشتن یک مسلمانی باشد پس چه قدر
عظیم میباشد در نزد او کشتن مثل سید الشهدا آنکه امام همه مسلمانان

وپیشوای

وپیشوای همه مومنان و آقای همه متقیان و مقتدای خلایق ستان ملک
زمین و آسمان و مقصود از آفرینش این و آن مرکز دایرهٔ علم و عرفان
افتاب جهانتاب عالمیان مصباح انوار و مفتاح اسرار سفینهٔ نجات
کائنات زورق حیواة ممکنات غصن غصین شجرهٔ مبارکه نبوة و رکن رکین
کعبه معظمه امامت است معارف فی البر اعلاما عارفون بهم هادون
والغیر جهال مجاهیل: و راحتا الدهر من فضفاض جودهم مملو
تان وما للفیض تعطیل: ایشانند خداشناسان ایشانند هدایت
کنندگان ایشانند شناخته شدگان در صوامع قدس دیگران کیستند و
چیستند جهالی چند میباشند که کسی ایشان را نمیشناسد کفهای دست
روزگار از وسعت جود ایشان است که مملو است و بخشش میکند باین
مال و ثروت میدهد و بآن جاه و دولت میدهد و بآن کرامت مینماید
و اگر نه او را چیزی نبود که بخشش نماید آری وجود دهر و قوام دهر و
بقاء دهر از شما است بکم فتح الله و بکم یختم خدا افتتاح بشما فرمود و
ید قدرت او اول کسی را که خلعت وجود پوشانید شما بودید و نقاش
ازل اول نقشی که در اینکارخانه کشید تصویر دلپذیر شما بود بلکه در

توجیه [illegible]

هر فیضی و هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از شماست
و بشما قائم است تا بشما اختتام مینماید و بکم ینزل الغیث و بواسطه
وجود شماست که قطرات بارش رحمت ربانی است و بکم یمسک السماء
ان تقع علی الارض بواسطه شماست که آسمان بیستون برپا ایستاده
و بر زمین نمی افتد و عالم خراب نمیشود از حضرت رسول ص روایت کرده
است در ارشاد القلوب که فرمودند نحن اهل البیت لا یقاس بنا
احد ما اهل بیت را نمیتوان احدی را قیاس بما نمود ما کسانی هستیم که کسی را
که دشمنی دارد ما را دشمن داشته است خدا را و کسی که دوست دارد ما
و اقتدا بما کند و قبول کند از ما آنچه را خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت
کند خدا را در حق ما دوست داشته است خدا را ای والله کسی را بشما قیاس
نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال آنکه همه طفیل شما بودند و همه محتاج شما
بودند و هستند سماعة بن مهران روایت میکند از ابوالحسن موسی ابن
جعفر علیهما السلام ای سماعه اگر ترا حاجتی بسوی خدا باشد بگو اللهم
انی اسئلک بحق محمد و علی فان لهما عندک شانا من الشان و قدرا
من القدر فبحق ذالک الشان و بحق ذالک القدر ان تصلی علی محمد و آل

دعای [illegible]

توسل به آل رسول

محمد و ان تفعل بی کذا و مجمل کلام آنکه خدا را بقدر و منزلت محمد و علی قسم
بده تا خدا حاجت ترا برآورد فانه اذا کان یوم القیمة لم یبق ملک
مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان الا و هو محتاج
الیهما فی ذالک الیوم زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقربی و نه پیغمبر
مرسلی و نه مؤمنی ممتحنی مگر محتاج اند بمحمد و علی آری چگونه محتاج نباشند
و حال آنکه مفاتیح جنت و نار بدست ایشانست و حساب همه خلایق با ایشانست
و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که با او باشد براتی از محبت محمد و آل محمد ص
و حرامست بهشت بر هر امتی تا داخل نشوند در آن محمد و آل محمد و شیعتهم
من بنی ابیهم و عن ائمانهم و شمائلهم و از شیعیان ایشانند انبیا و مرسلین
پس ایشانند پادشاهان دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و مال
ایشانست و هر تصرفی که خواهند در آن میکنند پس بر ورد کار خود کسی را در آن
تصرفی نیست مگر شیعیان ایشان که عبید و بندگان ایشانند و بنده مطیع
امین در ملک آقایش هر چه میخواهد میکند اگر برتو گران آمد بعضی از آنچه
گذاشت کوشش کن تا مأخذ بعضی از آن را بشنوی روایت شده از مفضل بن
عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از تفسیر آیه ان الینا ایابهم ثم ان

تفسیر

یوم الحشر

ان علینا حسابهم و اینکه کیست مراد از کسی که رجوع خلق بسوی اوست و حساب
ایشان با اوست گفت فرمود هم نحن والله و هم الینا یرجعون و علینا تعرضون
و عن حبنا یسئلون ایشان مائیم بخدا قسم و همه خلق رجوع ایشان بماست و بر
ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ صدوق در امالی روایت
کرده که چون روز قیامت جمع کنند اولین و آخرین را پس میخوانند رسول الله
ص و علی ابن ابی طالب ع را پس جامه سبزی در بر رسول خدا ص میکنند که از مشرق
تا مغرب از نور و ضیای آن جامه روشن میشود پس مثل آن را در بر علی میکنند
پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما مفوض مینمایند فنحن والله ندخل
اهل الجنة الجنة و ندخل اهل النار النار بخدا قسم که مائیم که اهل بهشت را
داخل بهشت می کنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را میطلبند و برو
صف بر پا می ایستند در نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلایق پس چون
اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفر
ستد علی را تا ایشان را در منازل ایشان ببرد و ایشان را تزویج مینماید پس بخدا
قسم که علی اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او و اوست که اهل جهنم را داخل جهنم
میکند و اوست که درهای بهشت و دوزخ را بر اهل ایشان می بندد آری منزلت

دادن محشر

حدیث

محمد و آل محمد را نشناختی و بزرگی ایشان را نفهمیده که از امثال این فقرات
استیحاش مینمائی و جلالت ایشان را نیافته که از نسبت امر جزئی با ایشان
استبعاد میکنی آری ایشانند اسرار الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعه
و اقمار منیره و نجوم مضیئه ایشانند چشمه های علوم و معارف و خزینهای کمالات و عوارف ایشانند کسانیکه حیرانست در ادراک مرتبه
جلال و معرفت قدر و مقام ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا
و عاجز است از تقریر قلیلی از کثیر شانی از شئون و نعتی از نعوت ایشان
بیان ادبا و لسان فصحا و بلغا چگونه چنین نباشد و حال آنکه صادق
آل محمد ص میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین من معرفة آل
محمد قلیل من کثیر لا یحصی آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین از
اسرار معرفت آل محمد قلیلی از کثیر است که کثیر آن را احصا نمیتوان نمود پس اگر
ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت و بار یافتگان فضای جبروت
متوطنان محال قدس و مجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد ص قاصر و از
ادراک حقیقت آن عاجز باشند پس فصول عقول را کجا مجال هوس و جولان
سیر هوا را کجا مقام دست رس بوده باشد آیا ندیده کلام امیر المؤمنین ع در

خطبهٔ دیگر نفرمود که در مقام بیان اوصاف امام میفرمایند بعد از کلام
طوبلی ظاهره امر لا یملک وباطنه غیب لا یدرک واحد دهره وخلیفة الله
وولی امره لا یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل فمن ذا یبلغ معرفتنا او ینال
درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا کی را قوت آنست که برسد بمعرفت
ما یا ذهن اینست او را که بتواند رسید بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما یا
ادراک کند منزلت ما را حارت الالباب والعقول وتاهت الاوهام
فیما اقول عقلها حیران و وهمها سرگردانند در آن چه میگویم و در
خطبه میفرمایند هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم شان من هو نقطة
الموجودات وقطب الدائرات وسر الکائنات وشعاع جلال الکبریاء در امام معرفت
جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین ونعت الناعتین وان یقاس بهم
احد من العالمین آیا چگونه شناخته میشود یا وصف میشود یا دانسته
میشود شان و مرتبه کسی نقطه موجودات است و قطب دایره است
و سر کائنات است و شعاع جلال کبریائی است بلندتر است مقام آل
محمد از وصف وصف کنندگان و مدح مدح کنندگان فما آیة اکبر لله
منهم فهم آیة من دونها کل آیة وما نعمة الا وهم اولیائها فهم

نعمة منها انت کل نعمة پس اگر بجهت مسلمانی خدا همه اهل زمین را
عذاب کند آیا بجهت کسی که قلیلی از فضایلش را شنیدی چه خواهد
کرد و آیا کشتن او و آن نحوی که کسی را بآن نحو نکشته اند چه قدر عظیم خواهد
بود مگر حدیث است که حضرت صادق ع میفرمایند بزرارة بن اعین
که آسمان چهل صباح گریست بر حسین بخون و زمین چهل صباح گریست
بسیاهی آفتاب چهل روز گریست بکسوف و سرخی کوهها پاره
شدند واز هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند ملائکه چهل روز
گریستند بر او وما اختضبت منا امراة ولا ادهنت ولا اکتحلت
ولا رجلت حتی اتانا راس عبید الله بن زیاد زنی از قبیله ما
خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نزد تا
سر پس زیاد را بجهت ما آوردند وما زلنا فی عبرة بعده وهذا ابن است
که همین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد از این مصیبت همیشه
در گریه و ناله میباشیم و جدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست آنقدر که
ریش مملو از آب دیده اش میگردید هر کس که او را میدید بر او دلش
میسوخت واز گریه او بگریه در می آمد و بدرستی که ملائکه که در نزد

قبر مبارک او هستند در مصیبت او چنان میگریند که هر چه در هوا و آسمان
میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه در می آیند ای والله عجب نیست
گریستن آسمان و زمین و آفتاب و ماه تاب بلی عجب است که چرا آسمان
پاره پاره نشد و زمین سرنگون نگردید و عالم خراب نشد آیا هنوز آفتاب
طلوع و غروب میکند و ماه روشنی میدهد و ستارگان نور میدهند آیا
جهان برپاست و حال آنکه جان جهانیان را بی جان و لنگر زمین و آسمان
را در خاک و خون غلطان نمودند و کشتی نجات عصات را در موج بلا
غرق نمودند زورق حیات کاینات را بی رونق نمودند شمس فلک امامت اندو
را از ظلم و جفا منکسف نمودند بدر فلک عصمت را از ضرب تیغ و سنان
در خاک و خون منخسف گردانیدند عزیز خدا و رسول را ذلیل کردند
و پرورده سینه بتول را در خاک هلاک انداختند نوباوه بوستان علی
المرتضی را از پا در آوردند شکوفه چمن لافتی را پژمرده نمودند و سرو
خیابان هل اتی را از اره جفا قطع نمودند آه که دشمنان کشتند آقای
مومنان را شهید کردند پناه درماندگان را بی پناه گذاشتند یا ارض لا
تشعب ای زمین چرا باقی مانده و قرار داری آخر بیقرار شو و زایل شو ای کوهها

پاره پاره شوید و متزلزل شوید یا سحب جفنی ایها الرعد تنتحبی فلمثل هذا
الخطب مالک ینتحب ای ابر از باریدن رحمت خشک شو و منع امطار عا
لمیان را آب مده ای دریاها شما چرا آبهایتان فرو نرفت و بقرار دیدید زیرا
که از برای چنین بلیه سزاوار بود که آبهایتان فرو رود و خشک بماند
بلی یا سماء تزعزعی واستعبری فلمثل هذا الرزء دمعک یغتصب بلکه
ای آسمان تو هم متزعزع شو و اشک بریز و مضطرب شو و از برای این مصیبت
باید اشک بریزی قتل ابن احمد والوصی فیا له من فادح منه الفوا
د تعجب کنند فرزند پیغمبر و جگر گوشه حیدر را پس داد از مصیبتی که
مصیبتهای عالم از آن تعجب می کند هتک وسفک للدماء وللذی مام و
عقایل تسبی وتلک تسلب یک مصیبت نبود بلی مصیبتی بود که مشتمل بر انواع
مصیبتها بود زیرا که یکطرف خونها ریختند و یکطرف پرده ها را دریدند
و یکطرف زنان مخدره را اسیر کردند و یکجا نیز دختران پرده نشین
برهنه کردند لهفی له بالترب عار بالعرا یکسوه من نسج الغبار الاز
یب ای اندوه و حسرت بر آن مظلوم که او را عریان بر زمین بیابان انداخته
بودند و بادهای غبار آلود را از غبار خود او را می پوشانیدند لهفی

لَهُ رَهْنُ الْمَنِیَّةِ مُفْرَدًا ۞ تَدْعُوهُ مِنْ فَرْطِ الْمُصِیبَةِ زَیْنَبُ ۞ آه از حالتی که
او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خاتون با دل سوزان و سینه بریان
و دیده گریان نوحه میکرد و میگفت ۞ اَخِیَّ طِیبُ الْعَیْشِ بَعْدَكَ لَمْ یَکُنْ ۞
یَحْلُو وَلَا مَاءُ الْمَشَارِبِ یَعْذُبُ ۞ ای جان برادر بعد از تو زندگی دنیا
بر ما تلخ و ناگوار است و آب خوشگوار بر مذاقها ناگوار ۞ اَخِیَّ بَعْدَكَ
لَا بَقِیتُ وَقَلَّمَا ۞ نَفْسٌ عَلَیْكَ مِنَ التَّحَسُّرِ تَذْهَبُ ۞ ای برادر بعد از تو امید
وار[م] که زندگانی تمام و تلف شدن نفوس بعد از تو از حسرت و اندوه قلیل است
قَدْ کُنْتَ نُورًا فِی الْبَرِیَّةِ لِلْهُدَی ۞ فَدَهَاهُ مِنْ لَیْلِ الضَّلَالَةِ غَیْهَبُ ۞ نوری
بودی از برای هدایت که شد گان وادی ضلالت روشنی میل[ند] ظلمات
کفر و ضلالت ارباب ضلال بلا نور تو را فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمات
کفر و جهل گذاردند یَا رَاکِبًا مِنْ فَوْقِ ظَهْرِ عَنْدَسٍ ۞ اِهْبِطْ مَتَی لَاحَتْ
لِعَیْنِكَ یَثْرِبُ ۞ وَانْعَ الْحُسَیْنَ اِلَی الْبَتُولِ ۞ وَقِفْ عَلَی قَبْرِ الرَّسُولِ ۞ وَقُلْ
وَدَمْعُكَ یَسْکُبُ ۞ ای قاصد بیکسان وای پیك درماندگان چون بمدینه
رسیدی از ناقه خود فرود آی و خبر مرگ حسین را بمادر شیر بوستان
بر و بوس قبر رسول خدا و بادیده گریان بایست و بگو اَلْحَمْدُ لِلْمُخْتَارِ

اِنَّ اُمَیَّةَ هَدَّمُوا بُیُوتَكَ عَامِدِینَ وَخَرَّبُوا ای پیغمبر مختار بنی امیه خانه تو را
خراب کردند و قواعد دین تو را بهم زدند وَتَقَصَّدُوا آلَكَ بَعْدَ مَا اَضْحَی بِالْقَتْلِ لَكَ
تُرَاثُهُمْ یُحَازُ وَیُغْصَبُ میراث اهل بیت تو را گرفتند و اموال ایشان را غصب
کردند و بآن راضی نشدند که همه بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند
اَمْسَی حُسَیْنُكَ یَا رَسُولَ اللهِ فِی وَطْیِ الْخُیُولِ عَلَی الثَّرَی یَتَقَلَّبُ ۞ آه حسین
حسینت را در زیر دست و پای اسبان انداختند که بهر جانب میکردید
و استغاثه مینمودید و مادر شیعیانت بفدای مظلومیت شوند ای
عبد الله وَبَنَاتُكَ الْحَزِنَاتُ اَضْحَتْ بَعْدَهُ ۞ بِالسَّلْبِ وَالضَّرْبِ الْعَنِیفِ تُعَذَّبُ
آه آه دختران بیکس تو را بعد از او برهنه میکنند و طپانچه ستم میزنند آه
آه نمیدانم دوستان او چگونه شادی میکنند [بعد از او] و چگونه میخندند و در مجالس
عیش و طرب مینشینند بچه رو طعامهای لذیذ می خوردند و بچه عذر
جامهای نیکو میپوشند تعجب است که چرا اشك خونین نمیریزند و آه سوزناک
بر نمیکشند چرا لباس ماتم نمیپوشند بخدا قسم اگر در همه عمر بلکه در همه عمر دنیا
ماتم او را برپا دارند و خاکستر نشین باشند هنوز کم است بلکه عالمی از این
عالم وسیع تر و عمری از عمر دنیا طویل تر باید که داد مصیبت او توان داد

آری اگر تو این مصیبت را نیکو مراعات نمودی و لوای ماتمش را نیکو برپا
نداشتی سکان صوامع ملکوت و قطان خطایر جبروت نیکو برپا داشتند
مصیبت او را نعرها میزنند که اگر اهل زمین یکی را میشنیدند همه مدهوش
میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را برپا نکردی جنیان نیکو برپا کردند
اگر تو نیك نخروشیدی و نگریستی وحشیان و مرغان نیکو گریستند و خروشیدند
اگر تو را حیف آید از آب شود چشم آسمان و زمین بجای آب خون از دیده
روان کردند ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق ع
روایت کرده و آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده اند که روزی
حسین علی ع داخل شد بر برادر خود امام حسن مجتبی چون نظر شریفش بر برادر
در خود افتاد بگریه در آمد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یبکیك چه چیز است
سبب گریه تو حسین ع گفت بجهت آنکه بخیر بشما میکنند اشقیای امت حضرت امام
حسن ع فرمود آنچه بمن میکنند این است که زهری در پنهانی بمن میدهند که
بجهت آن شهید میشوم و لکن لَا یَوْمَ کَیَوْمِكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ لکن مثل روز
مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند
که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فَیَجْتَمِعُونَ عَلَی قَتْلِكَ

وَسَفْكِ دَمِكَ وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَسَبْیِ ذَرَارِیكَ وَنِسَائِكَ وَانْتِهَابِ ثَقَلِكَ
پس آن قوم روسیاه اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارك تو
و هتك حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن
وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد وَیَبْکِی
عَلَیْكَ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَوَاتِ وَالْحِیتَانُ فِی الْبِحَارِ و میگرید
بر تو همه چیز حتی وحشیها در بیابانها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت
میکند از زید شحام که گفت من با جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق ع
بودیم که داخل شد بر آنحضرت جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را نزدیك
خود خواندند و در پهلوی خود نشانیدند پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیك
جَعَلَنِیَ اللهُ فِدَاكَ فرمود بَلَغَنِی اَنَّكَ تَقُولُ الشِّعْرَ فِی الْحُسَیْنِ وَتُجِیدُ شنیده ام
در مرثیه جدم حسین ع شعر میگوئی و نیکو میگوئی عرض کردم بلی فدایت شوم
حضرت فرمود بخوان شعری چند شروع کرد بخواندن و آنحضرت شروع کردند
بگریستن و کسانیکه بودند در آنحضرت بودند نیز گریستند و آنحضرت آنقدر گریست
که آب دیده مبارکش بر محاسن شریف ایشان و روی ایشان جاری شد و محاسن
شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر وَاللهِ لَقَدْ شَهِدَتْ مَلَائِکَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ هٰهُنَا

هیهنا لیسمعوا فوالک فی الحسین بخدا قسم که حافظ شدند ملائکه مقربین در این
مجلس از برای اینکه بشنوند مرثیه تو را بر حسین ع و بتحقیق که گریستند هم چنانچه
ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا واجب گردانید بر تو بهشت را
در این ساعت و تو را آمرزید پس فرمود یا جعفر الا ازیدک آیا زیاده بگویم
عرض کردم بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری خواند در مرثیه حسین پس
بگرید و بگریاند مگر واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را
تا این قول بر اناجی هارون مکفوف روایت کرده از حضرت صادق ع در حدیث
طویلی که گفت کسی که مذکور شود در نزد او حسین ع پس بیرون آید از چشمش
اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خداست ولم یرض له بدون الجنة و
بغیر از بهشت راضی نشود بچیزی از برای او و بالجمله ثواب مصیبت رسیدگان
عظیم و مزد ایشان جلیل است پس اگر امید ثواب از خدا داری در بلیه اولیای او
بر بزرگان خود را و اگر دعوی محبت ایشان داری در بلیه محبوب خود بنال خود
بنال و آه از دل برآر بخدا سوگند که اگر بشنوند مردم که مسلمانی را بی جرم و گناه از
وطن خود دور کردند و در بیابان بی آب و علف اسیر کردند و سنانش را کشتند و
طفلهایش را شهید کردند زنهایش را اسیر کردند البته دلهای ایشان میسوزد و جگرها

بشان میکند از دلیری چگونه میشود که این حالات را که مجمل از مفصل است نسبت
بجگرگوشه فاطمه زهرا بشنوند اگر خواهی مجملی از وقایع آنحضرت را که خالی از
اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که چه بر او وارد
دادی و بیابی که چگونه کار بر او تنگ کردند و او را از حرم خدا و رسول بیرون
کردند و باختیار بنویس آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمة در ار
شاد خود ذکر فرموده که سید الشهدا ع چون از مدینه بعزم مکه بیرون
رفت در سیم شعبان بود که وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که
در مکه بودند بنزد آنحضرت تردد میکردند و عبدالله بن زبیر نیز بمکه بود
و بنزد آنحضرت تردد میکرد لکن ثقیل از همه خلق بر او آنحضرت بود زیرا که میدانست
که تا آنحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند و چون حکایت امتناع آنحضرت و ابن
زبیر از بیعت یزید پسر معاویه و فرار ایشان از مدینه بجانب مکه بسمع اهل کوفه
رسید بندگان و رؤسای ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر
زهاد و رؤسا بود اجتماع کردند و هلاک معاویه را یاد کردند و حمد کردند
خدا را پس سلیمان گفت که معاویه بدرک واصل شده و حسین بیعت خود را شکسته
و با ایشان سازش ننموده و بسوی مکه رفته و شما شیعیان او و پدر او بید اگر

میدانید که او را یاری میکنید و در برابر او جهاد میکنید بنویسید باو و او را طلب
کنید و اگر گمان سستی در خود میدهید فلا تغروا الرجل فی نفسه پس این مرد را
گول نزنید و فریب ندهید ایشان گفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای
خود را در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید نامه نوشتند باین مضمون که
بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست بسوی حسین بن علی از سلیمان بن صرد و
مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان او
از اهل کوفه سلام علیک حمد میکنیم خداوندی را که هلاک کرد و شکست کمر دشمن
جبار معاند تو را که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان را بنا حق
تصرف مینمود و نیکان ایشان را کشت و اشرار ایشان را گذاشت و مال خدا را بجباران
و اغنیا قسمت میکرد فبعدا له کما بعدت ثمود بدرستی که ما را امامی نیست پس
بجانب این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطه شما خدا ما را بر حق و راستی جمع
نماید و نعمان بن بشیر که از جانب پسر معاویه است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و باو نر
دری نداریم و چون بیابیم که عنان عزیمت را به این بلاد منعطف فرموده او را از شهر
بیرون خواهیم نمود انشاء الله و عریضه را بعبدالله مسمع همدانی و عبدالله بن
وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت آنوالا مقام رسانند ایشان بسرعت

تمام رفتند تا دهم رمضان بمکه رسیده نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند پس از
آن دو روز اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله
بن شداد ارحبی و عمارة بن عبدالله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه با ایشان
دادند که از یک نفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس
هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی را فرستادند و نامه نوشته با ایشان دادند که
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی از شیعیان او اما بعد
فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رأی لهم غیرک فالعجل العجل العجل ثم
العجل العجل شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تواند و بغیر از تو
رأی ندارند تعجیل کن تعجیل پس تعجیل نما تعجیل و سید بن طاوس میگوید که
با وجود این نامه ها که پی در پی میرسید آنحضرت از رفتن ابا میفرمود و جواب
قاصدها را نمیداد تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید شیخ مفید میفرما
ماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن
حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر تمیمی نامه نوشتند
باین مضمون اما بعد فقد اخضرت الجنات واینعت الثمار فاذا شئت
فاقبل علی جند لک مجند صحراها سبز شده و میوه ها رسیده اگر باین سوی

در دیگر روایات نامه با جناب رسید و در بعضی تعداد نامهای بسیار بیان سلام رسید تا اینکه

تشریف می آوری لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد والسلام آن اشقیا آن اکثر این
اشخاص که این نامها را نوشتند کسانی بودند که در زمین کربلا با آن مظلوم جنگ
میکردند او را با این نامها از جای خود کندند و هنوز بدیار آن اشرار نرسیده
بود که با شمشیرهای کشیده و نیزه ها و گرزها بجنگ او بیرون رفتند همین
اشخاص که نوشتند که صحراهای ما سبز شده و میوه های ما رسیده و ما
منتظر قدوم میمنت لزوم تو ایم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی
از ایشان عمرو بن حجاج بود و آن بدبخت در روز عاشورا پسر سعد او را در
میمنه لشکر خود قرار داده و بروایت ابن شهرآشوب او با عمرو سلمی سرکرده چهار
هزار نفر بودند که بر سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید الشهداء را از
آب منع مینمودند و در وقتی که حضرت عباس بطلب آب رفتند دور او را گرفتند
تا او را شهید کردند و در وقتی که سید الشهداء بمیدان رفتند و بجانب فرات روانه
شدند با آنحضرت مقاتله مینمودند همین عروة بن قیس بود که در روز عاشورا
سرکرده سواران لشکر پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی بود که سرکرده پیادگان
بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او را تیرباران و سنگ باران مینمودند
آری این تیرها و نیزه ها و شمشیرها میوه های شما بود که رسیده بود که همه بتحفه آن

غریب

غریب آورده بودید و این لشکرها بود که از برای یاری او مهیا کرده بودید
یا اُمَّةً یَأبَتْ بِقَتْلِ هُدَاتِهَا ه اُمَمُ اِلَی الْهُدَاةِ هَلَاکِ ه ای بدترین امتها که
کشتید پیشوا و هدایت کننده خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باین عمل ه بِئسَ
الجَزاءُ لِاَحْمَدَ فی آلِهِ وَ بَنیهِ یَوْمَ الطَّفِّ کانَ جَزائِهِ ه بد مراعات کردید پیغمبر
خدا و بد جزائی دادید فرزندان او را در زمین کربلا شیخ مفید رحمه الله
میفرماید که آخر قاصدها هانی بن هانی و سعید بن عبد الله بودند حضرت
نامه نوشته بایشان دادند باین مضمون که هانی و سعید نامه های شما را
آوردند و ایشان آخر رسولان شما بودند و بتحقیق که یافتم مقصود شما را که
میگوئید امامی و هادی نداریم و اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را
از اهل بیت خود مسلم بن عقیل بسوی شما میفرستم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع
شما و اتفاق آراء صاحبان عقل و فضل از شما را چنانچه نامه های شما بآن
ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم
بن عقیل را طلبیده او را تکلیف سفر کوفه فرمود و آخر او را با قیس بن مسهر صیداوی
و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن ابن عبد الله ازدی روانه کوفه فرمود و نامه با او — روانه کردن مسلم
نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمود و چندی دیگر در مکه توقف فرمود

تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفتند مؤلف کتاب گوید که رفتن
آنحضرت از مکه معظمه زیاده بر آنچه شنیدی از نامهای پیاپی و قاصدهای بسیار که
در عقب یکدیگر فرستادند که کوهی عظیم بود در خانه آنحضرت از قاصد جمع شده
بود از اشقیای بنی امیه در صدد کشتن آنحضرت بر آمده و آنحضرت را بجبر از مکه
بیرون کردند و ناچار و ملجا شده روی بسوی عراق گذارد چنانچه وارد شده
که در آن سال یزید بن معاویه عمرو بن سعید بن ابی العاص را امیر حاج نموده
با لشکری عظیم روانه مکه نموده و باو سفارش نموده که اگر تواند در پنهانی
و الا بمکر و خدعه او را شهید نماید و علاوه بر آن سی نفر از شیاطین بنی امیه را
فرستاد که بهر نحو یکه باشد و در هر حالی که باشد آنحضرت را شهید نماید حضرت — ارسال سی نفر
چون مطلع شدند بر این امور و یافتند که اگر در مکه بمانند حرمت حرم را
ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی شهید خواهند کرد لهذا با اینکه محرم
شده بودند باحرام حج عدول بعمره مفرده کرده در روز ترویه از مکه بیرون
رفتند زرارة بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج آنحضرت از مکه با شخصی
دیگر بخدمت آنحضرت رفتیم و باو گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان
بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشاده شد و انقدر

از ملائکه

از ملائکه نازل شدند که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر
نزدیک شدن اجل و شوق بمقامات عالیه و تقارب اشیاء نبود هر آینه باین
لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در آنجا خواهد بود محل
کشته شدن من و اصحاب من و کسی از اصحاب من نجات نمییابد مگر علی
فرزندم و چون خبر رسید بمحمد بن حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود
بسوی عراق مشغول بوضو بود و آبی در پیش گذارده بود که باین وضو میگرفت
بگریه درآمد و گریست بشدتی که صدای اشک چشمش که در میان آب — گریه محمد حنفیه
میریخت شنیده میشد مثل بارشی که در آب بریزد نماز مغرب را کرده نزد
برادر خود رفت و عرض کرد یا اخی اِنَّ اَهْلَ الْکوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ
وَ مَکْرَهُمْ بِاَبیکَ وَ اَخیکَ مِنْ قَبْلُ ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی
و میدانی که بپدر و برادرت چگونه غدر و مکر کردند و ایشان را یاری
نکردند میترسم که تو را نیز مثل پدر و برادرت یاری نکنند و مثل ایشان
ذلیل نمایند اگر رای مرا می پسندی آنست که در مکه بمانی عزیز و محترم باشی
فرمود میترسم که بریزند خون مرا لشکر بنی امیه در حرم مکه و خون من
در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس برو بسوی یمن و بروایت دیگر

یا در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو و حضرت فرمود یا اَخی لَو کُنتُ فی جُحرِ هامّةٍ مِن هَوامِّ الأرضِ لاستَخرَجونی حَتّی یَقتُلونی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین داخل شوم و بآن سوراخ راضی شوم بنی امیه مرا بیرون می آورند و شهید مینمایند پس فرمودند باشد تا تأملی در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند و امر ببار کردن فرمودند خبر بمحمد بن حنفیه رسید بر خواست بتعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت آیا نفرمودی که تأملی فرمائی در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کردی پس چرا روانه گردیدی بدون تأمل فرمودند ای برادر چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوارم که مرا در بغل گرفت و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود یا حُسَینُ یا قُرَّةَ عَینی اُخرُج اِلَی العِراقِ فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَد شاءَ اَن یَراکَ قَتیلاً مُخَضَّباً بِدِمائِکَ ای نور دیده ام ای حسین بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرموده است که ترا در آنجا شهید و بدنت را بخون رنگین کند محمد بگریه در آمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل بکشته شدن داده و از برای کشته شدن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اَخی قَد قالَ جَدّی اَیضاً اِنَّ اللهَ قَد شاءَ

عبارت

ان

اَن یَرینَّهُنَّ سَبایا مُهَتَّکاتٍ فی اَسرِ الذُّلِّ ای برادر خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده حرمت ایشان دریده شود و ذلیل و خوار گردند و تا من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه در آمد و گریه شدیدی کرد و یکدیگر را وداع کردند ابن طاوس روایت کرده است که چون اراده فرمود از مکه بیرون آید خطبه خواند و بعضی از عبادات و مضامین که فرمود اَلحَمدُ لِلّهِ وَما شاءَ اللهُ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ وَصَلَّی اللهُ عَلی رَسولِهِ وَسَلَّمَ خُطَّ المَوتُ عَلَی ابنِ آدَمَ مَخَطَّ القِلادَةِ عَلی جیدِ الفَتاةِ بدرستی که خط مرگ را بر فرزند آدم انداخته مانند قلاده و ایشان را بسوی آخرت میکشد وَما اَولَهَنی اِلی اَسلافی اِشتِیاقَ یَعقوبَ اِلی یوسُفَ وَخَیرٌ لی مَصرَعٌ اَنا لاقیهِ و چه مشتاق و بی تاب گردیده ام بخدمت آبا خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدنی اختیار کرده اند که بآن خواهم رسید کَاَنّی بِاَوصالی تُقَطِّعُها عُسلانُ الفَلَواتِ بَینَ النَّواویسِ وَکَربَلا و گویا می بینم که در این زودی اعضای من پاره پاره میشود در صحرای کربلا و چاره نیست از دریافتن روزی که مقدر گردیده برای این امر و ما اهل بیت تن بقضای الهی برضا داده ایم و بر بلای او صبر مینمائیم تا عطا نماید بما بهترین عطای

صبر کنندگان و بزودی آن اعضای پاره پاره مجتمع خواهد گردید در حظیره قدس در نزد حضرت رسالت و جدّم دیده او بآن روشن خواهد گردید و وعده های خود را بعمل خواهد آورد و هر که آرزوی شهادت داشته باشد و شوق جان باختن در راه ما داشته با ما کوچ نماید که ما فردا صبح روانه ایم انشاء الله پس عبدالله بن عباس بنزد آن زبده ناس آمده عرض کرد یابن رسول الله بیا و سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار نمود حضرت فرمود یابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن سرّی هست که بعد از این بظهور خواهد رسید و مرا واقعه در پیش است و مکرر از جد و پدر خود شنیده ام و باید آن بظهور آید آخر از بس مبالغه کرد بنا را باستخاره گذاردند چون آنحضرت قرآن را گشود این آیه آمد که کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَاِنَّما تُوَفَّونَ اُجورَکُم یَومَ القِیامَةِ حضرت چون این را دید فرمود اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعونَ صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ رَسولُ اللهِ یابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد و آنحضرت را وداع کرد و فریاد واحسیناه بر آورده و بیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوه ها را بار کردند و بارها بر شتران بسته از مکه معظمه بیرون رفتند و در و دیوار مکه و سنگ و کلوخ آن از فراق آن جان

جهانیان

جهانیان می گریستند و سکان حرم و حفاظ بیت الله از فراق آن نور دیده عالمیان میخروشیدند و ارکان آن بیت و معالم از مفارقت آن ماه مکه و حرم می نالیدند لَقَد دَمَعَت عُیونُ البَیتِ حُزناً لِفَقدِ مُنی قُلوبِ العارِفینا از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهت کوچ کردن آرزوی دلهای عارفان وَطافَ الطّائِفونَ طَوافَ ثَکلی وَقَد لَبِسوا السَّوادَ مُلَهَّفینا ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوشی گردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بودند و آن والامقام که حرم اعظم الهی بود میگردیدند و طواف میکردند وَکانَت تَلبِیاتُهُم رِثاءً لِسِبطٍ کانَ خَیرَ النّاسِکینا و بجای تلبیه ندبه و نوحه در فراق او میکردند قَد اِعتَمَروا بِنَوحٍ فی مَقامٍ حَزینٍ یَفطِرُ الحَجَرَ المَتینا و عمره خون را بجا آوردند و دل حجر الاسود را از این قصه آب نمودند فَقَدنا الیَومَ رَیحاناً وَرَوحاً وَمَرجاناً وَزَیتوناً وَتیناً و گویا میگفتند گم کرده ایم روح و ریحان و باطن زیتون و تین و مرجان را فَقَدنا هاهُنا قَصراً مَشیداً وَبَیتَ العِزِّ وَالبَلَدَ الاَمینا فَقَدنا هاهُنا کَهفَ الاَیامی وَسورَ المُحتَمینَ وَطورَ سینینا شیخ مفید میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت با مادرم بحج میرفتم در سال شصتم از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدم حسین بن علی ع را از مکه

بیرون تشریف میبردند پیش آمدم و سلام کردم و گفتم بابی انت و امی یا ابن
رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر و مادرم فدایت شود چه باعث شد ترا
که بتعجیل بیرون آمدی و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت
اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند و اسیر میکردند از دست دشمنان پس
فرمودند تو کیستی گفتم مردی از عرب و بیش از این نام و نشان مرا مپرس
فرمود چه خبر داری از مردم گفتم از دانائی را سوال کردی بدانکه دلهای
مردم با تو است لکن شمشیرهای ایشان با بنی امیه است و قضای الهی آنچه
شده است خواهد شد و خدا آنچه میخواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی
امر با خدا است پس بعد از کلامی چند راحله خود را راندند و رفتند و عبد الله
بن جعفر پسرهای خود عون و محمد را فرستاد و عریضه بخدمت آنحضرت
نوشته بایشان داد و در آن عریضه اظهار ترک آنسفر و اصرار بر آن کرده
بود و عرض کرده بود که تعجیل مفرمایید تا من بخدمت شما برسم و خود رفت
بنزد عمرو بن سعید و از او خواهش نمود که بنویسد بآنحضرت نامه که مشتمل
بر امان ایشان و نیکی و احسان بوده باشد قبول کرده نامه را گرفت با یحیی بن
سعید بعقب آن سالار کاروان ابتلا روانه گردید چون بخدمت آنحضرت

رسیدند

عبد الله جعفر

رسیدند نامه عمرو را بآنحضرت دادند و اصرار زیاد و مبالغه بسیار بر ترک آن سفر
و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمودند جدم مرا امری کرده در خواب
و بسوی آنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب چیست فرمود بکسی نگفته‌ام
و نخواهم گفت تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مایوس شدند عبد الله
پسرهای خود را امر کرد که باید در خدمت آنحضرت بروید و با دشمنان او
جهاد نمایید و خود با یحیی بن سعید بمکه برگردید پس حضرت تشریف بردند
تا منزلی که از تنعیم میگفتند و از آنجا کوچ کرده بذات عرق تشریف بردند
بشر بن غالب را دیدند از عراق می آید پرسیدند چه خبر داری از اهل عراق گفت
دلها با تو است و شمشیرها با بنی امیه فرمودند راست می گویی ان الله یفعل
ما یشاء و یحکم ما یرید از آنجا بار کرده رفتند تا بثعلبیه رسیدند وقت
ظهر هوا گرم بود سر مبارک را بر زانو گذارده و بخواب رفت چون بیدار شد فرمود
در خواب دیدم هاتفی میگفت انتم تسرعون و المنایا تسرع بکم الی
الجنة شما سرعت میکنید در طی منازل و مرگ در عقب شما سرعت مینماید تا
شما را بدار السرور و جنت برساند فرزند آنحضرت علی اکبر عرض کرد یا ابه افلسنا
علی الحق آیا ما بر حق نیستیم در راه حق سلوک نمیکنیم حضرت فرمود بلی قسم بخدائیکه

[illegible]

[illegible]

باز گشت هر باوست عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت پس باکی از مردن نداریم
و خوفی از زوال دنیای دون نداریم ادی شما را باک از مردن نبود و بخلوتخانه
انس و عشرت خانه قدس میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردید
که هرگز برطرف نمیگردد لا ادری حزنکم ینسی و لا ذکرکم یسلی و ان طال
المدی مصیبت و اندوه شما هرگز تسلی نمییابد اگر چه زمان طولی بکشد
قد مضی الدهر و یمضی بعدکم لا الهوی بارح و لا الدمع رقی روز
گذشت و بعد از این نیز روزگارها بگذرد و دلها از غم شما آرام نگیرد و اشک
دیدها باز نایستد لو رسول الله یحیی بعدکم فعد الیوم علیکم للعزاء اگر
رسول خدا زنده میشد بعد از شما در مجلس عزای شما مینشست حضرت شب را در آنجا
ماندند چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را ابو هره اسدی میگفتند آمد بخدمت
آنحضرت سلام کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله ما الذی اخرجک عن حرم الله
و حرم جدک محمد چه باعث شد که از حرم خدا و حرم رسول خدا بیرون
آمدی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت
و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت ای ابو هره بنی امیه مال مرا گرفتند
در دستم را خالی گذاردند صبر کردم و عرض مرا بردند پدر و مادرم را دشنام

دادند

[illegible]

ابا هره

دادند و سب کردند صبر کردم باز دست از من برنداشتند خواستند خون مرا بریزند
گریختم اما بخدا قسم که این گروه ظالم مرا میکشند و خدا لباس ذلت را بر ایشان خواهد
پوشانید و شمشیر قاطعی بر ایشان مسلط خواهد کرد تا ذلیل تر از قوم سبا باشند
که زنی بر ایشان مسلط شده بود و در خون و مال ایشان حکم میکرد پس از آنجا نیز کوچ کردند
چون بقصر بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من با پسر عمم در آنجا بودیم
رفتیم بخدمت آنحضرت سلام کردیم پسر عم من عرض کرد یا ابن رسول الله رنگی
که بمحاسن شریفت هست رنگ خضاب است یا رنگ محاسن شما فرمودند رنگ خضاب
است و ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمودند جئتما لنصرتی
آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم
و قرض بسیار و از اموال مردم در دست دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد
شد ناخوش دارم که اموال مردم برطرف شود و پسر عم من نیز این عذر را
آورد چون بوی سعادتی از ایشان نیامد نخواستند بشقاوت سرمدی
و عذاب الیم ابدی مبتلا شوند فرمودند فانطلقا فلا تسمعا لی واعیة
و لا تریا لی سوادا پس بروید و به همراه ما مباشید تا ناله بیکسی و استغاثه
مظلومیت ما را نشنوید و مظلومانه ما را نبینید و در مانده کی ما را و سیاهی ما را نه

[illegible]

شعر

بلند به دستی که هر که ناله مادرانش دو سواد مادر به بلند جواب نکوید و پسر را
مادر یاری نکند خدا او را ببرد در آتش جهنم اندازد خدا لعنت کند کوهی را
که نالههای غریبی تو را شنیدند و تو را جواب ندادند و خدا عذاب کند جماعتی را
که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند فلیت احمد والکرار و
لده تلتقی باللطف عن شخصهما الترب کاش حاضر بودند جد عالی مقدار
و پدر والا تبارش لینظراه علی الرمضاء منعفرا و نفسه بشبا الانیاب
تنتهب کاش بودند و میدیدند که بر روی خاک گرم افتاده و از هر طرف
شمشیرهای کوفیان بر بدن شریفش میزنند و لیت یکشف عن وجه البتول
له تراقع القبر لو یکشف لها الکرب کاش مادرش فاطمه از قبر بیرون
می آمد و بجانب ناز پرورش گذر میکرد لتبصر العین منها فی محاسنه
ولا سنة جد و الضیا لعب تا ببیند که نیزههای دشمنان چگونه در
نزدش آمد و شد میکنند و بدنش را سوراخ سوراخ مینماید و شیخ مفید
رحمه الله میفرماید که چون توجه آن زبده آفاق بسمت عراق بسمع سر کرده
اهل کفر و نفاق پس زیاد لعین رسید حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت بسیار
فرستاد و مابین قادسیه تا خفان و از سمت دیگر از قادسیه تا قطقطانیه را

کوفه

عبد الله بن یقطر

گرفتند و راهها را ببستند و سر راهها را گرفتند و چون مسلم بن عقیل که در کوفه
رفت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه بخدمت آنحضرت
نوشت و اهل کوفه نیز عریضه نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای
نصرت تو مهیا است البته تعجیل نما و طلوع آفتاب جمال را باین محال بتاخیر
مپسند و دیدههای منتظران را زیاده در راه مگذار و این امر ده روز
قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را خبری از شهادت مسلم نبود و حال
آنکه او را بعد از آن روزیکه آنحضرت از مکه بیرون آمدند شهید کرده بودند
زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت از مکه خروج کرد و در روز
عرفه شهید شد پس آنحضرت که بحاجر رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند باین
مضمون که نامه پسر عمم بمن رسید و اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را
دعا کردم اینک بجانب شما روانه شدم و در روز سه شنبه هشتم ذی
الحجه پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که در این روزها
خواهم رسید و نامه را بعبد الله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و
بروایتی بقیس بن تمیمی او را گرفت چون او دید سواره ایشان را کاغذ را
بیرون آورده پاره پاره کرد او را بنزد زیاد فرستادند ابن طاوس میف

گرفتن عبد الله را

ماید چون او را بنزد پسر زیاد بردند پرسید که تو کیستی گفت من از شیعیان
علی بن ابی طالب و فرزندان او یم گفت چرا نامه را پاره کردی گفت بجهت آنکه ندانی
چه در آن نوشته گفت نامه از کی بود و از برای کی بود گفت از حسین بن علی بسوی
جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم آن بد بخت در غضب شد و گفت
بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی و حسین
و پدر و برادر او را لعن کنی یا آنکه ترا پاره پاره میکنم آن سعادتمند گفت
اما اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را میکنم پس بر منبر رفت و حمد کرد و
صلوات بر محمد و آل او فرستاد و بسیار طلب رحمت کرد بجهت امیر المؤمنان
و اولاد امجاد آن بزرگوار پس لعن کرد بر عبید و پدر ملعونش را و لعن
کرد بر بنی امیه یکی یکی و تا آخر عتاة و ظالمان ایشان را شمرد پس گفت ای گروه
من فرستاده حسین بن علی میباشم و او در فلان موضع گذاشتم پس بشتابید
بسوی او و بروایت مفید پس او را گرفتند بر بالای قصر بردند با دستهای
بسته او را سرنگون کردند استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در او بود
ملعونی سرش را از بدنش برید پس آنحضرت قطع منازل میفرمودند و پسر
زیاد چنان راهها را مسدود کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره

کسی

منازل حضرت

کسی نمیگذاشت داخل شود یا بیرون رود و حضرت در بین راه ببعضی از اعراب
رسیدند از ایشان پرسیدند و استفسار نمودند گفتند نمیدانیم غیر انا لا
نستطیع ان نلج و لا ان نخرج مگر آنکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آئیم صاحب
مناقب میگوید چون وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب و یکروز
در آنجا ماندند صبح خواهر آنحضرت زینب در بر برادر بزرگوار آمد و عرض کرد آیا
خبر ندهم بتو چیزی را که دوش شنیدم فرمود بگو گفت در شب بجهت حاجتی
بیرون آمدم هاتفی را شنیدم میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی
علی الشهداء بعدی ای چشم گریه کن و جهد کن در گریستن و کوشش نما
در آب ریختن کی خواهد گریست بر این شهیدان بعد از من علی قوم تسوقهم
المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر آن قومی که میکشد
ایشان را تا موضعی که باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر
آنچه قضاء الهی است خواهد شد ابن قولویه روایت کرده است که چون
آنحضرت بعقبة البطن بالا رفتند با اصحاب خود فرمودند ما ارانی الا
مقتولا گمی یابم خود را مگر از کشتگان عرض کردند سبب او را فرمودند بجهت
خوابی که دیده ام که بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند

دَأَیْتُ کِلَاباً تَنْهَشُنِی اَشَدُّهَا عَلَیَّ کَلْبٌ اَبْقَعُ در خواب دیدم که سگهای چند
بر من حمله آوردند و مرا میدریدند و از همه بدتر سگ ابلقی که بیشتر بر من
حمله میکرد دو نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر نام میگویند ما از حج
فارغ و بسرعت در عقب آنحضرت می آمدیم که بآن حضرت ملحق شویم در منزل
ثعلبیه شتر سواری را دیدیم در کنار راه و آنحضرت نیز او را دیدند و ایستادند
کویا میخواستند او را که از او خبر کوفه پرسند چون آن مرد بکنار رفت
آنحضرت رفتند ما نیز دنبال آن مرد رفتیم گفتیم کیستی گفت از بنی اسد گفتیم ما نیز
اسدی میباشیم چه خبر داری از کوفه گفت بلی خبر دارم بیرون نیامدم
مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند وَ رَأَیْتُهُمَا یُجَرَّانِ بِاَرْجُلِهِمَا فِی
السُّوقِ و دیدم که پاهای ایشان را گرفته بودند و در بازارهای کوفه میکشیدا
ند برگشتیم و بآنحضرت ملحق شدیم حضرت شب بثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند
نزد آنحضرت رفتیم سلام کردیم و عرض کردیم که آن سوار را در راه دیدید فرمودند
بلی میخواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم ما از او سؤال کردیم و او مرد صادقی است
و از قبیله ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند و ایشان را در بازار
کشیدند چون خبر را شنید مکرر فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ رحمة الله

خبر قتل

علیهما

عَلَیْهِمَا ما عرض کردیم ترا بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگرد و خود را و اهل بیت
خود را در مهلکه مینداز و در کوفه یاوری و شیعه نیست ترا بلکه میترسیم
با بنی امیه متفق شوند و بشما اذیت رسانند پس حضرت نظر بر پسران و براد
ران مسلم کرد و ایشان را از قتل مسلم باخبر کردانید و ایشان را دلداری نمود و در
مراجعت با ایشان مشورت فرمود ایشان عرض کردند دست از خدمت تو بر نمیداریم
تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم پس آنحضرت
فرمود لَا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ هٰؤُلَاءِ بعد از این امور زندگانی خیری نیست
ما دانستیم که آنحضرت دل بر رفتن کذارده و تن بکشته شدن در داده اند اورده
اند که مسلم را دختری بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهمراه
میگرفت و اهل بیت او را تسلی میدادند آنحضرت آن طفل را طلبیدند و دست محبت
بر سر و روی او میکشیدند و با او ملاطفت بیش مینمودند آن طفل عرض کرد یا ابن
رسول الله با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمان است مگر پدر
مرا شهید کردند حضرت طاقت تحمل نیاورد و بی اختیار گریان شد سیلاب
اشک از دیدههای شریف فرو ریخت و فرمود غم مخور که من بجای پدر
تو میباشم و خواهرم بجای مادرت دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجا

ی برادرت آن طفل بی اختیار ناله از دل آتشبار از سینه پر درد غصه برآورد و پرده نشینان
سرادق طهارت بلند شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران بلند شد
که حاضران همه یکدیگر در آمدن پسرهای مسلم عمامهها از سر برداشتند ناله
وا اباه وا اسلماه کویا باوج فلک میرسانیدند و بروایت ابن طاوس خبر
مسلم در زباله بآنحضرت رسید از آنجا کوچ کردند که فرزدق شاعر بخدمت
آنحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول الله کَیْفَ تَرْکَنُ اِلٰی اَهْلِ الْکُوفَةِ
وَ هُمُ الَّذِیْنَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّکَ مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه
و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم ترا و پیروان او که مرگ خود را
از خدا می طلبید و برادران بی وفائی کردند حضرت اشک از دیدههای
مبارک ریخت فرمود رَحِمَ اللّٰهُ مُسْلِماً خدا رحمت کند که بروح و رحمت
الهی واصل شد اِنَّهُ قَضٰی مَا عَلَیْهِ وَ بَقِیَ مَا عَلَیْنَا آنچه بر او بود بجا
آورد و باقی است آنچه بر ما است پس چند شعر خواندند که دلا
لت بر ناامیدی و یأس از دنیای دنی میفرمود و بروایت مفید در
زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت اصحا
ب و همراهان را طلبیده فرمودند خبر وحشت اثر کشتن مسلم و هانی بن عروه

یأس از دنیا

و عبد الله

و عبد الله ابن یقطر بما رسید و معلوم است که شیعیان ما دست از یاری ما بر
داشتهاند و ما را یاری نمیکنند من شما را مختار کردم هر که خواهد از شما برگردد
برگردد بر شما حرجی نیست چون دنیاپرستان که بخدمت آن قبلهٔ عالمیان آمده
بودند یا در بین راه بآنحضرت ملحق شده بودند بطمع آنکه آنحضرت در کوفه امیر
خواهد بود و بآن جهت دنیای ایشان معمور میشود چون دیدند که بجز ناکامی
چیزی نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات جنات در نظر
نیاوردند و مراتب رضای خداوند رحمان را مشاهده ننمودند گفتند تا در راست
جان بدر بریم جگرگوشگان پیغمبر خدا را تنها گذارده امانت خدا و رسول را ضایع
گذاردند فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَ اَخَذُوْا یَمِیْناً وَ شِمَالاً آن گروه بی شرم متفرق
شدند و از چپ و راست بدر رفتند نمیدانم در آنحال بر احوال آن نوگزیده
ذو الجلال چه میرسید و آن زنان درمانده و دختران بیکس که یاوری خود را
و مولای خود را میدیدند چه بر ایشان میرسید آری نبودند این راه کار هر کس
نیست و چشیدن این بادهٔ شغل هر کس نمیباشد هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی آری
خواهی بلی میسر نشود بلی معدودی که پاکی طینت ایشان و زیادتی یقین و معرفت ایشان
را پای بست دنیا نکرده و از روز اول در خدمت آن شمس فلک عصمت بودند

در خدمت او باقی ماندند بلکه کویان میکفتند لا خیر بعدک فی الحیواة و نحن
نبه ظل الکرامة والسلامة تلعب لا کان یوم لا نکون و لا خلت منک
الدیار و لا القفار وسبب بعد از تو زندکی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا
نمیخواهیم نباشد روزیکه تو در انجا نباشی و نباید زمانی که بلا از وجود شریف
تو خالی باشد پس کذاشتند تا از بطن عقبه کذشتند شیخی از بنی عکرمه
وداع و می بوزان میکفتند بخدمت ان سید انس و جان آمده عرض کرد کجا
میروی فرمودند بکوفه کفت تو را بخدا قسم میدهم که برکرد فو الله ما تقدم
الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم که غیروی مکه دو بسوی نیزهای
تفان و تیز شمشیرهای دشمنان و همین کروه اشرار که در طلب تو فرستاده اند
اکر تو را یاری کنند خوب والا باین حال صلاح نمیدانم رفتن تو را حضرت فرمودند
ای بندهٔ خدا انچه میکوئی من هم میدانم لکن اطاعت امر الهی بر من واجب است
پس فرمود والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی بخدا قسم
این کروه دست از من بر نمیدارند تا این دل خون شده ام را از حلقم بیرون
کنند چون چنین کنند بر ایشان مسلط شود کسی که ایشان را ذلیل کرداند بنحو
بیکه ذلیل تر از همه امتها باشند دلهای شیعیانت بفدای دل خون شده ات

باد فای جفن علیکم غیر منهمل و ای قلب علیکم غیر منفطر کدام چشم است
که دیدهای کریان تو را یاد کند و نکرید و کدام دل است که بر خون تو را یاد کند و از
غصه کباب نشود و نشکافت یا واقعة الطف قد اضرمت نار حزن فی کل قلب من
الاشجاد مسجور ای واقعه کربلا آتشی در دلهای از وحتی کهرکز خاموش
نمی شود و روایت که جاسوسی پسر زیاد خبر آمدن آنحضرت را باو رسانید آن
ولد الزنا مردم را بوعد و وعید و نوید و تهدید بحرب آن امام مجید منحرف
حر بن یزید را با سرکردکی هزار سوار نام دار باستقبال ان بزرکوار فرستاد
که هر جا که باو برسی در زمین بی آب و علف او را فرود آور و مرا اعلام کن
تا امر ثانی از من بتو برسد آن سوار صحرا را فرو کرفته بودند و در طلب
آن منتهی المطلب عارفان میشتافتند چون آنحضرت از بطن عقبه بمنزل
شراف تشریف آوردند در سحر امر کردند تا اصحاب آب بسیاری برداشتند و رو
براه کذاشتند تا نصف روز راه رفتند که ناکاه یکی از اصحاب کفت الله
اکبر حضرت فرمود خدا بزرک است چرا تکبیر کفتی کفت درخت خرما نمایان
شد بعضی از همراهان کفتند بخدا که در این مکان نخلی نمیباشد حضرت فرمود
پس چه دیدید والله نراه اسنة الرماح واذان الخیل بخدا که این سرهای نیزه ها

نیزهای دشمنان و کوشهای اسبان مخالفان است چون این را دیدند حضرت
فرمود که اصحاب از راه میل کردند تا خود را بذو حسم برسانند و در حوالی
آن فرود آیند که اکر امر بمقاتله انجامد آن پناه ایشان باشد چون اصحاب
آنحضرت میل کردند اصحاب حر نیز میل نمودند تا آنکه اول اصحاب آنحضرت وارد
آن مکان شدند حضرت فرمود خیمهها زدند که در انحال لشکر حر وارد شد
و در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا کرم بود و آثار تشنکی از ایشان
مشاهده شد حضرت امر فرمود که ایشان را آب دهید بیت مرحمت بین که در آن
دعوی بوجود محن آب میداد حسین ابن علی بر دشمن آنکه شمشیر کشیدی بر
خشی آبش داد آنکه کو ید ز غمش کی دهد او را از یاد و اسبهای ایشان را سیراب
کردانید و کم کم آب بایشان دهید که چون بسیار تشنکی خورده اند مبادا مبادا
ضرر کشند پس طشتها و ظرفها را پر از آب میکردند و همه را تا باخر سیراب کردند
و حیوانات ایشان را آب دادند علی بن طعان محاربی کفت من در لشکر حر بودم و بعقب
افتاده بودم اخر از همه آمدم چون حسین اثر تشنکی من و اسب مرا دید فرمود
یا ابن الاخ شتران را بخوابان خوابانیدم شتر را و سر خیک را کشودم و شروع
کردم بخوردن و چون وقوف نداشتم آبها از دهن خیک میریخت حضرت فرمود

اوآب دمان بتشنک داد اذکر بجو تکر بلا رسانندند
چون دشمنان سر بتشنکی چاه آب از دم خنجر تشنهٔ تیغ شانهٔ
آکر بر تشنکی بند نباد
صیلم بر بقا کرها حرها انت
تنکر دل تشنهٔ شهید مانند نکشته شهید سرها را رقی

دهن خیک برکردان من ندانستم آن بزرکوار خود تشریف آورده دهن خیک را
بر کردانید و از آن در دست بنحو متعارف کرده تا خود را سیراب کردانیدم آه
حسین علی ایشان را آب داد و از زحمت تشنکی خلاص نمود و ایشان بعوض شمشیر
های آب داد بر بدن نش زدند و او را با لب تشنه شهید کردند و اسبهای ایشان را
سیراب کردانید و ایشان طفل شیر خوار او را آب ندادند بلکه آب پیکان تیر
بر حلقوم شق زدند ایشان بدون آنکه آب از او طلب نمایند ایشان را سیراب
کرد و او هر چند ناله واعطشاه در هر چند کفت اسقونی شربة من الماء
فقد تقطعت کبدی من الظماء آخر یک شربتی آب بمن بدهید که جکرم از
تشنکی کباب شده ایشان بغیر تیر و سنان و ناسزا و دشنام جوابی ندادند حسین
بن علی در بیابان بی آب و ابادی ایشان را آب داد و در منزل آب بر حبیل انشت
از برای آنکه در روز کرم از کروه خون خوار تشنه نماند و ایشان در منزل
کنار نهر فرات شربتی از آب بآنجناب ندادند و من العجائب ان عذب فرات
نهار تشدی مسلسله و لن ینفقد ظام و قلب السبط ظام بحوه یسقی الناس
سلسله غلا از عجائب روزکار این است که آب فرات بآن وفوری که داشت که
نهرهای آن حملو و تشویش کمی آن نداشتند شربتی از آن را بسبط پیغمبر خدا ندا...

حافظ الیه
و ابوه یسقی الحجاج

تا با جگر تشنه او را کشتند و از غرایب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی
کوثر و سلسبیل میباشد و هر کس از دست او سیراب میشوند و بعز زندش
یکجرعه آب نداد ندتا از دست پدرش جامهای مالامال بگیرند قتلوه
فی البیداء ظمآن احشا : والماء تنهله الذباب تمردا : کشتند او را در بیابان
با لب تشنه و حال آنکه کودکان وادی ضلالت و سکان وادی شقاوت سیراب
بودند و بالجمله حر با آنحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد حضرت فرمودند بحجاج

نماز حضرت

بن مسروق که اذان بگوید چون اذان گفت حضرت بیرون آمدند بار داو آزار
و نعلین روی خود را بان قوم کرده فرمودند ایها الناس من بسوی شما
نیامدم مگر بعد از آنکه نامهای متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن
رسید که ما را امامی نیست و هدایت کننده نمیباشد و چنان یافتم که شما طالب
هدایت هستید پس بسوی شما آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید بند
عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم و اگر ناخوش دارید آمدن
من بسوی شما بر میگردم بسوی مکانیکه از آن آمده ام ایشان همه ساکت شدند
حضرت فرمود تا اقامه گفتند و بحر فرمود طومی خواهی با اصحابت نماز
کن گفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر در عقب آن سرور صف کشیدند

نماز

کلمات حضرت

نماز ظهر را گذاردند حر بمکان خود برگشت خیمه بجهت او زده بودند داخل خیمه شد
شد با پانصد نفر از اصحاب خود و ما بقی عنان اسبها گرفته در سایه اسبها
نشستند و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیای
رفتن شوید و منادی عصر ندا کرده نماز عصر را ادا کردند بعد از سلام
روی مبارک را بآن لئام کرده فرمودند ای قوم ما اهل بیت پیغمبر و اولی
میباشیم از این گروه که دعوی ریاست باطل که حق ایشان نیست میکنند و بجور
و عدوان سلوک میکنند و اگر راضی نمیشوید مگر با آنکه حق ما را نشناسید و کاره
دهید بآمدن ما و رای شما برگشته از آنچه در نامهای خود نوشتید من بر میگردم
حر گفت بخدا که نمیدانم این نامهای که میگوئی چیست و خبر از آنها ندارم پس
حضرت بعقبه بن سمعان فرمود اخرج الخرجین اللذین فیهما کتبهم بیا
و دو خرجینی که در آنست نامهای ایشان آورد دو خرجین بود مملو از کاغذ آورد
در پیش روی او ریخت حر گفت من از اینها نیستم من مامورم که دست از
تو بر ندارم تا ترا بنزد ابن زیاد برم حضرت فرمود باصحاب خود بار کنید
چون بار کردند فرمود برگردید خواستند برگردند حر مانع شد حضرت فرمود
ثکلتک امک ما ترید چه میخواهی گفت اگر غیر از تو از عرب متعرض مادرم میشد

عبارت

البته جوابش میدادم ولکن والله ما لی الی ذکر امک الا باحسن ما اقدر علیه
ولکن در حق مادر تو بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانم گفت باری چون کلام
فیما بین بسیار گذشت حر گفت من مامور بقتال تو نیستم ولکن مامورم که تو را رها
نکنم تا ترا بکوفه برم اگر نمیخواهی پس راهی را بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه
تا بابن زیاد بنویسم شاید خدا مرا خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من
نسبت بشما برسد لهذا از پیش روی سالکان طریق و قافله سالار کاروان رنج
و عنا فرمودند که از راه قادسیه که بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف چپ راه
کردند و حر نیز با آنحضرت می آمد و از راه خیرخواهی بخدمت آن والاهمت عرض

عبارت حر

میکرد که یا حسین انی اذکرک الله فی نفسک فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن
ای حسین التماس میکنم از تو و یاد آوری مینمایم ترا که ترک مقاتله کن که اگر
مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمودند افبالموت تخوفنی آیا بمرگ میترسانی
مرا کار شما بهمین میکشد که مرا بکشید مگر نشنیدی که شخصی از قبیله اوس
میخواست یاری رسول خدا نماید پس عمش او را میترسانید که بکجا میروی

شعر جواب

کشته خواهی شد او در جواب این شعرها خواند سامضی وما بالموت عار
علی الفتی : اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما : و واسی الرجال الصالحین

بنفسه

بنفسه : وفارق مثبورا و باعد مجرما : یعنی عزم کرده ام و بعزم خود باقیم
و مردن ننگ و عار نیست کسانیرا که نیت او حق باشد و جهاد کند درحالیکه
تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم
اندم وان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما پس اگر زنده بمانم
پشیمان نیستم و اگر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند و مذلتی بدتر از این نیست که آدمی
زندگی کند و دماغش بخاک مالیده شود و بعضی از علما قبل از این شعر این
شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقاءها : لتلقی خمیسا فی الوغی
وعرمرما : نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم نمیخواهم
که زندگانی خود را تا هر روز در لشکرهای گران مبتلا باشد حضرت یکی از اصحاب
را که راه را در بیراهه بلد بود پیش انداختند و خود با اصحاب در عقب

قصه بنی مقاتل

او میرفتند حر از ایشان کناره کرد و ایشان رفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند
و در آنجا نزول اجلال نمودند در آن مکان دیدند سرادقات جلال فرمودند دیدند
خیمه در آنجا زده فرمود از کیست گفتند از عبید الله بن حر جعفی فرمود او را بخوانید
چون رسول ایشان بنزد او آمد آمدن از بی سعادت گفت بخدا از کوفه بیرون نیامدم
مگر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که

منع حر حضرت را

میخواهم او مرا به بیند و نه من او را چون رسول حر گفت آنجناب بجهت اتمام
حجت خود بخیمه او تشریف بردند و سلام کرده نشستند پس او را بیاری خود
خواندند او کلام اول را اعاده نمود گفت دست از من بدار رو نمودند اگر یاری ما
نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی (باشی که) با ما جنگ میکنند فو الله لا یسمع وا
عیتنا احد ثم لا ینصرنا الا هلک بخدا قسم که نیست کسیکه ناله مظلومی
ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه هلاک میشود گفت اما این هرگز نخواهد شد
پس حضرت برخاسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند آب بردا
شتند و از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و
نماز کرده سوار شدند و بجانب راه میرفتند که از حر و لشکر او جدا شوند و ایشان
دست بر نمیداشتند و هر گاه می آمدند ایشان را بجانب کوفه میل دهند امتناع میفرمودند
پس راه رفتند تا به نینوی رسیدند ناگاه سواره را دیدند از کوفه می آید همه
ایستادند تا به بینند چه خبر دارد چون پیش آمد بحر و اصحابش سلام کرد و بر
آنحضرت سلام نکرد نامه بحر داد که ابن زیاد به او نوشته بود اما بعد فجعجع
بالحسین حین یبلغک کتابی هذا و یقدم علیک رسولی و لا تنزله الا
بالعراء فی غیر خضر و علی غیر ماء و هر جا نامه بتو برسد حبس کن حسین را

عبید نامه

و نگهدار

نامه پسر زیاد

و نگهدار او را و مگذار فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف و امر کرده ام رسول
خود را که همراه تو باشد تا جواب نامه را بیاورد که انفاذ امر من نموده پس حر
مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید و نامه را بر ایشان خواند پس حر
خواست ایشان را در بیابان فرود آورد حضرت فرمود بگذار تا در نینوی یا
غاضریه یا شفیه که قریه چند بودند در آن حوالی فرود آییم حر گفت بخدا
که نمیتوانم زیرا که این مرد را که فرستاده جاسوس اوست و خبر خواهد
برد و از خود و عیال خود میترسم زهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله
بخدا قسم که هر چه می آید امر شدید تر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ
کنیم که این آسان تر است از مقاتله با لشکر های عظیم که بعد از این بر سر ما
خواهند آمد حضرت فرمود من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب مناقب
میگوید که آنحضرت جمع کردند اهل بیت خود را و فرزندان و برادران خود را
و نظر بر ایشان کردند و ساعتی گریستند و گفتند اللهم انا عترة نبیک
محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن جدنا و تعدت علینا بنو امیة
خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند
و از حرم محترم جد خود بر کندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را

حرم

ورود بکربلا

یاری ده بر ستمکاران فرمودند مگر این زمین کربلاست گفتند بلی
بروایتی چون اسم کربلا را شنیدند چشمهای مبارکش پر از آب شد و گریست
و گفت اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء پس فرمود هذا موضع
کرب و بلاء ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک
دمائنا این محل اندوه و بلا است این است محل خوابیدن شترهای ما
و این است محل ریختن بارهای ما و اینجاست محل کشته شدن مردان
و محل ریختن خونهای ما فیها یراق دمی فیها تسبی حرمی حشر بی علیهن
ثوب الذل سربال این زمینیست که در آن خون مرا میریزند و حرم
مرا ذلیل و اسیر مینمایند فیها تقتل ابطالی و تذبح اطفالی و تستعبد
الاحرار اذ ذاک این زمینی است که در آن مردان شجاع ما را میکشند
و اهل بیت مرا که از دزدکانند به بندگی و کنیزی میگیرند حلول الی
حال بها یا قوم و انصبوا عنی فمالی عنها قط تر حال بارها فرود
آورید و خیمه های را بر پا کنید و هر کدام که خواهید برگردید که این
منزل آخر من و دار اقامه من است که از این منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور
این دیار بلا و محل ذبح و عنا خواهم بود پس بارها فرود آوردند و امر

و اطفال ما را ذبح میکنند

فرمود

ضرب خیام

فرموده سرادق عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را بر پا کردند
آن صفحه بیابان را رشک جنان نموده مخیم خیام جلال فرمودند هی خیمة
جبرئیل یخدم اهلها و الروح و الاملاک خدمة قنبر آن خیمه خیمه بود
که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان آن
بودند هی خیمة خضعت لها خیم الملوک بل الملوک کتبع و کقیصر خیمه
بود که خیام سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خا
ضع و خاکسار بودند فی خیمة ابوابها فی فتحها بصریرها ضاهت بکا
المستعبر خیمه که در وقت گشودن ابواب آن و بهم نمودن اساس آن آوا
زی از آن می آید مثل آواز گریه بر صاحب خود میگریست فی خیمة لو کان احد
حاضرا تبکی له مثل السحاب الممطر خیمه که اگر در آن زمان پیغمبر خدا بر آن
نظر میکرد مثل ابر بهار اشک از دیده می بارید فی خیمة تبکی وقوع عمودها
جزعا عمود الدین فاتح خیبر خیمه که شکستن عودان که عمود دین الهی را
شکسته دیده های عمود دین امیر المؤمنین را اشک بار نمود پس حضرت پا
ی شریف را از رکاب خالی کرده از اسب فرود آمدند بعضی از ثقات ذکر کرده اند
که ام کلثوم عرض کرد ای برادر این بادیه هولناکی از آن خوف عظیمی بر دلم جا

ام کلثوم جزع و خوف

کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیر المؤ
منین ع وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمده و در کنار برادرم کذا
ساعتی در خواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه مشوش از خواب
بیدار شد و زار زار میگریست برادرم سبب آنرا پرسید فرمود در خواب
دیدم که این صحرا در یائی بود پر از خون و حسین من در میان آن دریا دست
و پامی زد و کسی بفریاد او نمی رسید پس رو بمن کرد فرمود یا اباعبد الله کیف
تَکُونُ اِذَا وَقَعَتْ هٰهُنَا الْوَاقِعَةُ ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه ترا
در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم صبر میکنم و بغیر صبر چاره ندارم علی
اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ مجلس سیم کیفیت طی نمودن منازل و اینکه در راه
بحضرت روی داد انا مطعون لشکر شقاوت اثر دسته دسته میرسید بزمین کربلا
فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ
ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلٰهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا
سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ظاهر معنی الفاظ آیه شریفه
این است که کسی که خواهش نماید دنیا را و آنرا اختیار کند بر آخرت آنچه را خواهیم
از برای هر که خواهیم عطا میکنیم و در آخرت از برای او قرار میدهیم جهنم را که در آن

جا خواهد گرفت در حالتیکه مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسیکه
اختیار آخرت نماید و با ایمان سعی کند بجهت آن سعی ایشان ضایع نخواهد
شد بلکه جزا داده میشود بقدر سعی ایشان از این آیه شریفه و غیر آن معلوم
میشود که کسیکه اختیار دنیا کرد او را نصیبی در آخرت نیست بغیر غضب الهی
و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است زیرا اگر کسی که آنرا مراد و مطلب
خود گرفت او را فکری بغیر فکر آن و ذکری بغیر از ذکر آن نیست و در اینجا آخرت

مذمت دنیا

و اسباب آخرت او وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد و از حضرت رسول ص
روایت شده است که فرمود فِي طَلَبِ الدُّنْيَا اِضْرَارٌ بِالْاٰخِرَةِ وَفِي الْاٰخِرَةِ طلب
اِضْرَارٌ بِالدُّنْيَا در طلب دنیا ضرر است بآخرت همچنانچه در طلب آخرت
ضرر دنیا است و از بیشتر رؤسا الکن و از زاهد ترین امیر المؤمنین ع روایت
شده است که فرمود اَلدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ
فَمَنْ اَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا اَبْغَضَ الْاٰخِرَةَ وَعَادَاهَا دنیا و آخرت دشمن
یکدیگرند و دو راه مختلفند که دوری کدام بروی از دیگری دور افتی وَهُمَا
بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ ایشان مثل مشرق و مغربند
که قرب یکی بعد دیگری را لازم دارد و مثل دو زنند که در حباله یکمرد باشند

که هر کدام را که راضی میکنی دیگری را خود میسازد آدمی که را نزد او اهل
دنیا را مکر نعمتهای عاجله اش و زخارف باطله اش لذایذ زایله اش چون چشمهای باطنی کور
و گوشهای واقعی کر کرده و بغیر از آوازهای طرب دنیا و اهل آن چیزی
نمیشنوند و بغیر سرخ و زردی دنیا چیزی نمی بینند و بغیر حلاوة دنیا لذتی نمی یابند
با آن مغرور گردیده و لکن نمیدانند که هرگاه از آن شیرینی کم دیده
هزار تلخی زهر آلود در عقب آن رسیده و هنوز دمی نیاسوده که هزار نیش
زهر آلود بجگرش فرو آمده بلکه راحتش مشوب باهزار محنت و عزتش منوط
بهزار ذلت اینست که حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید اِنَّمَا اَنْتُمْ فِي هٰذِهِ
الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَفِي كُلِّ اَكْلَةٍ عبرت
غَصَصٌ لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً اِلَّا بِفِرَاقِ اُخْرٰى وَلَا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ
عُمْرِهِ اِلَّا بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ اَجَلِهِ شما در این دنیا نشانه تیرهای بلاهای دنیا
هستید بدرستیکه با هر جرعه شربتی از آن شکستگی در گلو میباشد و با هر لقمه
در گلو گرفتگی میباشد مگر بعد از رفتن نعمت دیگر که راحت این با غصه فراق اول
مخلوط و زمانی را در دل نمیکند مگر آنکه زمانی از عمرش از دستش رفته که خوشی
این روز با المفراق ایام گذشته مربوط است اینها همه سهل است که هنوز چشم

نکشوده که باید رفت و هنوز اساسی نچیده که باید برچید و هنوز تکیه بر
راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده که باید خراب کرد بلی الدنیا
تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ دنیا ابتدا بخود آرایش گول میزند و فریب میدهد چون
فریب داد ضرر میرساند و دست از آخرت کوتاه میکند پس میگذرد و در می رود
آری خیمه ایست بی عماد سرا دقیست بی اوتاد بوستانیست بی نبات بنائیست
بی ثبات بادی است سرگردانی خاکی است ظلمانی آتشی است بی قرار سرا
بلیست ناپایدار فَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ بَاعَ نَعِيمًا دَائِمَ الْبَقَاءِ بِكِسْرَةٍ تَفْنٰى
وَخِرْقَةٍ تَبْلٰى وای بر آنکه نعیم ابدی را فروشد بپاره نانی عنقریب فانی
میشود و پارچه کهنه ناقابلی که عنقریب مندرس میگردد اینها همه سهل است
اگر دنیا نیز بعد از اختیار رو در روی میکرد و ساعتی کامی شیرین
میشد نیکو بود نشنیدی که پروردگار میفرماید عَجَّلْنَا لَهُ مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ

مذمت دنیا حدیث

کسانیکه دنیا را خواستند بهر که خواستیم آنچه خواستیم میدهیم نه اینکه هر که رو
بآن کرد آن نیز رو بآن کند در بعضی احادیث قدسیه وارد شده است که یا
بْنَ آدَمَ اِنْ رَضِيتَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ اَرَحْتَ قَلْبَكَ وَاَنْتَ مَحْمُودٌ عِنْدِي وَاِنْ لَمْ
تَرْضَ بِمَا قَسَمْتُ لَكَ سَلَّطْتُ عَلَيْكَ حُبَّ الدُّنْيَا حَتّٰى تَرْكُضَ فِيهَا رَكْضَ الْوَحْشِ

فی الرویة ثم لاتنال منها الا ما قد قدرت لک وانت مذموم عندی ای
پسر آدم اگر راضی شدی بآنچه قسمت کرده ام بجهت تو ودر راحت خواهی
بود در نزد من پسندیده میباشی واگر نه بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را
تا در عقب آن بدوی مثل دویدن حیوان وحشی در صحرا و باز بتو نخواهد
رسید مگر آنچه مقدر شده و باین حال ناپسندیده و مذموم میباشی در نزد من
واز حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده است ان اخس الناس صفقة و

اخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب آماله ولم تساعده المقادیر و
علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته وقدم علی الاخرة بتبعته بدرد
ستیکه زیان کارترین خلق در قیمت کسی است که بدن خود را کهنه نماید در
پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید باو تقدیرات الهی پس با دل پر حسرت
از دنیا میرود وبا بارهای معصیت وارد آخرت گردد چه بسیار از اشخاص
که شب وروز پی تحصیل جاه وجلال ومال ومنال دنیا دویدند وکام خود را از
آمال خود شیرین نکردند وچه بسیار از اشخاص که دین خود را بدنیا فروختند و
واز اشجار آمال روزگار نچیدند حکایات وقصص در این باب بسیار است
لکن واضح تر از همه حکایت اشخاصی است که بجهت ریاست وبزرگی یا بطمع درهم

ودینار دنیا را بر آخرت اختیار وحرب سید ابرار وجگر گوشه احمد مختار
بیرون رفتند که بحمد الله هیچیک بمراد خود نرسیده بهمین دنیا نیز
خود نرسیده وپست ترین درکات نار وارد گردیدند وبدترین
عذابها مبتلا شدند شیخ صدوق در عیون بسند روایت کرده از حضرت
امام رضا ع که آنحضرت از اجداد خود از حضرت رسول خدا روایت کرده اند
که فرمود کشنده حسین ع در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع اهل
دنیا باو میکنند ودستها وپاهایش بزنجیرهای آتش در آورده اند و
او را سرنگون بجهنم می اندازند وفرو میرود تا قعر جهنم وله ریح یتعوذ
اهل النار الی ربهم من شدة نتنه واو وگندی میباشد که اهل آتش
پناه بخدا میبرند از شدت عقوبت آن وهو فیها خالد ذائق العذاب
الالیم مع جمیع من شایع علی قتله واو با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند
در قتل آنحضرت مخلد خواهند بود ودر دناکترین عذابها باینان
خواهد رسید هر چند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو برایشان بروید
تا بچشند عذاب را وساعتی عذاب ایشان سست نمیشود ودوای تلخ بنوشند خود
روایت کرده از رسول خدا که بعد از فوت هارون موسی عرض کرد یا رب

عذاب قتله

خورت یا رب

ان اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت
او را ببیامرز وحی آمد بسوی او یا موسی لو سألتنی فی الاولین والاخرین
لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی انتقم له من قاتله ای
موسی اگر شفاعت کنی اولین وآخرین را شفاعت رد نمیشود بغیر از قاتل
حسین بن علی که البته انتقام خواهم کشید از او وایضا شیخ صدوق
در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است که حضرت رسول ص فرموده
ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا بقتل
الحسین بن علی ع ویحیی بن زکریا ع ودر حدیث دیگر فرمود یخرج
علیهم شرار امتی لو ان احدکم هم شفع له من فی السموات
والارض ما شفعوا به اشرار امت من بر ایشان خروج میکنند واگر
جمیع اهل آسمانها وزمین خواهند یکی از ایشان را شفاعت نمایند شفا
عت ایشان قبول نخواهد گردید وایشان مخلد در جهنم خواهند بود
بلی کم کاری نکردند واندک مصیبتی مرتکب نشدند دل اهل آسمان
وزمین را سوختند وچشم عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا را مصیبت
زده نمودند ودل علی مرتضی را بدرد آوردند بیش از آنکه این عمل

حدیث شریف

تشنیع را مرتکب شوند دلهای اکباب کردند وبعد از آنکه مرتکب شده
ارکان دین پیغمبر را خراب کردند این قول به بسند صحیح خود از حضرت
باقر ع روایت میکند که هرگاه حسین بنزد حضرت رسول ص می آمد او را
بجانب خود میکشید وبا امیر المؤمنین ع میفرمود او را نگهدار پس
خود را بر روی او می انداخت وگلوی او را می بوسید واشک از دیده میر
یخت او می گفت یا ابه لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت فرمود اقبل
موضع السیوف منک وابکی ای جان پدر محل شمشیر دشمنان را می بوسم
ومی گریم عرض کرد یا ابه واقتل ای پدر آخر مرا می کشند فرمود ای والله
وابوک واخوک وانت بلی بخدا پدر وبرادرت وتو همه کشته می شوید عرض
کرد یا ابه فمصارعنا شتی قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود
بلی عرض کرد پس کی زیارت خواهد نمود قبرهای ما را فرمود لا یزو
رنی ویزور اباک واخاک وانت الا الصدیقون من امتی
مرا وپدر وبرادر تو را وتو را زیارت نمی کنند مگر صدیقان از امت
من شیخ ابو جعفر بن نما روایت کرده است از ابن عباس که گفت چون
مرض پیغمبر خدا شدت یافت ونزدیک شد وفات آن فخر کاینات در خالی

بوسید گلو

که نزدیک بود روح مقدسش از بدن منورش جدا گردد حسین ع
را بسینهٔ مبارک چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او میریخت
و میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا
چه کار است با یزید بر او مبارک مباد کشتن فرزند من خداوند لعنة
کند یزید را پس زمان طویلی غشی کرد چون بهوش آمد نور دیدهٔ خود را
می بوسید و اشک از دیده می بارید و می گفت اما ان لی و لقاتلک
مقاما بین یدی الله عز و جل مرا با قاتل تو مقامی هست در نزد خدا
که با او مخاصمه نمایم و در بعضی از کتب معتبره روایت شده از ابن عباس
که گفت داخل شدم بر رسول خدا ص و حسن ع را بر دوش داشت و حسین ع
را بر زانو و ایشان را می بوسید و میگفت خدایا دوست دار کسی را که ایشان
را دوست دارد و دشمن دار کسی که ایشان را دشمن دارد پس فرمود
یا ابن عباس کانی به و قد خضبت شیبته من دمه یدعوا فلا یجاب
و یستنصر فلا ینصر گویا می بینم او را که ریش او را بخونش خضاب کرده اند
و هر چند می خواند کسی او را جواب نمی دهد و طلب یاری میکند کسی یاری
نمیکند گفتم کی میکند این را فرمود اشرار امت من از شفاعت من بی نصیب باشند

الله

الله اکبر یا له من حادث اضحی له المجد الرفیع مهدما آه چه بزرگ
و عظیم است آن مصیبتی که بجهت آن اساس رفعت و بزرگی منهدم گردید
الله اکبر یا له من حادث امسی له الافق المنور مظلما آه ای داد از
مصیبتی که بجهت آن آفتاب علم و هدایت منکسف گردید و اطراف عالم را
ظلمانی نمود الله اکبر یا له من حادث ابکی المشاعر و المقام و زمزما آه
از مصیبتی که مشاعر علوم و مقامات بندگی و آثار دین بر آن گریستند یا
راکبا نحو المدینة قف بها عند الرسول معزیا متظلما ای سواره که بجانب
مدینه روانه چون بمدینه رسیدی برو و پیغمبر را تعزیه ده و بگو و قل
السلام علیک یا خیر الوری نسبا و اکرمهم و اشرف منتمی اوصیت با
لثقلین امتک التی لم تألها نصحا لها و تکرما و بعد از سلام بگو ای
بهترین خلق وصیت فرمودی امت خود را در باب اهل بیت و فرزندان
خود و شرط نصیحت را بجا آوردی ها قد اضاعت یا رسول الله ما
اتمنت بذمتها و عهدا مبرما یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند و
صیت تو را و شکستند عهد تو را هذا الحسین بکربلا عهدی به و
شفتاه ناشفتان من حر الظما اینک حسین تو را در کربلا یافتم که لبهای

مبارکش از شدت تشنگی خشک و کبود شده بود و الخیل تکض فی الطراد
بجسمه حتی تفرق منه القوی و لا عظما آه اینک حسین تست که اسبها
مخالف اعضای شریف و بدن لطیف و استخوانهای او را در هم شکستند
و بناتک الخفرات فی ایدی العدی خلقتهن منکشفات کالاما یا رسول
الله دختران تو را مثل کنیزان برهنه کردند و در دست ظالمان دستگیر
دیدم ابرزن من بعد التستر حواسرا سلب العدی منها الردی و
المعصما ایشان را از پرده عصمت بیرون کشیدند و ردا و چادر را
از ایشان گرفتند و ایشان را برهنه کردند اخذت سبا حرقت خباه
شتمت ابا ما کان اهلا ان تسب و تشتما یا رسول الله خیمهای ایشان را سوختند
و ایشان را باسیری گرفتند و ناسزا به پدر ایشان گفتند آه آه و حال آنکه
پدر ایشان بجز تعظیم و تکریم سزاوار نبود ای شیعیان تامل کنید در این
امر و تفکر کنید که این اشقیا چگونه دنیا را بآخرت اختیار کردند بجهة
صحبت این دنیای دنیه کنند بدین غضب الهی را بر خود لازم نمودند از ابن
مسعود روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر ص در خدمت آنحضرت
نشسته بودیم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد چون نظر

رسول

رسول خدا ص بر ایشان افتاد و آن ملعون را دید رنگ ایشان متغیر شد
عرض کردیم یا رسول الله ص شما را چه روی داد فرمود خدا بجهت ما اهل
بیت آخرت را بر دنیا اختیار فرموده انی ذکرت ما یلقی اهل بیتی من امتی
من قتل و ضرب و شتم و سب و تطرید و تشرید یاد کردم آنچه را
با اهل بیت من می رسد از امة من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و راندن
و متفرق نمودن و بدر کردن زود باشد که اهل بیت مرا از دیار خود دور
نمایند و ایشان را متفرق سازند و بکشند و ان اول راس یحمل علی راس
رمح فی الاسلام راس ولدی الحسین بدرستیکه اول سری که در اسلام
بر سر نیزه زنند سر فرزند حسین خواهد بود و خبر داده است مرا جبرئیل
از خداوند جلیل و در آن وقت حسین نیز حاضر بود چون این را شنید عرض
کرد یا جداه من یقتلنی من امتک آیا کی مرا خواهد کشت فرمود یقتلک شرار
الناس و اشار الی عمر بن سعد بدترین خلق تو را میکشد و اشاره بعمر بن
سعد فرمود این بود که هر گاه از اصحاب پیغمبر آن ملعون را میدیدند که
بمسجد میاید میگفتند هذا قاتل الحسین این است کشنده حسین ع آن ملعون
بخدمت سید الشهدا آمد و عرض کرد یا ابا عبد الله جماعتی از سفهای قوم گمان

میکند که من تو را میکشم حضرت فرمود والله انهم لیسوا سفهاء ایشان
سفیه نیستند ولکن علماء و حکما می باشند اما انه ستقر عینی حیث لا تاکل
من بر الری من قبلی الا قلیلا ثم تقتل عاجلا بد انکه دیده من روشن است
باینکه بعد از من گندم ری را نخواهی خورد مگر قلیلی و زود کشته خواهی شد و در
روایت شیخ مفید که گفت اگر گندم ری نباشد گندم عراق می باشد و در کشف الغمه
وارشاد شیخ مفید روایت شده از عبد الله بن شریک عامری که می شنیدم از
اصحاب امیر المؤمنین که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل می شد میگفتند
هذا قاتل الحسین و این مدتی طویل پیش از کشتن آنحضرت بود شیخ ابن
بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی امیر المؤمنین ع خطبه
خواند و میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من هر چه میخواهید
پیش از آنکه من از میان بروم بخدا قسم که نمی پرسید از من از چیزهای گذشته
و آینده مگر اینکه شما را خبر میدهم پس سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت یا
امیر المؤمنین اخبرنی کم فی راسی و لحیتی من شعرة خبر ده مرا که چند مو
در سر و ریش من است حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیل من رسول خدا
ص که تو این سؤال را از من خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر اینکه شیطانی

صدبو

در زیر آن نشسته و ان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی و در خانه
تو بچه ملعونیست که فرزند من حسین را خواهد کشت و در آن وقت
عمر طفلی بود که در برابر آن ملعون راه می رفت و تازه براه افتاده بود
و شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیر خطبه میخواند و فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی بخدا قسم نمی پرسید از من از گروهی که
گمراه کنند گروهی را یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر اینکه شما را
خبر دهم و پیش روایشان را بگویم پس مردی برخواست و گفت
خبر ده مرا که چند مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد مرا حبیب
من رسول خدا بانچه تو سؤال کردی و خبر داد که بهر موئی از سرت
ملکی هست که ترا لعنت میکند و بر هر موئی از ریش تو شیطانی است
که ترا اغوا میکند و در خانه تو فرزندی است از تو که فرزند دختر
رسول خدا را می کشد و آیه و شاهد این مصداق ان است که واقع خواهد
شد و صدق من معلوم خواهد گردید و آنچه را سؤال کردی اگر
دستوار بود بر تو برهان آن ترا خبر می دادم لکن دلیل آن همانست
که گفتم از نقل فرزند تو که فرزند مرا و سرور قلب مرا حسین را می کشد

ملعون

و در آن وقت آن ملعون کودکی بود که در دست راه نیفتاده بود و چون
واقعه سید الشهدا ع واقع شد آن ملعون متوجه قتل آنحضرت شد شیخ
فخر الدین طریحی نقل کرده که آن کودک ملعون خولی ابن یزید اصبحی بود
که نیزه بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد فسقط
الحسین علی وجهه ٭ یخور فی دمه و یشکو الی ربه ٭ پس آنحضرت بر رو
در افتاده و در خون خود می غلطید و شکایت بر پروردگار میکرد ای شیعه
اگر میخواهی این ملعون را بشناسی این ملعون در روز عاشورا علمدار لشکر شقاوت
اثر پسر زیاد بود و در آن معرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهدا را
بدست خود کشت از آنجمله عثمان بن امیر المؤمنین بود که بیست و یکسال
از عمر شریفش گذشته و در میان معرکه تیری بر جبین مبینش زد و از
اسب در گردید و ملعونی دیگر سرش را جدا کرد دیگری جعفر بن علی بود که
با عباس از یک مادر بودند که در بین قتال آن شقی ملعون تیری زد
بر شقیقه او و از اسب در گردید و روح شریفش پرواز نمود و همین ملعون
بود که سر مبارک فرزند پیغمبر و جگرگوشه حیدر صفدر را از کربلا
تا کوفه بر نیزه کرده بود در شب آن را در تنور خانه جا داد و در بیرون کوفه

دریک

در یک فرسخی آن که او را منزلی بود در آنجا ماند و صبح بجهت پسر
زیاد برد و بروایت ابن طاوس و صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب از
اشخاصی بود که بجهت قتل سید الشهدا آهوکمر علاوه بسته در وقتیکه پسر
سعد شجاعان لشکر را بجهت قتل آن مظلوم می خواند و او طلب میخواست
در حالی که آن مظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور
بود و زبان در دهانش خشک شده بود کسی جرات نمیکرد که اقدام بر قتل
آن بزرگوار نماید بجهت تطمیع آن ملعون با پانزده نفر کمر قتل آن سرور
را بستند با شمشیرهای برهنه دور آن مظلوم را گرفتند و هر یک ضربتی
می زدند آن ملعون پیش رفت قدم نامردی بمیان گذاشت که من میروم
و کار او را می سازم و لکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در آمد و بر او
ضعف مستولی شد غلت یمینک یا شقی و شلت الیسری و ابعدک بمینک
المهیمن من عند دستهایش شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بد
بخت و از رحمت خدا دور و بی نصیب باشی ای دشمن خدا و رسول آیا تو
راس الراس من رؤسائها ٭ صد الصدر و هو الرئیس الامجد ٭ آیا می
خواهی جدا نمائی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را مگر نمی شناسی او را که

مصدر نشین بزم صدر نشینان مجلس قرب و دلیلی باز یافتکان محفل
انسی می باشد ریحانة المختار قرت عینیه انسان عینی المرتضی و
البتول مگر نمی دانی که ریحانه قلب احمد مختار و مردمک دیده حیدر
کرار است یا ذا کبا یطوی القفار مجمجعا طول النهار ولیلة لا یرقد
خذ من غریب فی العراق لساکنی ارض الحجاز رسالة بك تنفذ ای قاصد
تیز رو و بز و دی خود را بمدینه برسان و پیغام غریب عراق را بساکنان زمین
حجاز برسان ابلغ قریشا ان سیدها لقی بالطف شلوا جثة لا تلحد بگو
بجماعت قریش و بنی هاشم که بزرک شما را بر زمین کربلا بی سر بر زمین
انداختند و او را در قبر نسپردند ابلغ قریشا ان سیدها قضی عطشا
حشاه بالظما یتوقد برسان بایشان که بزرک ایشان از دنیا رفت با لب
تشنه و احشای خشکیده ابلغ قریشا ان سیدها علی اصلاعه نظار الخیول
و تطردة بگو بقریش و بنی هاشم که بزرک شما پامال سم اسبان کردید و استخوانهای پهلویش در هم خورد کردید ابلغ قریشا ان راس امیرها یهدی
لنغل للرسالة یجحده بگو بقریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما از برای
حرام زادهٔ کافری بهدیه بردند ابلغ قریشا ان دخل امیرها و نساءه صا

معنما

معنما یتبددة بگو به بزرکان قریش و بنی هاشم که اساس و اسباب امیر
شما را بغنیمت بردند و زنان او را به بند کی کشند لله مصرعه الشنیع
و رزؤه الخطب الفضیع فمثله لا یوجد فتعسا لاولئك الکفار
الاشرار و بوسا لهؤلاء الفجار لقد ابکوا عیون النبی و احرقوا
قلب الوصی الکرار فویلهم ماذا یقولون حین یعرضون و ماذا
یجیبون حین یسألون هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت و ردوا الی
الله مولهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون نمیدانید این ا
شقیا چگونه داغی بر دل دوستان خدا گذاشتند و چگونه رخنه در ا
ساس اسلام کردند و چگونه زعل و حی با خدا و با رسول ورزیدند و
چگونه اشوبی در عالم بر پا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر
ایشان خندیدند و لعنت کردند و ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود
را از یاد بردند بجهت وعدهای دروغ مثل ابن زیادی باجگر گوشهای
پیغمبر چه کردند و بجهت طمع دو دینار با نور دیده کان حیدر کرار
چها نمودند بلی کسی را که بخت برکشت و خدا او را بخود واگذاشت
و بیخ و ریشه از سرچشمه شقاوت آب خورد چنین میکند و ارد

شده است که وقتی امیر المؤمنین ع عمر بن سعد را ملاقات کرد فرمودند
باو فرمودند کیف تکون اذا اقمت مقاما تخیر فیه بین الجنة و النار
فتختار لنفسك النار چگونه خواهی بود هنگاه بایستی در مقامی که مخیر
شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین
باشد فرمودند سیکون ذالك بلا شك زود باشد که واقع شود این بلا
شك و در بعضی از کتب علما نقل شده است که چون پسر زیاد خواست که کسی را
سرکرده لشکر نماید بجهت حرب سید الشهدا و کسی قبول نکرد عمر بن سعد را
تکلیف کرد اول قبول نکرد گفت آیا القدری را که بتو دادیم رد نما گفت امشب
مرا مهلت ده مهلت داد آن ملعون بمنزل آمد و متردد بود از دوستان
خود مشورت میکرد کسی صلاح او را نمیدید نزد او بود مردی از اهل خیر
که او را کامل می کفتند و او کامل العقل بود و با پدر عمر دوستی صدیق بود او را
مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سرداری لشکر را بمن داده اند
از برای حرب حسین بن علی و اگرچه در فکر میباشم لکن کشتن او و اهل بیت
او در نزد من مثل لقمه طعامی است که اگر بخورم پادشاهت ری که بتو نشم
و بعد از ان مملکت ری را مالك میباشم کامل گفت اف بر تو و بر دین تو آیا

فراموشی

فراموشی کردی و گمراه شدی آیا نمی دانی بسوی حرب کی می روی و با کی
جنگ میکنی انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم که اگر دنیا و ما فیها را
بمن دهی که یك نفر از امت پیغمبر محمد را بکشم نخواهم کرد و تو میخواهی
فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او را
و میوه دل او را کشته باشی و او در این روز امام و پیشوای ما است همچنانکه
جدش پیشوای ما است همچنانچه جدش پیشوای خلق بود او واجب الاطاعت
میباشد و باب بهشت و دوزخ است پس هرچه میخواهی اختیار کن و لکن شهادت
میدهم اگر با او جنگ کنی یا او را شهید کنی یا شریك و معین در کشتن او باشی
زنده نخواهی بود بعد از او مگر زمان قلیلی آن بدبخت گفت آیا بمرك مرا
میترسانی مرا و من اگر از کشتن او فارغ شدم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود
و ملك ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهت تو میکنم شاید اگر قبول کنی
و گوش دهی از این عمل باز ایستی بدان که با پدرت بشام میرفتیم من از قافله دور
افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنگی بر من غلبه کرد دیر
راهبی بنظرم در آمد بسوی آن میل کردم چون بدیر رسیدم در را کوبیدم
راهب بر بام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام گفت تو از امت این پیغمبر

می باشی که یکدیگر را می کشند بجهت محبت دنیا و رغبت میکنند بمتاع دنیا گفتم
من از امت مرحومه از امت محمدم گفت شما بدترین امتها هستید وای بر شما
در قیامت که شما اهل بیت پیغمبر خود را کشته باشید و متفرق نموده باشید وَاِنّی
لَاَجِدُ فِی کُتُبِنَا اَنَّکُمْ تَقْتُلُونَ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَتَسْبُونَ نِسَآئَهُ وَتَنْهَبُونَ اَمْوَالَهُ
و خوانده ام من از کتابهای خود که شما فرزند زاده پیغمبر خود را میکشید و زنانش را
اسیر میکنید و اموالش را غارت مینمایید گفتم ای راهب ما این عمل را میکنیم گفت بلی و چون
این عمل شنیع و فعل قبیح از شما صادر شود عَجَّتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ وَالْ
بِحَارُ وَالْجِبَالُ وَالْبَرَارِیُ وَالْقِفَارُ وَالْوُحُوشُ وَالْاَطْیَارُ بِاللَّعْنَةِ عَلٰی
قَاتِلِهِ بنالۀ در می آیند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها و
حیوانات و مرغان و لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او در دنیا زندگی نمیکند مگر
قلیلی پس مردی برخواهد خاست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در
خون او شده باشد مگر اینکه او را بکشد پس راهب گفت بگمانم که تو را قرابتی با قاتل آن
بزرگوار هست وَاللّٰهِ اِنِّی لَوْ اَدْرَکْتُهُ لَوَقَیْتُهُ بِنَفْسِی مِنْ حَرِّ السُّیُوفِ بخدا قسم اگر
من در می یافتم او را هر آینه در خدمت او جان خود را نثار او میکردم و او را از شمشیر
های دشمنان نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا که از کسانی باشم که با

که با فرزند رسول خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نیستی پس آن کسی هست که باو
نزدیک میباشد و بدرستی که بر قاتل اوست عذاب نصف اهل آتش و عذاب او
بدتر از عذاب فرعون و هامان است پس در را بر من بست و داخل دیر شد و آب
بمن نداد و کامل میگوید سوار شدم و ملحق شدم برفقای خود پس ابن سعد
گفت بکجا رفتی کیفیت را بجهت او نقل کردم گفت راست میگوئی پس نقل کرد
که من یکمرتبه در این دیر منزل کردم پس آن راهب بنزد من آمد و گفت
توئی کشنده فرزند پیغمبر و بدرستی سعد گفت از کلام راهب ترسیدم و گفتم
مبادا پس من این کار را مرتکب شود و نتوانی او مبتلا باشم پس بدر تو را از نزد را
هب دور کردند پس بدر بپرهیز ای عمر که تو آن باشی که نصف عذاب جهنم بجهت
تو باشد نقل کرده است راوی که این خبر بگوش پسر زیاد رسید و کامل را طلبید
و زبان او را برید یک روز یا کمتر زنده بود و مرد رحمة الله خدا او را بیامرزد
بلی کسی که سوء عاقبت و شدۀ شقاوت او را دامنگیر شده و خدا او را بخود واگذا رد
ملامت ملامت کنندگان او را سود نمیدهد چه خدا را که بکام دل خود نرسیدند
و دنیا و آخرت را برخود ضایع کردند اما آخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی
از کتب علما مذکور است که چون اسیران و سرهای اهل بیت را بنزد پسر زیاد

لعین بردند عمر سعد لعین بنزد آمد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع
خود را البته خواهد رسید ابن زیاد گفت فرمانی و عهدنامه که نوشتم بجهت تو در خصوص
ملک ری و کشتن حسین ع آن را بیاور گفت آن را گم کرده ام گفت لا بد باید بیاوری در
همین روز و الا جایزه از برای تو نیست زیرا که تو را مثل کسی یافتم که شرم داشتی از کشتن
حسین و از عجوزهای قریش خجالت می کشیدی و در ایام حرب در فکر عذر بودی
آیا تو نبودی که گوینده این دو شعر بودی فَوَاللّٰهِ مَا اَدْرِیْ وَاِنِّیْ لَحَائِرٌ اُفَکِّرُ فِیْ اَمْرِیْ عَلٰی خَطَرَیْنِ
وَاَتْرُکُ مُلْکَ الرَّیِّ وَالرَّیُّ مُنْیَتِیْ اَمْ اَرْجِعُ مَاْثُوْمًا بِقَتْلِ حُسَیْنٍ بخدا نمی دانم
چکنم و در حیرتم در دو امر عظیم در فکر می باشم آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آن
آرزوی من است یا اینکه کشتن حسین را اختیار کنم و با این گناه عظیم مبتلا شوم و این
کلام کسی است که خواهد عذر بیاورد و از این کار در شرم داشته باشد آن بدبخت گفت
ای امیر حق خدمت را در این باب کردم و اگر پدرم سعد مرا این کار می فرمود بجا نمی
آوردم و حق او را ادا نمی کردم چنانچه حق تو را بجا آوردم پس ابن زیاد او را فحش
داد و گفت دروغ میگوئی برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد گفت پسر سعد راست می گوید
کسی از برای تو این کار نمیکرد که این شقی کرد و من راضی بودم که هر که از آل زیاد با
شد بذلت مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین فرزند فاطمه کشته نشود

پس ابن سعد گفت ای پسر زیاد هیچیک از قاتلان حسین بدتر و بدبخت تر از من
بر نگشتند گفت چرا گفت معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم
و دشمنان پیغمبر را نصرت کردم رحم خود را قطع کردم و با خصم خود نیکی کردم
فَیَا عُظْمَ ذَنْبِیْ وَیَا طُوْلَ کَرْبِیْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ پس داد از بزرگی گناه من و از
طول اندوه و حسرت من در دنیا و آخرت پس غضبناک و مغموم و مهموم بر
خاست و از مجلس آن ملعون بیرون رفت و خود را میگفت ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ
ای وَاللّٰهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْاَمْلَاکِ قَاطِبَةً عَلَی ابْنِ سَعْدٍ وَاَرْبَابِ الضَّلَالَاتِ فَمَا
فَانْسَدَّ لَوْ بِعَلِیٍّ ابْنُ هِنْدٍ شَقِیٌّ وَبِالْحُسَیْنِ یَزِیْدُ اِذِ الْغَوَایَاتِ پس لعنت خدا
و ملائکه مقربین بر پسر سعد و کاسه لیس سرکرده های ضلالت و شقاوت و جه
قدر گمراه شدند که بجای علی پسر هند را اختیار کردند فَمَا رَعَوْا فَاطِمًا فِیْ سَفْکِ
مُهْجَتِهَا اَوْلَادًا وَحُرْمَةً لِلْفَاطِمِیَّاتِ و نه حرمت فاطمه را نگاه داشتند در
ریختن خون پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه را نگاه داشتند در
اسیری و بی حرمتی بَلْ اَوْقَعُوا الْفَتْکَ فِیْ اٰلِ النَّبِیِّ وَمَا اَبْقَوْا عَلَی الطِّفْلِ اَوْ
مَشْیِ الْعَلِیَّاتِ غدر و مکر کردند با آل پیغمبر و ایشان را کشتند و از کشتن
اطفال و اسیر کردن عیال پروا نکردند وَاَبْرَزُوْا مُخَدَّرَاتِ الْقَوْمِ مِنْ حُجُبٍ

در بیان ... [illegible]

مُتَهَرَّاتٍ عَلَى ظَهْرِ الْجِمَالَاتِ زنان مخدره علویه را از پرده بیرون کشیدند
و ایشان را بر شتر سوار کرده شهر و ولایات کردند قُتِلَ وَأُسِرَ وَتَشَتَّتَ وَ
مَسَّ أَذًى مُوَزَّعَاتٌ عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّاتِ که یا قتل و اسیری و در بدری و آزار
کشیدن را تقسیم بر بهترین خلق کرده اند که هر یک را نصیبی می باشد فَمِنْهُمْ
مَنْ مَسَّ الْأَرْضَ وَجَنْبَهُ وَمِنْهُمْ خَائِضٌ بَحْرَ الْمَنِيَّاتِ یکی را می بینی که
بر زمین افتاده و رویش را بر خاک مالیده اند و یکی را در دریای غم و الم
منزل نموده اند که جهاد جانب او را موجب بلا دریافته فَصَاحَ هَاتِفُ أَهْلِ
الْبَيْتِ مِنْ وَلَهِهِ هَذَا الْحُسَيْنُ عَرِيٌّ بِالرَّمَالَاتِ که ناگاه هاتف اهل
بیت و خبر رسان ایشان فریاد زد که اینک حسین را کشتند و برهنه کردند
و بدنش را بر روی ریگهای بیابان انداختند بِرَأْسِ رُمْحِ سِنَانٍ رَأْسُهُ
أَنْسَاهُ وَالنُّورُ يَسْطَعُ مِنْهُ أَيَّ سَطَعَاتٍ اینک سر او را بر سر نیزه زدند
و نور از رویش ساطع می باشد فَزَعْزَعَ الْعَرْشُ مِنْ هَذَا الْمُصَابِ أَسًى
وَأَظْلَمَ الْجَوُّ مَكْسُوفَ النَّيِّرَاتِ آه عرش عظیم متزلزل گردید و هوا تاریک
شد و آفتاب نورانی منکسف و ظلمانی گردید چون مجملی از احوال این اذلال
دانستید مستمع باش تا بعضی از حکایات دیگر گوش زدت گردد تا باعث

رسیدن آنحضرت بکربلا

زیادتی بصیرت تو شود در حق ایشان صاحب مناقب روایت میکند که چون
سید الشهدا رو وارد کربلا شد حر این خبر را بعبید الله نوشت آن ملعون
نامه بآنحضرت نوشت اما بعد فَقَدْ بَلَغَنِي نُزُولُكَ بِكَرْبَلَا وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْ
مِنِينَ يَزِيدُ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا أَشْبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ أَوْ أُلْحِقَكَ بِاللَّطِيفِ
الْخَبِيرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَى حُكْمِي وَحُكْمِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ والسلام یعنی رسید خبر
ورود تو بکربلا و یزید بمن نوشته که سر به بالش استراحت نگذارم و سیر
نخورم مگر اینکه تو را بکشم یا اینکه بحکم من و یزید بیرون آیائی چون نامه
بآنحضرت رسید و خواند آنرا انداخت و فرمود رستگار نشوند گروهی که
رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار کردند قاصد آن ملعون جواب خوا
ست آنحضرت فرمودند از برای جواب نیست بتحقیق که کلمه عذاب را
مستحق می باشد چون خبر به پسر زیاد رسید آن ملعون در غضب شد و
مهیای حرب شد عمر بن سعد را طلبید و تکلیف حرب آنحضرت نمود آن
ملعون استعفا کرد چون پسر زیاد ازین حکومت ری را برای او وعده داده
بودند مهلت خواست و آخر راضی شد شیخ مفید میفرماید روز دیگر
آن لعین با چهار هزار نفر روانه کربلا گردید چون وارد نینوی
گردید عروة بن قیس را گفت برو بنزد حسین و بپرس که چه میخوا
هی و بچه کار باین بلاد آمده چون او از اشخاصی بود که نامه بآنحضرت

نوشته بود شرم کرد و قبول نکرد و هر کرا میگفت قبول نمیکرد و آخر قرة بن
قیس حنظلی را طلبید و بنزد آنحضرت فرستاد و چون آنحضرت او را دید که می آید
فرمود آیا کسی او را می شناسد حبیب بن مظاهر گفت آن حنظلة بن تمیم است و با ما نز
دیک است و من او را صاحب اعتقاد نیکو می دانستم و گمانم نبود که در اینجا حاضر شود
پس آمد و سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود بجهت نوشتهای شما آمدم اهل شهر شما
که گفتند ما را امامی نیست و اگر ناخوش دارید بر میگردم چون قرة خواست برگردد
حبیب بر او گفت بکجا میروی یاری کن این مرد را که از برکت پدران او تائید
کرد خدا تو را و بکرامت اسلام مشرف شدی گفت بروم و خبر را برسانم پس رای
خود را ببینم چون خبر را به پسر سعد رسانید و به پسر زیاد نوشت کیفیت را و حسان
بن قاید میگوید در نزد پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید چون خواند
گفت الْآنَ إِذْ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ حال
چنگال ما باو بند شده و می خواهد از دست ما خلاص شود هرگز مناص
و خلاصی از برایش نخواهد بود و نامه بعمر سعد نوشت که نامه تو رسید
و بر مضمونش اطلاع حاصل شد فَاعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ هُوَ
وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأْيَنَا وَالسَّلَامُ پس بر حسین عرض
کن بیعت یزید را و بیعت را از او و جمیع اصحابش بگیر چون بیعت کردند
رای خود را ببینیم آنچه خواهیم باو میکنیم و نامه را فرستاد و بنا بر بعض از روایات

معتبره نامه را بایشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که می دانست که آنحضرت
با یزید بیعت نخواهد کرد پس ابن زیاد مردم را جمع کرد در مسجد جامع کوفه
و خود بر منبر رفت و مردم را بحرب سید الشهدا دعوت نمود و حسن سلوک
معاویه و یزید را بجهت مردم بیان کرده ایشان را بوعده های کاذب بذل و
بسط اموال یزید داد و از منبر بزیر آمده شروع به بسط مال نمود و آن
قوم دنیا پرست بی دین که چنین مشاهده نمودند دست از آخرت خود
بالمره شستند طریقه بی وفائی و مسلک بی حیائی که سیره مستمره ایشان بود
سلوک نموده بقلیل از عطاهای شوم آن میشوم قناعت نموده هر یک
چند دینار یا چند درهمی گرفته نیزه و شمشیر خود را برداشته بحرب
نوباوه رسول خدا روی بکربلا نهادند فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ شِمْرُ بْنُ ذِي
الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ اول کسی که بیرون رفت شمر ملعون
بود که با چهار هزار نفر روانه کربلا گردید و لشکر سعد نه هزار نفر
شدند زیرا که چهار هزار با خود داشت بودند و هزار سوار که با حر
بودند مجموع نه هزار گردیدند پس یزید بن رکاب کلبی با دو
هزار کافر روانه کربلا گردید پس حصین بن نمیر سکونی با چهار
هزار از اشرار روانه آن دیار شد پس نصر بن فلان با دو هزار
و یکی دیگر از قبیله مازن با سه هزار نفر از آن کفار روانه حرب آن

سید ابرار کردیدند و این مجموع بیست هزار نفر کردیدند و بروایت
ابن بابویه عبد الله بن حصین تمیمی را بیست هزار سوار و محمد بن اشعث
بن قیس را با هزار نفر و شبث بن ربعی را با هزار نفر روانه کرد و بروایت
دیگر شبث را با چهار هزار نامزد روانه نمود محمد بن ابی طالب موسوی که
از علمای ثقات است میکوید فَما زالَ یُرسِلُ اِلَیهِ بِالعَساکِرِ حَتّی تَکامَلَ عِندَهُ
ثَلاثُونَ اَلفاً ما بَینَ فارِسٍ وَراجِلٍ یعنی عسکر شقاوت اثر اجتماع
نمودند تا سی هزار سوار و پیاده جمع شدند و این قول مشهور و موافق
بسیاری از اخبار می باشد و بروایتی بیست و دو هزار نفر بودند و محمد بن
اسمعیل بخاری که امام اهل سنت است میکوید چهل هزار نفر بودند
و سید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است صد هزار ذکر کرده و ابو
مخنف لوط بن یحیی ازدی صد و بیست و دو هزار نفر ذکر کرده هشتاد هزار
سواره و چهل و دو هزار پیاده ده هزار نفر از کوفه بودند و دو هزار از
خوارج هشت هزار از شتر بودند پیاپی میرفتند بقصد کشتن
سید و مولای شیعیان بیرون میرفتند و فوج فوج می آمدند و در برابر
آن غریبان بی معین و یاور صف میکشیدند و دلهای مقدسه آن
بی کسان را در خوف و تشویش می انداختند بنا بروایت شیخ مفید و بعضی
دیگر در روز پنجشنبه دوم محرم بود که آنحضرت وارد زمین کربلا

شدند

شدند و در روز سیم ماه عمر بن سعد وارد شد و لشکر پیاپی آمدند تا ششم محرم
جمعیت ایشان جمع شده سپهسالار لشکر عمر بن سعد بود و حفص پسرش وزیر بود
و شمر ملعون دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده پیادگان بود و یکی آنکه
نقیب لشکر بود سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود خولی اصبحی و حرمله ابن کاهل
علمدار بودند ابو ایوب غنوی سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون
بود که تیر بر حلقوم منور سید الشهدا زد محمد بن اشعث ملعون
که خواهرزاده ابو بکر بود و پدرش شریک بود در خون امیر المؤمنین
ع و خواهر ملعونه اش اسما زهر بامام حسن ع خورانید خودش نیز بکشتن
حسین ع آمده بود و سرکرده تیراندازان و همین ملعون بود که بجهة
شکر رانه کشتن سید الشهدا او در کوفه مسجدی ساخت که از مساجد اربعه
ملعونه می باشد و عمرو بن صبیح صیداوی سرکرده سنگ اندازان بود
منقذ بن مرة عبدی که قاتل علی اکبر ع است قاصد فتح بود و اینها همه اجتماع
کردند از برای کشتن جگر گوشه فاطمه زهرا و نوباوه علی مرتضی جای
همه شیعیان بفدای مظلومیت گردد ای ابی عبد الله چون اسباب کفر
و شقاوت مجتمع شد ابن زیاد لعین به پسر سعد نوشت اِنّی لَم
اَجعَل لَکَ عُذراً فی کَثرَةِ الخَیلِ وَالرِّجالِ فَانظُر لا اُصبِحُ وَلا
اُمسی اِلّا وَخَبَرُکَ عِندی غُدوَةً وَعَشِیَّةً من عذری از برای تو

باقی نگذاشتم در بسیاری لشکر پس باید در فکر و نظر باشی و صبح و شام
باید خبرت بنزد من بیاید شیخ مفید میفرماید که در عقب این نامه نامه
رسید به پسر سعد که حُل بَینَ الحُسَینِ وَاَصحابِهِ وَبَینَ الماءِ وَلا تَدَعهُم
یَذُوقُوا مِنهُ قَطرَةً کَما صُنِعَ بِالتَّقِیِّ الزَّکِیِّ عُثمانَ بنِ عَفّانَ حائل و مانع
شو حسین و اصحاب او را از آب و مگذار قطره تناول نمایند همچنانچه بعثمان
چنین کردند در همان وقت عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر سر شریعه فر
ستاد که موکل باشند که کسی از اصحاب آنحضرت آب بر ندارند و این سه روز
قبل از شهادت آنحضرت بود عبد الله بن حصین ازدی ملعون فریاد زد که
ای حسین آیا نمی بینید که آب فرات چگونه صاف و مثل آئینه می باشد بخدا قسم شربتی
نخواهید چشید تا از تشنه هلاک شوید آنحضرت او را نفرین کرد و گفت
اَللّٰهُمَّ اقتُلهُ عَطَشاً وَلا تَغفِر لَهُ اَبَداً خدایا او را از تشنگی بکش
و هرگز او را میامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم او را دیدم که آب می خورد
آن قدر که شکمش بالا می آمد و قی میکرد و باز فریاد می زد که العطش العطش
و باز آب می خورد آنقدر که قی میکرد و چنین بود تا گلوگاه آب خوردن شکمش
پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر آن مظلومان زور
آور حضرت تیشه طلب کرده در پشت خیمه شریفه چند قدمی بجانب قبله
بر داشتند زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و برداشتند

وچشمه

و چشمه نا پدید شد خبر به پسر زیاد رسید نامه به پسر سعد نوشت که شنیده ام
که حسین چاه می کند و آب می خورد باید کار بر ایشان تنگ بگیری و نگذاری ایشان
را که چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را تنگ گرفت در کمال
شدت چون تشنگی شدت یافت برادر خود عباس را با سی اسب سوار و بیست شتر
سوار فرستادند و در دل شب از برای آوردن آب چون نزدیک فرات رسیدند
عمرو بن حجاج گفت کیستی هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عم تو و اهل قبیله تو
هستم آمده ام آب بخورم گفت اشرب هنیئا بخور بر تو گوارا باد هلال
گفت وَیحَکَ تَأمُرُنی اَن اَشرَبَ وَالحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ وَمَن مَعَهُ یَمُوتُ
عَطَشاً وای بر تو چگونه مرا رخصت میدهی در خوردن آب و حسین و یاور
را تشنگی از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون گفت راست میگوئی لیکن ما مامور
بامری باید آن را بجا آوریم هلال صیحه زد بر اصحاب و یاران خود که داخل شوید
و آب بر دارید آن ملعون صیحه زد که مانع شوید جنگ عظیم در پیوست
جماعتی جنگ میکردند و جماعتی آب بر میداشتند تا مشکها را پر کردند و کسی از
اصحاب آنحضرت کشته نشد که زخم بخورد و بعضی و آب را بلشکرگاه آوردند و آنحضرت
و اصحاب تناول نمودند و از این جهت بود که حضرت عباس را سقای
اهل بیت می نامند ای شیعیان از تتبع اخبار و کلمات علما و ابرار بر می آید که
در این چند روز بجز این دو دفعه دیگر آبی بآن لب تشنگان وادی غم

و جگر سوختگان ورطه الم نرسید بلکه در آن گرمای شدید پیوسته تشنه بودند
تا ساغر شهادت نوشیدند و از دم شمشیرهای اعدا آن گروه کفار سیراب
گردیدند بنفسی شفاهًا ذابلاتٍ من الظماء و لم تحظ من ماء الفرات بقطرةٍ
جان و عالم بفدای لبهائیکه از شدة عطش خشکیده و کبود شده بود و قطره
از آب فرات بآن نرسید تا از دم شمشیر کوفیان سیراب گردید بنفسی عیونًا
غایراتٍ متواهًا الی الماء منها نظرة بعد نظرةٍ جان و روح من بفدای آن
چشمهای شریف که از شدت تشنگی بگودال افتاده بود و در کاسه سر فرو
رفته بود و هر ساعت گشوده می شد و بر آب فرات می افتاد و شربتی از آب بحر
نچشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب گردید بنفسی وجوهًا فی التراب تو
تعفرت بنفسی جسومًا بالعراء تعرت جان و روح من بفدای آن روهای منوره
که بر خاک مالیده شد و جان من بقربان آن بدنهای شریفه و جسدهای لطیفه
که برهنه بر زمین افتاده بنفسی رؤسًا عالیاتٍ علی القناة الی الشام تهدی
بالدفات الاسنة جان و روح من بفدای آن سرهای شریف که بر نیزها
بلند زده بودند و بشام بهدیه می بردند و بروایه پس حضرت فرستادند
نزد پسر سعد که می خواهم با تو سخنی چند بگویم در این شب بیا در میان دو
لشکر تا با هم تکلم کنیم در شب پس پسر سعد با بیست نفر از لشکر جدا شد و آنحضرت
نیز با بیست نفر بمیان میدان رفتند چون نزدیک بیکدیگر رسیدند آنحضرت

امر فرمودند اصحاب را عقب روند و نخود با عباس و علی اکبر پیش رفتند
و او نیز همراهان را دور کردند و با پسرش حفص و یک غلام باقی ماند
چون بیکدیگر رسیدند حضرت فرمود وَیلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی
الیه معادک اتقاتلنی و انا ابن من علمت وای بر تو از خدا نمی ترسی آیا
با من جنگ میکنی و میشناسی مرا و جدّ مرا ذر هؤلاء القوم و کن
معی فانه اقرب لک الی الله عز و جل این جماعت را بگذار و مرا یاری
کن که این موجب قرب و شرف تو در نزد خدا است آن ملعون گفت اخاف
ان یهدم داری میترسم خانه ام را خراب کنند حضرت فرمود من بنا میکنم
خانه تو را گفت میترسم مزرعه مرا بگیرند فرمود من بهتر از آن از مال
خودم در مدینه بتو میدهم و بروایتی گران مال خودم بغیغه را بتو میدهم
و آن چشمه عظیمی بود در حجاز که معاویه بر آن هزار هزار اشرفی می خرید
حضرت نقل فرمودند پس گفت لی عیالٌ و اخاف علیهم عیالم در کوفه است و از
پسر زیاد بر ایشان میترسم پس ساکت شد حضرت دیدند که نه چنان
شقاوت و خباثت در او طغیان کرده در دل شقاوت منزل او و موعظه
و نصیحت را مجال مداخلت نبوده باشد و قلب منکوس آن شقی نه چنان قسی
و سخت شده که تیشه وعظ و نصیحت را در آن احتمال تأثیر باشد حب
ریاست و امارت چنان چشم و گوشش را کور و کر کرده که قابل شنیدن هدایت

انّما و ارادت طریق حق و تحقیق نمی باشد مضمون صدق مشحون انّک لا
تهدی من احببت را منکر شده او را نفرین کردند که خدا تو را بر فراش
بکشد و تو را نیامرزد فوالله انّی لارجو ان لا تاکل من برّ العراق الا یسیرًا
امید وارم که گندم عراق را سیر نخوری آن ملعون از روی استهزاء گفت
انّ فی الشعیر کفایةً جو هم خوبست از معجزه آن بزرگوار بود که او را آزاری
عارض شد که نان گندم زهر مار نمیتوانست نماید تا بدرک واصل گردید
چون ابن سعد بخت برگشته بمقر خود برگشت نامه به پسر زیاد نوشت که خدا
آتش فتنه را خاموش نمود و امر امت را باصلاح آورد اینک حسین
راضی شده که برگردد بمکان خود و در گوشه بنشیند و مثل سایر مسلمین
باشد یا آنکه بیاید و با یزید بیعت کند و آنچه یزید رای داشته باشد عمل
نماید و این از برای تو و امت پیغمبر صلاح می باشد چون پسر زیاد نامه
را خواند گفت هذا الکتاب ناصح مشفق این نامه کسی است که نصیحت نماید علی نوبه
بکسی و خود ترسان باشد و بروایت شیخ مفید شمر ملعون حاضر بود
برخواست گفت آیا این را از او قبول میکنی و حال در زمین تو آمده
و جنگ تو مبتلا شده و اگر با تو بیعت نکند و دست خود را بدست
تو نگذارد و از چنگ تو بیرون رود از عهده او بر نخواهی آمد پس
باید سستی نکردی تا او و اصحابش بحکم فرمان تو در آیند فان عاقبت

فانت اولی بالعقوبة و ان عفوت کان ذلک لک پس اگر عقاب کردی
ایشان را تو سزاوار بعقاب کردن و اگر عفو کردی نیز با تو است ابن لعین
گفت نیکو رای است ولی تو باید بروی تو و این نامه را به پسر سعد
برسانی و بگو با او عرض کن بر حسین و اصحاب او داخل شدن در حکم من
را اگر قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد بنزد من بفرست و الا با
ایشان جنگ کن اگر کرد تو مطیع او باشی و الا گردن او را بزن و سرش
را بنزد من بفرست و تو امیر لشکر باشی و نامه به پسر سعد نوشت که من
تو را نفرستادم که دفع شر از او کنی و سلامت جوئی نمائی از برای او
و عذرخواه و شفیع او باشی انظر فان نزل حسین و اصحابه
علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الیّ سلمًا نظر کن که اگر حسین و ا
صحابش بحکم من در آمدن و تسلیم کردند ایشان را بنزد من بفرست
و ان ابوا فازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثّل بهم فانهم لذلک
مستحقون و اگر قبول نکردند پس هجوم آور بر ایشان و قتال کن
با ایشان تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و گوش و دماغ ایشان را ببر
باشی بدرستی که ایشان مستحق آن عقوبت هستند فان قتلت حسینًا
فاوطئ الخیل ظهره و صدره فانه عاتٍ ظلوم و چون حسین را کشتی اسب
بر سینه و پشت او بتاز زیرا که او مرد ستمکاری است که از حد خود بیرون

رفتند لعنة الله علیه وعلی کل امة عبید ان حسین بی که ظلم کرده بود وکه را بنا حق
کشته بود که او را ظالم وستمکار می کفتند آیا چه کرده بود که بایست بعد از کشتن او بر
نعل اسب خورد نمایند آه آه آیا چه کرده بودند که بایست دست و پا و کوش و
بینی ببرند آه صدور العلی امست بغصة کربلا ترضض القادیات
صدورها صدرنشینان محفل عظمت وعلو را در زمین کربلا بر
زمین انداختند وسینهای ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال سم
اسبان نمودند عطاشا نبل الشهید اوامها ومن حولها عبث قرانا
بحودها ایشان را با جکرهای خشکیده وکلوهای تشنه کشتند وآبی بجز
اقدم پیکان تیرهای دشمنان بایشان نرسید وحال انکه در نزدیکی
ایشان نهر فرات بود مملو از آب میکذشت وبالجمله دران نامه ان لعین بی
دین تهدید ووعید بانکار عنید کرده بود جون نامه بان رسید وبر مضمون
آن مطلع شد شمر ملعون کفت وای بر تو قبیح باد کرد تو نکذاشتی وامر ما را
کردی واکر امید بود که مصالحه بکند ورد بخدا که حسین هرکز تن در بیعت ندهد
وخود را ذلیل پس زیاد نمیکند آن ولد الزنا کفت آیا امر امیر خود را
قیام مینمائی یا نه اکر نمیکنی لشکر را بمن واکذار آن ملعون شقی کفت نه
وامی کذارم ترا سرکرده بیادکان باش وامر کرد که لشکر سوار شده روی
بسرادقات آن محدوم اهل سموات روانه کردند واین در عصر پنجشنبه
نهم

نهم محرم بود در انوقت سید الشهداء در برابر خیمه خود شمشیر خود را اصلاح
میکردند که ساعتی ایشانرا خواب ربود وسر را بر زانو کذارده در خواب رفته
بود خواهرش زینب خاتون صداهای وهو وصیحه لشکر را شنید مضطرب
شد بنزد برادر آمد کفت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت
ای جان برادر مکر نمیشنوی صدای دشمنان را وشیهه اسبان ایشان
را که نزدیک رسیده اند آنحضرت از خواب بیدار شده سر بر داشت
وفرمود در خواب دیدم در این ساعت جد بزرکوارم واو پدر وبرادر
جد وپدر ومادرم فاطمه را وبرادرم حسن را که بمن میکفتند یا حسین
انک رائح الینا عن قریب ای حسین تو در این نزدیکی بنزد ما خواهی
آمد واز محنت اباد دنیا بفضای عشرت انتمای عقبا خواهی
آمد واز مذلت دنیا خلاص خواهی شد جون خواهر دلسوخته این
را شنید طپانجه بر صورت خود زد وبی تابی مینمود وصیحه واویلا بر
ورد حضرت فرمود لا تشمتی القوم بنا یا اختاه اسکتی رحمک الله
خواهر ملاد باش دشمنان مار اشماتت در میاور خدا ترا رحمت
کند شیخ مفید میفرماید که برادر آنحضرت پیش آمد وعرض کرد یا اخی اتاک
القوم ای برادر لشکر رسید حضرت فرمود سوار شو برو وبپرس
که چه میخواهند وبچه جهت روی بما کرده اند حضرت عباس با بیست سوار

پیش آمده فرمود چه میخواهید وچه در نظر دارید کفتند ما مامور که
بشما عرض کنیم داخل شدن در حکم امیر را یا انکه باشما مقاتله کنیم فرمود صبر
کنید تا برادرم را مطلع نمایم پس حضرت عباس برکردید واشخاصی که
با او بودند ایستاده ان قوم را نصیحت وموعظه می کردند جون حضرت
عباس اراده آن اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود ان ا
ستطعت ان تؤخرهم الی غدوة وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی
لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد احب الصلوة له
وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر اکر میتوانی ا
یشانرا راضی کن که محاربه را بتاخیر اندازند که امشب دیکر را مشغول
دعا واستغفار بوده باشیم که خداوند جلیل میداند که من دوست میدا
رم نماز وتلاوة کلام الله را ودوست میدارم دعا واستغفار را پس
حضرت عباس رفت بنزد آن قوم بیحیای روسیاه وکفت حجت کوشه
پیغمبر امشب دیکر را از شما مهلت می خواهد وجنان میداند که امشب
آخر از عمر اوست میخواهد وداع نماید عبادت وبندکی الهی را در
بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد ملعون مضایقه در مهلة
می نمود که ناکاه لشکر شقاوت اثر شیی بخروشی در آمدند که اکر کافر
امشب از شما مهلت میخواست او را مهلت میدادید آخر این فرزند
پیغمبر

پیغمبر شما است یکشب مهلت از شما خواسته از برای بندکی خدا باو مضایقه
می کنید جون ابن سعد این حالت را مشاهده نمود امر کرد که ندا کنند که امشب
دیکر حسین واصحاب او را مهلت دادیم اکر اطاعت کردند ایشانرا
بنزد ابن زیاد میبریم والا دست از ایشان بر نخواهیم داشت پس لشکر
مخالف در همانجا فرود آمدند فانا لله وانا الیه راجعون

مجلس چهارم در بیان وقایع جان سوز وحکایت غم اندوز شب عاشوراء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء واعلی معارج الشهداء و
اختبرهم بصنوف الابتلاء وابتلاهم بجمیل السلوة والعزاء وعوضهم عن
الحیوة الفانیة والنعمة الدائیة حیوة باقیة ونعیما دائما بلا فناء ونفا
د ولا تحسبن الذین فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام
علی قدوة خیل الانبیاء ونخبة اهل الارض والسماء واسرته
البررة الاصفیاء وعترته النجباء السعداء خصوصا علی سبطه السعید
وولده الشهید جلیل المناقب فی البلاء والصابر فی البأساء والضراء
قتیل الظماء ومحروق الخباء مقطع الاعضاء ومحزوز الراس من
القفاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشیب من الدماء ابی
الشهداء واخی الشهداء وسید الشهداء وخامس اصحاب الکساء

اَبی عَبدِ اللهِ الحُسَینِ المَظلُومِ وَعَلیٰ اَهلِ بَیتِهِ النُّجَباءِ وَاَصحابِهِ
السُّعَداءِ الشُّهَداءِ وَالسّالِکینَ مَسالِکَ المَحَبَّةِ وَالوَفاءِ المُنتَقِبینَ اَعلیٰ مَدا
رِجِ اَربابِ الوُدِّ وَالوَلاءِ صَلوٰةً مُتَّصِلَةً دائِمَةً ما ظَهَرَ لِلقَمَرِ نُورٌ وَلِلشَّمسِ
ضِیاءٌ وَلَعنَةُ اللهِ عَلیٰ اَعدائِهِم الاَشقِیاءِ و بعد فقد قالَ اللهُ سُبحانَهُ
یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا اَنصارَ [اللهِ] کَما قالَ عیسَی بنُ مَریَمَ لِلحَوارِیّینَ مَن اَنصا
ری اِلَی اللهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ اَنصارُ اللهِ فَآمَنَت طائِفَةٌ مِن بَنی اِ
سرائیلَ وَکَفَرَت طائِفَةٌ فَاَیَّدنَا الَّذینَ آمَنُوا عَلیٰ عَدُوِّهِم فَاَصبَحُوا ظا
هِرینَ جناب اقدس الهی میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار
و یاوران خدا هم چنانچه عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یا
وران من بسوی خدا حواریون گفتند مائیم یاوران خدا پس طایفه از بنی
اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر شدند پس تایید کردیم مؤمنان
را بر دشمنی ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل
چون غالب است بر هر چیزی و هرگز او را احتیاج و عجزی عارض نمیشود
که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب
جلال و عظمتش خاضع و پست می باشد و هر صاحب قوتی و صاحب
قدرتی در جنب قدرت و قوتش ضعیف و حقیر میباشد و چگونه چنین
نیست و حال آنکه اوست موجد هر ذی قوت و خالق هر صاحب قدرتی
واوست

واوست بخشنده قوت و قدرت و مفیض هر خیر و برکت هزار هزار عا
لم را در آن واحد اگر خواهد موجود می نماید و اگر خواهد معدوم میکند
لا حول و لا قوة الا بالله له الحکم وله الامر پس از اینکه حقتعالی مؤمنان را
بسوی یاری خود خوانده و نسبت نصرت را بخود داده لابد است
از ارتکاب خلاف ظاهری و تجوزی پس مراد از نصرت خدا نصرت
کسانی است که اختصاص دارند باو یا نصرت دین و شریعت او است
که اختصاص از هر چیزی است نسبت باو و مرجع هر دو بسوی یکی است پس
بمقتضای آیه شریفه همه مؤمنان مامورند بنصرت دین الهی و
تایید شریعت و ملت او بلکه بر می آید از آیه که این مقتضای ایمان
و از لوازم آنست پس هر کسی بمقتضای این لازم است سعی در نصرت
دین و اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین
و فساد مفسدین و تخریف مبطلین و بدست و زبان و جنان و ارکان
کیف ما کان و همین گروه را پس که ایشان را در کتاب الهی گاهی بانصار الله
الله تفسیر فرموده و گاهی بجند الله و گاهی بحزب الله و هر یک از
انبیاء و اوصیاء و علما و شهداء و صلحا بیک نحوی نصرت دین
الهی نموده اند و می نمایند و یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که کمر
عداوت با خدا و رسول بسته اند و در مقام تخریب بنیان شریعت

او بر آمده جدال و قتال میکند و دفع شر ایشان از اسلام می نماید و یکی
بسنان زبان با دشمنان مجادله و مقاتله مینماید و بتیغ زبان و تیر بیان
تنهای معاندین را بر خاک و سر و روی ایشان را چاک نموده بر خاک هلاک
می اندازد و دیگری بامداد قلم و نثار شبهات مخالفان را دفع بلکه گو
دنهای کودن کشان را قطع نموده و بالجمله هر کسی بیک نحوی در اعزاز
دین الله و اعلای کلمة الله کوشش نموده خود را داخل حزب الله و
جند الله نموده اند تو را هم اگر همتی است دست و پائی بزن و خود را در
این طریقه منسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را مشرف بیاب
این شرف گردان اگر میتوانی بشمشیر و نیزه با دشمنان ایشان جهاد
کن که اگر کشته شوی شهید باشی و اگر بکشی سعید و اگر نتوانی
پس با سنان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار و اشرار
برآر و خود را در زمره علمای ابرار داخل دار تا در روز شمار در زمره سعید
باشی و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین الهی را
بدست و زبان و آرزو کن کاش من هم از یاوران دین الهی بودم و
سر در راه دوست میدادم تا از این نعمت عظمی و عطیه کبری
محروم نبودم که بهمین آرزو و با ایشان در ثواب شریک خواهی بود
چنانچه حضرت امام رضا ع به ریان بن شبیب فرموده اند یا بن
شبیب

شَبیب اِن سَرَّکَ اَن یَکُونَ لَکَ مِنَ الثَّوابِ مِثلُ ما لِمَنِ استُشهِدَ مَعَ
الحُسَینِ فَقُل مَتیٰ ما ذَکَرتَهُ یا لَیتَنی کُنتُ مَعَهُم فَاَفُوزَ فَوزاً عَظیماً
اگر میخواهی که از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین شهید
شدند پس هر گاه یاد کنی آنحضرت را بگو که کاش من هم با او بودم و
جان خود را نثار قدمش میکردم و برستگاری عظیم فایز میشدم
و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا صلعم وارد شده که کسی که از نصرت
و یاری ما عاجز باشد پس در نماز خود لعنت کند دشمنان ما را
خدا برساند آواز او را بجمیع ملائکه که از ثری تا عرش می باشند
و ایشان مساعدت مینمایند او را در لعن کردند پس مضاعف میکردا
نند لعن را و میگویند اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ عَبدِکَ هٰذَا الَّذی بَذَلَ
ما فی وُسعِهِ وَلَو قَدَرَ عَلیٰ اَکثَرَ مِن هٰذَا الفِعلِ خداوند صلوات
و رحمت فرستد بر این بنده ات که آنچه در وسع او بود بجا آورد
و اگر زیاده قدرت داشت بجا می آورد پس ندا از جانب الهی
می رسد که دعای شما را شنیده ام و مستجاب کردم و رحمت خود را
بر روح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم
بدانکه اول کسی که نصرت دین الهی نمود پیغمبر خدا بود که سبقت
گرفت بر همه بجاه خدیجه و بدست و زبان و دل و مال و جان در راه

خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها متحمل شد
با آنجناب ظلمهای بسیار بیحساب کردند که باحدی نکردند چنانچه
در حدیث هست که ما اُوذِیَ نبیٌّ مثل ما اُوذیتُ اذیت و ظلمی
که بمن کردند بهیچ پیغمبری نکردند و بر همه صبر کرد تا اینکه در همه
مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت و بعد از آن امیر المؤمنین ع
بود که در همه عمر جانفشانی نمود و بتیغ آتش بار دمار از روزگار
کفار بر آورده خرمن وجودشان را بشعلهٔ شمشیر خون ریز
بآتش زده دود از نهاد اهل کفر و عناد بر آورد و بتیشهٔ ستیزه
مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار کند اگر شمشیر او
نبود عمود اسلام نصب نمیگردید و اگر ضربتهای او نبود لوای
ایمان بر پا نشدی و بعد از آن فرزند مظلومش امام حسین ع بود که قدم
در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت الهی را برافراشت و بجان و مال
مجاهده نموده و چون خود را بی معین دید ذلت خود را بر نصرت دین
الهی مقدم داشت و با دشمنان مدارا نمود و با منافقان سازگاری
نمود زیرا که میدانست که اگر با این حال مجاهده نماید این معدود چند
که حق پرست می باشند هلاک خواهند شد و دین الهی بالمره معدوم
خواهد گردید و بساط حق پرستی یکمرتبه برچیده خواهد شد و نام

ونشان

ونشان حق برطرف خواهد شد و از اینجاست که در اخبار وارد شده
که صلحی که آنحضرت با معاویه کرد خیر او بیشتر بوده میباشد از آنچه
آفتاب بر او می تابد لکن چون اولیای کفر و ضلال اهل حق پرستان را
ضعیف دیدند فرصت غنیمت شمرده در صدد استحکام بنای کفر
و طغیان و تشیید بنیان اساس شیطان بر آمده مردم را بسیرهٔ جاهلیة
دعوت نمودند و بر طریقهٔ شیطانیت وا داشتند بعضی را ظلم و ستم
و دست و پا بریدن و حبس و تازیانه زدن و پارهٔ را بتخویف
و وعید قتل و نهب و برخی به تطمیع سیم و زر و بعضی را بامید
منصب و بزرگی از دین بیرون کرده از لبس احادیث موضوعه
بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگران را مذکور نموده و افترا
و دروغ باهل حق نسبت دادند دلهای خلق را از حق بری کرده محبة
شیخین و بنی امیه در سینهها راسخ کرد و بجای آن عداوت اهلبیت
در دلها کاشته کرد تا آنکه لعن و سب علی و فاطمه را از لوازم شمردند
و بعد از نمازها و در قنوتها و در خطبهها و بعد از اذان و غیر ذا
لک لعن میکردند حتی آنکه اگر فراموشی میکردند قضا میکردند چنا
نچه بعضی از علماء نقل کرده اند که خطیبی در مصر روزی فراموشی
کرد لعن بر حضرت امیر را بعد از فراغ از نماز در بین راه متذکر شده

آنرا قضا کرد و بجهت تبرک مسجدی در آنجا بنا کرد و آنرا مسجد
ذکر اسم گذاردند و اگر کسی را متهم میکردند بتشیع او را می کشتند معویه
نوشت باطراف بعمال خود و سفارش کرد که هر جا شیعی را گمان
برید یا کسی را که علی و فاطمه یا حسن یا حسین نام داشته باشد او را
بکشید بلکه اگر کسی را متهم بتشیع کنند او را بکشید تا آنکه چندین هزار
هزار را بتهمت کشتند و هر کس که شعری در هجو علی و فاطمه میگفت
یا در مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوایز عظیمه میداد
و اگر حدیثی در مذمت ایشان یا مدح دیگران نقل میکرد او را خلعتها
ی فاخره میداد و صاحب مناصب جلیله میگردانید در مکتب خانها
بمعلمین سفارش میکردند که طفلها را بعد از شهادتین لعن و سب
امیر المؤمنین بیاموزند و بالجمله ریشها در این عقیده باطله
سفید شد و طفلها با این طریقه باطله بار آمدند لعنت خدا بر دشمنان
امیر المؤمنین ع و طریقهٔ حق پرستی مستور گردید و شیوهٔ خدا پر
ستی مخفی شد سواد ظلم و کفر و فسق عالم را گرفت و اساس و بنیان
ضلالت مستحکم گردید آثار پیغمبری برطرف شد و اساس هدایت
مندرس گردید و اعلام هدایت منطمس گردید بجائی رسید که یهود
و نصاری زبان بطعن اهل اسلام گشودند و کفار از کردار خود راضی

شدند

شدند اهل اسلام را ارذل انام دانستند و سعی و کوشش که سالهای سال
پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال طریقهٔ کفر و جاهلیت نز
دیک شد که ضایع و بیفایده گردد و مردانگیها که امیر مؤمنان کردند
در همه عمر قریب باین شد که بی ثمر گردد چون امر بآنجا منتهی شد سید الشهداء
قدم نصرت در میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصهٔ جوانمردی
افراشت در نصرت دین الهی دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشت
سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و شمشیر رو نگردانید و از گروه گروه بیرحم
پروا نکرد جان شریف خود را در معرض بلا در آورده شمشیرها و نیزهای
دشمنان را بجان خرید تا آنکه سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و
سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و معموره گردانیدند و عیالش را بر شتر نشا
ندند و در مجالس عام احضار نمودند تا همه کس مطلع شدند چون این
امر امری بود که نمیتوانستند بر کسی مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند
همچنانچه اعمال شنیعه معویه را انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه مینمودند
که مجتهد است که خطا بر مجتهد جایز میباشد لکن کشتن جگر گوشه
پیغمبر را که همیشه پیغمبر میفرمود حُسَیْنٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْن توجیه نمیتوا
نست نمود و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانست کرد و این را از قبیل خطای
مجتهد نمیتوانست شمرد زیرا که همه اهل اسلام و غیر معلوم بود که [illegible] تا

و اطفال بیگناه را تقصیری نمی‌باشد و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا
بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد مردم متنبه شدند و در فکر
افتادند که کشتن ریحانهٔ پیغمبر ص یعنی چه و اگر تقصیری کرده بود و کشتند چرا
بدن شریفش را بخاک نسپردند و سر منورش را در بلاد گردانیدند و عیال
او را چرا اسیر کردند و اطفال او را چرا شهید [کردند] و علاوه بر اینها آثار غریبه
در عالم مشاهده شد که هرگز نشده بود یکی آسمان را خون بار و زمین را
بیقرار دیدند و یکجا آفتاب و ماه را تاریک یافتند و یکجا از هر طرف
نوحه جنیان را شنیدند و یکجا گریه وحشیان و مرغان را دیدند و بالجمله
چنان عالم را متغیر دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند لهذا
از هر طرف بر آن گروه لعین شوریدند دانستند که آنچه کرده اند و
میکنند باطل بوده اگر بر این طریقه بمانند هلاک میشوند تا آنکه بیخ
و ریشهٔ آن گروه را از جا بر کندند و بدعتهای ایشان را بر طرف کر
دند و اهل حق نفسی کشیدند و از هر گوشه سری بر آوردند و آثار
علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت شریک بودند در نصرت
دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار آنحضرت زیرا که
ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند و عیال بر داشتند و در
نصرت فرزند پیغمبر جان فشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزه‌ها

ی دشمنان

ی دشمنان سینه و بر نگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از حضرت
باقر ع روایت کرده که جناب سید الشهدا ع پیش از آنکه کشته شود با
صحاب خود فرمودند که رسول خدا ص بمن فرمود یا بنی انک ستساق
الی العراق ای فرزند زود باشد که ترا بکشند بسوی عراق و آن زمینی است
که مبتلا شده اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و انک تستشهد
بها و یستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس
الحدید و بدرستی که زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین
و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو که الم زخم شمشیر و نیزه را
نمی یابند و حرارت تیر و نیزه را نمی فهمند پس این آیه را خواندند
که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم هم چنانچه آتش بر ابرا
هیم سرد و سلام گردید آتش حرب را نیز بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت
خواهند کرد پس آنحضرت فرمود که بشارت باد شما را بخدا قسم اگر ایشا
ن ما را میکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا آری والله جان
فشانی کردند و در نصرت فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند دست
از زن و فرزند بر داشتند و با اینکه ایشان را امان میدادند بلکه
مال و جاه میدادند خود را در دریای بلا انداختند و در میان هزارا
هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با اینکه میدانستند که کشته

شدن چیزی نیست دست بر نداشتند بلی این رقم سعادت را بنام
اشخاصی نوشتند که دیده بصیرت ایشان بنور علم و یقین روشن
و این خلعت را بکسانی پوشیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن بلکه
مطمئن بود و اگر نه بسیار بودند که این منزلت عظمی و مرتبه علیا از
برای ایشان ممکن بود لکن محبت دنیا ایشان را باز داشت و خسران
در روز دنیا را اختیار کردند چنانچه شیخ نقل کرده که جماعتی از قبیله
بجیله و فزاره نقل کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه بر میگشتیم
و با حسین بن علی در منازل نزدیک بودیم و بهمراهی ایشان طی منازل
مینمودیم و هرگاه آنحضرت در جائی نزول و اجلال می فرمودند ما
در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بچیز
خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنحضرت آمده سلام کرد
و گفت بزهیر بن قین که ابی عبد الله ترا خواسته ما متوحش شدیم
و بتشویش افتادیم بنحوی که لقمه از دست ما افتاد پس زن او
دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر تو را میطلبد و تو
اجابت نمیکنی چون زهیر این را شنید برخواسته بنزد آنحضرت رفت
بعد از زمان قلیلی برگشت شادمان با رنگ شکفته پس امر کرد که خیمه
او را کندند و در میان خیمه‌های آنحضرت و اصحاب آنحضرت زدند

و اسباب

و اسباب و بارهای خود را نیز نقل نمود پس بزنش گفت من عازم شدم
بمصاحبت و نصرت حسین و جان خود را فدای او خواهم نمود نمیخواهم
بسبب من بتو بدی برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود آن زن برخوا
ست و گریه در آمد و گفت کمر خود را از برای یاری فرزند پیغمبر بستی
و مرا از جد خود جدا میکنی اسئلک ان تذکرنی فی القیمة عند جد الحسین
حاجت من بتو اینست که فردای قیامت در نزد پیغمبر مرا فراموش
نکنی پس او را طلاق داد و اسباب و اموالش را داد او را ببعضی از
اعمامش سپرد که بوطنش برساند همین بزرگوار بود که در روز
عاشورا در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا آورند با سعید بن
عبد الله حنفی در برابر سید الشهدا ایستادند و جان خود را نثار
آن جان جهانیان نمودند و هر نیزه و تیری که از مخالفان آمد بر
جان خود خریدند تا آن بزرگوار با اصحاب نماز را بطریق خوف
ادا کردند تا از کثرت جراحت سعید سعادتمند از پا در آمد و
بدرجه شهادت فایز گردید و اما زهیر [illegible]
بعد از بوسیدن زمین ادب و اجازت حرب بعزم جان نثاری
در رکاب آن سید عجم و عرب رجز خوانان بمیدان رفت و میگفت
انا زهیر و انا ابن قین اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا

أَحَدُ السِّبْطَيْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّكِيِّ يَا لَيْتَ نَفْسِي قُسِّمَتْ قِسْمَيْنِ
منم زهير پیر فرتوت که بشمشیر شما داد و دهم که از مولای خود حسین بدین سبکه
حسین یکی از فرزندان احمد مختار و از عترهٔ طاهرهٔ اتقیا و ابرار میباشد
ای کاش روحم بدو قسمت شده بود تا از دو طرف او دفع دشمنان میکردم
پس خود را بآن سیاه رو سیاه انداخت و صد و بیست نفر را کشت تا اینکه
او را بر زمین انداختند و شهید کردند حضرت باو خطاب کرده فرمود
خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشنده ترا لعن کند هم
چنانکه جماعتی را مسخ به خنزیر و میمون کرد لعنه یا جبال الامال وما
كُنْتُ أَدْرِي قَبْلَ هٰذَا أَنَّ الْجِبَالَ تَمِيلُ يَا أَسَفَاهُ تِبْيُومِ صِدَامِ
وَمَا هَا مِنَ الْخُطُوبِ فَلُولُ ای اندوه و تاسف بر آن کوههای حلم
و بزرگی که از جور زمان و جفای آن تیره روزان از پا در آمدند و
حسرت بر آن شجاعان نامدار که مثل شمشیر آتش بار بودند بجهة
سوختن خرمن عمر کفار از غلاف بیرون آمده بودند و از جور زمان
و صدمات دوران داخل در غلاف شدند و بر طرف کردیدند یا
يَا غُصُونًا مِنْ دَوْحَةِ الْمَجْدِ بِالطَّفِّ عَلَاهَا مِنَ الزَّمَانِ ذُبُولُ ای
شاخهای شجرهٔ مجد و بزرگی که از جفای روزکار در زمین کربلا
پژمرده و خشک شدند یا بحار العلم بالطف غادت فبکاها

التنزیل

التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ ایشان بحار علوم و معارف بودند که در زمین کربلا
فرو رفتند و بر طرف شدند و ظاهر و باطن آیات الهی را بکریه در آوردند
فَلِهٰذَا الْأَعْيُنُ وَإِنْ أَظْلَمَ الشَّرْعُ وَحَارَ الْمَعْقُولُ وَالْمَنْقُولُ پس عجبی
نیست که شرع بیغمبر تاریک و ظلمانی کردید و علوم معقول و منقول
در حیرت افتاد فَلْتَبْكِهِمْ عُيُونُ الْمَعَالِي وَلْتَبْكِهِمُ الْجِيَادُ الْأَصَائِلُ وَ
تَبْكِيهِمُ التِّلَاوَةُ وَالذِّكْرُ وَتَبْكِي التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ پس باید که بکرید
بر ایشان دیدهٔ کمالات و معالی و مرثیه کند بر ایشان لسان فخار و عوالی
و باید بکرید بر ایشان ذکر و تلاوت آیات و تسبیح و تهلیل و اذکار توحید
و خدا پرستی وَبِيَوْمِ النِّزَالِ تَبْكِيهِمُ الْخَيْلُ وَتَبْكِي سُمْرُ الْقَنَا وَالنُّصُولُ
وَبِيَوْمِ النَّوَالِ تَبْكِيهِمُ الْوَفْدُ وَتَبْكِي الْمَعْرُوفُ وَالتَّفْضِيلُ و سزاوار است
که در میدان جدال و روز قتال نیزه و تیر و اسب و شمشیر بکریند که
بهترین سواران معرکهٔ شجاعت را کشتند و در روز عطا و بخشش
و محتاجان کریه کنند که بهترین جوان مردان عرصهٔ جود و کرم را شهید
کردند بدانکه اصحاب کرام آنحضرت از بزرکان و علما و زهاد و عرفا
و عباد بودند و جمعی از ایشان از اکابر صحابه امیر المؤمنین و امام حسن
بودند و بعضی از ایشان در خدمت امیر المؤمنین در جهاد با کفار و
اشرار حاضر بلکه مردانکی ها از ایشان بظهور رسیده از اشخاص بودند

که بطمع مالی و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند دنیا را بحقیقت
شناختند و آنرا قابل اختیار بر رضای خدا ندانستند دلهای ایشان مملو
بود از ولایت امیر المؤمنین و فرزندش شیرینی دنیا را بدون محبت
ایشان تلخ میدانستند و راحت دنیا را بدون تابی ولایت مولای خود محنت
میدانستند مکر نشنیده که معاویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین ع
خواست که دوستان آنحضرت را از دوستی او بکرداند هر کسی را هدیه میفرستاد
و هر کسی را تحفه میداد که بوسیلهٔ هدایا و تحف باو میل شود ابو الا
سود دئلی را انواع حلواها فرستاد و در میان آن شهد مزعفر بود چون آنرا
نزد ابو الاسود آوردند او را دختری پنج ششی ساله بود دو سه پاره
از آن شهد در دست کرفت و در دهان کذارد ابو الاسود کفت ای دختر
مخور که این زهر است آن طفل کفت ای پدر شهد مزعفر چکونه زهر میباشد
کفت ای پدر نمیدانی که این را پسر هند فرستاده که ما را از محبت امیر المؤ
منین دور کرداند آن دختر ک آن شهد را بر حلق نبرده از دهن بینداخت
و کفت أَبِالْعَسَلِ الْمُصَفَّى يَا ابْنَ هِنْدٍ نَبِيعُ عَلَيْكَ إِيمَانًا وَدِينًا مَعَاذَ اللهِ
كَيْفَ يَكُونُ هٰذَا وَمَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ آیا پسر هند بفرستادن شهد
میخواهد ما را از دین و ایمان برکرداند معاذ الله غلط یا فتراست این
هرکز نخواهد بود که ما دست از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین الله

آب

آب و کل ایشان بولایت اهل بیت ع سرشته شده و لهذا اصحاب سید الشهدا ع
ترک جان نموده و دست از مال دنیا برداشتند و دست از یاری آنحضرت بر نداشتند و بال و عیال را وا گذاشتند
بلکه آرزو میکردند که هزار بار جان نثار قدم آن بزرکوار میکردیم کویا از کاش بار ها هزار مرتبه بکشتند و زنده میکردند
روز ازل خلعت بقامت ایشان بریده بودند و این رقم سعادت بنام این
ایشان نوشته بودند چنانچه روایت شده که اصحاب امیر المؤمنین ع
اصحاب آنحضرت را میشناختند و میدانستند که کی بشرف این سعادت
فایز خواهد شد بلکه ایشان خود نیز میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر
میداد چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهدا فرمود با
اصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ فِي
قَتْلِكُمْ یا قوم شهادت میدهم که مقدر و حتم شده است کشتن شما پس
از خدا بترسید و صبر کنید بلکه پیشی از این وقایع میدانستند و منتظر
آن بودند چنانچه شیخ کشی روایت کرده از فضل بن زبیر که کفت میثم
تمار که از اصحاب حیدر کرار بود بر اسبی سوار بود و میرفت که بار
خورد حبیب بن مظاهر و بیکدیکر رسیدند در جائیکه جمعی نشسته
بودند پس توقف کرده با یکدیکر مشغول بصحبت شدند حبیب فرمود
مردی میبینم شیخ اصلع ضخیم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد
دار الرزق که او را در محبت اهل بیت پیغمبر ص بردار میزنند و شکم

اورا در بالای دار میکردند پس میثم گفت اِنّی لَاَعرِفُ رَجُلاً اَحمَرَ لَهُ ضَفیرَتانِ
یَخرُجُ لِنُصرَةِ ابنِ بِنتِ نَبِیِّهِ وَیُقتَلُ وَیُجالُ بِرَاْسِهِ بِالکُوفَةِ من هم
میشناسم مرد سرخ رویی را که بیرون میرود بجهت یاری فرزند دختر
پیغمبر و او را میکشند و سر او را در کوفه میگردانند پس از یکدیگر جدا شدند
و اهل مجلس گفتند ما دروغ گوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز اهل مجلس بر
نخواسته بودند که رشید هجری رسید و سؤال کرد از ایشان پس
گفتند ایشان از هم جدا شدند در اینجا و چنین بیکدیگر گفتند رشید وچنین
گفت رَحِمَ اللهُ مِیثَماً خدا میثم را رحمت کند فراموش کرده بود که آن کسی که سر او را
می آورد عطای او را صد درهم زیاد از دیگران خواهند داد اهل جماعت
گفتند بخدا این دروغ گوتر از آن دو میباشد همان جماعت گفتند بخدا
قسم که زمان بسیاری نگذشت که دیدیم میثم تمار در در خانه عمرو بن حریث
بر دار زده بودند و حبیب بن مظاهر را با حسین بن علی کشته بودند و سر
او را بکوفه آورده بودند و حبیب از آن هفتاد نفر بود که در یاری حسین
در برابر کوههای آهن صبر کردند و در و بسوی نیزه ها میرفتند و در و از
شمشیرهای مخالفان رو نگردانیدند و بجماعت ایشان امان می
دادند و ایشان ابا میکردند و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در و وعده اموال دادند باید ه میکردند
نزد رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما زنده باشد بلی اینجا

در دوستی

در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت محبت و ولایت را نوشیده
بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که بمجرد دعوی و اسم میباشد نبود
و اگر نه در همه اوقات مدعی محبت بسیار می باشد چون پای امتحان در میان
آید وفاداران را قلیل یابی دوستی واقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر
دهند بنوشد و اگر در بلایش اندازند نخروشد صد هزار جام بلا و داغ
عنا نوش کند و ننالد دِلٌ عَمَدیّةٌ شِکایَتٌ زَعَمَ اَوْ نَکَنَدْ صاحب درد فغان
از الم او نکند قطب راوندی از سید الساجدین روایت کرده است که با
پدرم بودم در شبی که در روز آن شب او را کشتند باصحاب خود فرمودند
شب شما را در یافت آن را اسپر خود قرار دهید و بسلامت بیرون روید و
بدرستیکه اینقوم مرا میخواهند چون مرا کشتند بشما نمی پردازند و شما را
بحل مینمایم ایشان در جواب گفتند وَاللهِ لا یَکُونُ هذا اَبَداً بخدا سوگند
که هرگز نخواهد شد که دست از تو برداریم و خود را خلاص نمائیم
فرمودند همه شما کشته میشوید و کسی از شما بیرون نمیرود ایشان گفتند
اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی شَرَّفَنا بِالقَتلِ مَعَکَ حمد میکنیم خدائی را که ما را مخصوص
نمود بشرافت کشته شدن با تو فرمود اگر چنین است سر بالا کنید و به
بینید نظر کردند مقامات قرب و درجات عالیات جنان را دیدند
و آنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هذا اَمنیّکَ یا فلان

این بود که آن شوقمندان سینه به نیزه سپر میکردند و در و بشمشیر میرفتند تا
زودتر بمقام خود برسند آری دوستان چنین اند کشته شدن در راه دوست
شرف ایشان است و جان دادن در راه محبوب خود غایة مقصود ایشان
در مقام دوستیش گویند لَو تَقرِضُنی بِالمَقاریضِ مَا ازدَدتُ اِلّا حُبّاً
دانسته اند که بمقام قرب نمیرسند اِلّا بگذشتن از مال و عیال و منظور
نظر رحمت و رضوان نمیشوند اِلّا بگذشتن از جان حیات دو روزه را
بر داشتند زندگی جاوید خریدند اِنَّ اللهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنینَ اَنفُسَهُم
وَاَموالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ بلکه این وفاداران چنانچه از این حدیث شر
یف و غیر آن مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیادتی ایمان و از فرط
محبّت بود نه بطمع رضوان و امید حور و غلمان رضای رحمان و خوشنودی
پیغمبر را میخواستند نه باغ جنان و روضه و خیابان لَیسَ فی قَلبِنا اِلّا السُّرُورُ
با بهشت ما را شوقی نیست و آتش را هیچ باک نداریم ما را شادی
نیست مگر خوشنودی خداوند رحمان آری وَرِضوانٌ مِنَ اللهِ اَکبَرُ کی
بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد و کجا بود کسی که مانند ایشان
ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بر دارد مگر نشنیده که عابس بن
شبیب که یکی از آن سعادتمندان بود چون بمیدان رفت چون شجاعتش
مشهور بود ربیع بن تمیم او را شناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را

لیس [illegible]

می

می شناسم شیر شیران و شجاع شجاعان است مردم ترسیدند کسی بیرون
نرفت مدتی ایستاد دید کسی بجنگ او نمی آید فریاد زد اَلا رَجُلٌ اَلا رَجُلٌ
آیا مردی نیست آیا مردی نیست ابن سعد گفت سنگ بارانش کنید چون
این را دید دست زد و زره را از بر کند و خود را خود را از سر برداشت
و با تن برهنه خود را بر چندین هزار نفر زد و خود را در میان چندین هزار
نیزه و شمشیر انداخت جماعتی از ایشان را هلاک کرد آخر دورش را
گرفتند و او را از پا در آوردند و گوید راوی سر او را دیدم در دست
جمعی و باهم نزاع داشتند این میگفت من او را کشتم و آن میگفت من او را کشتم
تا رفتند نزد پسر سعد ملعون گفت این را یک نفر نکشته کسی را حدّ این
نبود که او را بکشد او را جماعت بسیار کشتند تَلَقَّی الرِّماحَ بِنَحرِهِ فَکَاَنَّما فی قَلبِهِ
عُودٌ مِنَ الرَّیحانِ وَیَری السُّیُوفَ وَصَوتَ وَقعِ حَدیدِها غِناً یُجَلّیها
عَلَیهِ غَوانی نیزه های دشمنان را بسینه میخریدند بنحوی که گویا طاقه ریحا
نی بود که بهدیه ایشان آورده بودند و شمشیرهای مخالفان را میدی
دند و بنحوی شایق بودند که گویا بعروسی میروند و گویا برق شمشیر
های ایشان شمع و چراغی است که بسوی عروس میرود و آواز قعقعه
سلاح ساز و نوازی است که بجهت عروسی ایشان میزنند کوشش کردند
و جان فشانی کردند تا ساغر اجل نوشیدند و در خون خود غلطیدند

و بر زمین افتادند آه آه فکم من اکبادٍ محروقةٍ بالظماء واجسادٍ مرمّلةٍ
بالدماء وکم من کریمٍ علی السنان وشریفٍ یسام الخسف والهوان
فوا اسفاه علی تلک الافواه الیابسة من الظماء والشیبات المخضوبة
من الدماء وواحزناه علی تلک الجثث العادیات والابدان المط
روحة فی الفلوات بنفسی نفوسًا اوردت موردَ الردی وما برّدت
بالماء منها کبودها روح وجان من بفدای آن نفوس قدسیه که از
ظلم ظالمان هلاک شدند وجگرهای ایشان شربت آبی خنک نکرد
بنفسی رؤوسًا سامیات علی القنا کمثل بدورٍ وافقتها سعودها
جان ومال من بفدای آن سرهای منوره مقدسه که بر نیزه ها زده بودند
مانند ماههای درخشان بنفسی نحورًا دامیات علی الثری لهم
تاریخ من جاری دماها صعیدها روح وجان من بفدای آن گردنها
بریده خون آلود که بر زمین افتاده بود وخون از آنها جاری بود و بجهة
امتزاج خون آنها با آن خاک آن خاک را خوشبو ومعطر گردانید محه
مخضبةً بالدم منها جباهها فیا طالما لله طال سجودها آن پیشا
نیهائیکه همیشه معبود وعبادت خداوند ودود بود آنها را بخون
آلوده نمودند بنفسی جسومًا ترکض الخیل فوقها کان لم یطل
من فوقهن صعودها روح وجان من بفدای آن جسدهای شریفه

که ایشان

که ایشان مخالف بر آنها می تاختند ودرهم بر دست وپای اسبان افتاده
بودند وحال آنکه همیشه بر فوق آنها جا داشته اند ملابسها ما بین
اغبر قاتم واحمر قانٍ قد کساه صدیدها بعوض جامه وکفن دو جامه
بر ایشان پوشیده شده یکی جامه خون که از جراحتها حاصل و دیگری بر
بدنهای چاک پوشیده شده تجرّ علیه الناشرات ذیولها وحا
سرها وحتی القفار وآسودها بادها بر آن بدنها دامن کشان میوزید
و وحشیان صحرا پاسبان ایشان بود بنفسی نساءً کانت الشمس لا
تری لهن وجوهًا ثم تدمی خدودها جان وروح من بفدای
آن زنان مخدره که آفتاب روی ایشان را ندیده وهمیشه در پس
پرده عصمت بودند پس از طپانچه ظالمان وجود مخالفان رو
یهای ایشان خون آلوده گردید لهن مقالید السیاط مقانعُ
واما قیود القوم فهی عقودها آه آه تازیانه دشمنان که بر
پشت ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان وبند وزنجیر که گردن
ودست وپای آن اسیران کرده بودند بمنزله قلاده ودست بند
ایشان بود فمن مبلغ بنت النبی بناتها تسبّ وتسبی ثم تلطم
خدودها کیست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را اسیر
کردند وایشان وجد وپدر ایشان را سب کردند بجاذب اعداها

یکی جامهٔ غبار و خاک که بر بدن بارها بر آن بدنهای پاک پوشیده شده

السور حواسرًا یرق لها من ظالمیها حقودها کجاست فاطمه
تا به بیند دختران خود را که دشمنان چادر ومقنعه از سر ایشان می کشند
وایشان چنان می نالند که دل دشمنان بر ایشان می سوزد وان بنیها
للسیوف ضیافة علی رغمها فوق الرغام رقودها کجاست که ببیند
هر دختر پیغمبر را که پسران او را بشمشیرهای بران میزبانی کردند
و بر روی خاک خوابگاه ایشان قرار دادند ورؤسهم فوق الرماح منا
لةً بایدی بنی صخر بن حرب تمیدها وسرهای ایشان بر نیزهها
اولاد حرب وبنی امیه میباشد وان ابنها السجاد یقتاد صاغرًا
حقیرًا اسیرًا اثخنته قیودها وفرزند او سید الساجدین را در
بند کرده بحقارت میکشند وبدنش را مجروح کرده اند اگرچه آن سعا
دتمندان دست از جان برداشتند لکن بملک جاودان رسیدند وسعا
دت دو جهان را دریافتند وبعشرت خانه قدس شتافتند خود را داخل
در حزب الله وجند الله وانصار الله نمودند ومحسود ومغبوط همه شهیدان
شدند وتا قیامت مخاطب بابی انتم وامی از مؤمنان گردیدند و
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اما کمالی که هر کسی پا در این
میدان تواند گذارد یا دم از این معنی تواند زد مدعی این معنی
بسیار اما خبر دعوی کاذب شاهدی بر آن نیست کسانیکه در جستجوی

این

این حدیث بگفت گوئی قایل نعش شوند بر ساحل این بحر خشک لب خواهند
رحمه بسیار بودند همه هان سلک محبت که بعد از استشمام رایحه بلا
که از لوازم محبت وولا می باشد لیمیز الله الخبیث من الطیب
هر یک راه بیوفائی را پیش گرفته از یمین ویسار متفرق شدند چنانچه
احوال شب عاشورا وایما کرد رفقای ابنا چنانچه در تفسیر
امام حسن عسکری از آنحضرت روایت شده که چون در معرض امتحان
بر آمدند کسانیکه با آنحضرت بودند آنحضرت بلشکر خود فرمودند
بیعت را از شما برداشتم شما بقبایل خود ووطن خود برگردید زیرا
که شما تاب مقاومت با این گروه بسیار ندارید وایشان را مقصودی
بغیر از من نیست فدعونی والقوم فان الله یعیننی ولا یخلینی
من حسن نظره کعاداته فی اسلافنا الطیبین ای اصحاب ایشان
را میخواهند مرا با این قوم بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود
ومرا از نظر رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه اجداد وآبای
مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت از او جدا شدند ومتفرق گردیدند
واقربا وخویشان ونزدیکان او دست از او برنداشتند وگفتند ما از
تو دست برنمیداریم حزن تو حزن ماست ومصیبت تو مصیبت ماست
ما بخدا تقرب میجوئیم ببودن در خدمت تو پس آنحضرت فرمود اگر

بر خود قرار دادیم آنچه را من بر خود قرار دادم پس بدانید که خداوند جلیل
منازل عالیه را میبخشد به بندگان خود بجهت متحمل شدن ناملایمات
روزگار اگرچه بمن و بدران و دختکان من که من آخر ایشانم مخصوص
فرموده از کرامات خود و منزلت بما عطا فرموده که متحمل شدن مکروهات
دنیا بر ما سهل و آسان می باشد لکن از برای شما نیز بهره
از آن کرامات میباشد واعلموا ان الدنیا حلوها و مرها حلم والانتباه فی الاخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا همه در خواب است و بیداری
در آخرت و مؤید این حدیث حدیثی است که از کتاب نور العین
نقل شده از سکینه دختر سید الشهدا که در شب ماه تابی بود در میان
خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا
که مطلع شوند خواهران و سایر زنانیکه مطلع نشدند هیچ نگفتم پس
از خیمه بیرون آمدم و در تک گواهی خبر عنداد و در راه پا بر دامن خود
میزدم و می افتادم و بر میخواستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم در
نشسته و اصحابش در دور او می باشند و پس شنیدم که پدرم میگفت
با ایشان که شما آمدید با من بجهت آنکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان حال می باید که شیطان
بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند والان لم یکن لهم مقصد

سوی قتلی و قتل من یجاهد بین یدی و سبی حرمی بعد سلبهم حال
بدانید که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن من و یاوران من و اسیر
کردن زنان من و غارت کردن ایشان و من میترسم که شما ندانید یا دانید
و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر کس کاره باشد
در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب پرده ایست و کسی بکسی نگاه
و کسی که ما را یاری کند بجان خود با ما خواهد بود در درجات عالیه
جنان و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داده که ولدی الحسین یقتل
بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی و نصر
ولده القائم و فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد
غریب و بیکس و تشنه پس کسی که او را یاری کند بتحقیق مرا یاری کرده
و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبانش ما را یاری کند
در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه خاتون میگوید والله ما
اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرین بخداکه هنوز
کلام آنجناب تمام نشده بود که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا با آن
سید دو سرا همراهی داشتند طریق بیوفائی را پیشه کرده در وادی ضلالت
منسلک شده دسته دسته در آن بیابان متفرق شدند و کسی با آن غریب
بیابان ابتلا نماند گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد بودند

نقل کرده اند که چهل دو هزار کس همراه حضرت بودند که وارد بر زمین کربلا
شدند همه رفتند مگر هفتاد و دو نفر پدر بزرگوارم را دیدم که دیدیم که سر
بزانو انداخته در حزن و اندوه بود چون این را دیدم گریه در گلویم
گره کرده اما خود را حفظ کردم و رو بآسمان کرده گفتم اللهم انهم
خذلونا فاخذلهم خدایا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشان را وا
گذار و دعای ایشان را اجابت منما و در زمین مسکنی بجهت ایشان
قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کن و از شفاعت جد ما ایشان را بی
نصیب گردان میگوید برگشتم بخیمه و اشک از دیده هایم میریخت
عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قصه را از برایش
نقل کردم چون این را شنید نالد و اجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه
و اقلت ناصراه برادر دو میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاصی
خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک
کنند زنان ناله و گریه را جمع شده شروع بگریه کردند صدای گریه
از خیمه بلند شد پدرم شنید صدای گریه زنان را بر خواست و بسوی
خیمه آمد پا در دامن زنان و اشک ریزان چون بخیمه آمد گفت این
صدای گریه چیست عمه ام پیش آمد که ای برادر ما را بمدینه برگردان
فرمود چگونه میتوانم با این کثرت دشمنان گفت اجل ذکرهم محل

احوال شب عاشورا با انصار خود

جدک و ابیک و امک و اخیک حلالت جد و پدر و مادر و برادر خود را
بیان کن شاید تو را بشناسند فرمود ذکرتهم فلم یذکروا و وعظتهم فلم
یتعظوا و لم یسمعوا قولی گفتم بایشان گوش نکردند موعظه کردم نشد
پذیرفتند و گوش بسخن من ندادند و ایشان بجز کشتن من چیزی در نظر
ندارند و لابد ان ترونی علی الثری جدیلا آه آه چاره نیست مگر
اینکه مرا بر خاک افتاده به بینید و لکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و
این را جد شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی میسپارم
که همراه بوده بدر دکسی آمرا نمیتوانند پوشید شیخ مفید رضی الله
عنه و سید بن طاوس ره روایت کرده است که چون شب نزدیک شد
آنحضرت اصحاب کرام خود را جمع فرمودند سید الساجدین علی بن
الحسین ع فرمودند که من بیمار بودم لکن خود را بنزدیکی ایشان
رسانیدم تا بشنوم که آن در مانده وادی بلا و سردار اهل ابتلا با
اصحاب خود چگونه طریق سخن مسلوک می فرماید شنیدم که پدر
بزرگوارم افتتاح سخن را بحمد و ثنای ملک معبود فرموده طریق
شکر گذاری حق و دود را پیموده فرمود اما بعد فانی لا اعلم
اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدرستیکه من اصحابی

بهشت و با وفاتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیتی را نیکوتر و وصل
کننده‌تر از اهل بیت خود نمیدانم پس خدا شما را جزای خیر دهد آگاه
باشید که یک روز دیگر زیاده از عمر ما نمانده من امشب شما را مرخص کردم
و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و بر شما حرجی نمیباشد اینک ظلمت
شب عالم را گرفته آن را غنیمت دانسته و هر یک بطرفی متفرق شوید ولیأ
خذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی وتفرقوا فی سواد هذا اللیل
وذرونی وهؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست
یکی از اهل بیت مظلوم مرا بگیرید و در این ظلمت بروید و مرا بگذارید
با این گروه ستمکار که ایشان همه از برای کشتن من جمع شده‌اند غیر مرا
نمیخواهند پس برادران و فرزندانش و برادرزادگانش و اولاد عبدالله
بن جعفر که خواهرزاده آنحضرت بودند زبان معذرت گشودند ابتدا
جناب عباس بسخن درآمده و دیگران متابعت او کرده با آنجناب عرض
کردند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا دست
از یاری تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد
از تو زنده باشیم زندگی دنیا بی تو بکار نمی‌آید پس آنحضرت فرمود یا
بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت
لکم ای اولاد عقیل شهادت مسلم شما را بس است شما برگردید من شما را

اذن

اذن میدهم پس ایشان در جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبدالله بن
مسلم در جواب گفت آیا مردم چگویند که ما بزرگ و آقای خود را و بنی عم
خود را که بهترین بنی اعمام اند واگذاریم تیری با ایشان نینداختیم و نیزه
و شمشیری بکار نبردیم و ندانیم ایشان را چه بر سر آمد بخدا هرگز چنین
نکنیم ولیکن جان خود را و مال خود را و عیال خود را فدای تو خواهیم کرد
تا هرچه بر سر تو آید بر سر ما نیز آید فقبح الله العیش بعدک پس مسلم بن
عوسجه برخواست و گفت انحن نخلیک وننصرف عنک وقد احا
ط بک هذا العدو آیا ما دست از تو برداریم و برویم و ترا در میان
این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا سوگند خدا مرا بر این حال نه بیند
بخدا قسم دست بر نمیداریم از تو تا نیزه خود را در سینه دشمنان تو فرو
نبریم و تا قائمه شمشیر بدست من است با دشمنان تو جنگ میکنم و
اگر سلاحی نیابم هر اینه بخدا سوگند که با سنگ صحرا با ایشان جهاد
خواهم کرد تا خداوند جلیل داند که حفظ الغیب پیغمبر او را کردیم و از
تو جدا نمیشوم تا جان را در برابر تو فدا کنم پس سعد بن عبدالله
حنفی برخواست و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و ترا نمیگذاریم
تا خدا داند که وصیت پیغمبرش را محافظت کرده‌ایم اما والله لو
علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق حیا ثم احیی ثم اذری یفعل ذلک

بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانیم کشته میشویم و زنده میشویم پس مرا
میسوزند و خاکستر مرا باد میدهند تا هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشویم
فکیف وانما هی قتلة واحدة پس چگونه دست بر میداریم و حال آنکه
یک کشتن بیشتر نیست و بعد از آن سعادتیست که منقضی نمیشود پس ز
هیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشته
شدن در راه ترا بر بقای ابدی اختیار میکنیم چگونه دست از تو برداریم
و حال آنکه زندگی چند روزی بیشتر نیست والله یا بن رسول الله
انی لوددت انی قد قتلت ثم نشرت الف مرة وان الله یدفع
بذلک القتل عنک وعن هؤلاء الفتیة من اخوتک واهل بیتک
بخدا قسم دوست میدارم که من کشته شوم و زنده شوم باز کشته
شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید با این از تو و اهل بیت
تو ظلم و قتل را پس بریر بن خضیر همدانی برخواست و گفت یا بن
رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم
و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت در قیامت شفیع ما باشد
و بالجمله هر یک از سعادتمندان بامثال این سخنان صدق و دو
ستی خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس بمحمد بن بشیر حضرمی
در آن حال خبری رسیده بود که پسر او را در یکی از ثغرهای روم اسیر کرده‌اند

واظهار

احوال شب عاشورا

و اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم که او را اسیر کنند و من زنده باشم
سید الشهداء این را شنید فرمودند خدا ترا رحمت کند بیعت را از گردن
تو برداشتم برو و فرزند خود را افکاک کن و از دست کفار او را رها نما
آن سعادتمند گفت اکلتنی السباع حیا ان فارقتک درنده‌ها مرا در
زندگی پاره پاره کنند اگر دست از تو بردارم پس آنحضرت پنج جامه‌های
قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت و فرمود که به پسر خود
بده که برادر خود را افکاک نماید و بچند روایت چون آن سید انس و
جان قوت ایمان و یقین آن سعادتمندان که از همه عالمیان ممتاز بودند
مشاهده فرمود منازل ایشان بایشان نشان داد شوق و ذوق
ایشان بجوش شدن باده شهادت از جام سعادت زیاده گردید
و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین ع در آن شب امر فرمود
که خیمه‌های حرم محترم را نزدیک یکدیگر بزنند و طنابهای آنها را از
یکدیگر بیرون بردند تا راه تردد مسدود گردد و بر دور آنها خند
قی حفر نموده از هیزم پر کنند و امر فرمود فرزند مظلومش علی اکبر را
که با جمعی رفته مشکی چند آب بیاورند آن والا مقام با بیست سوار و
بیست پیاده رفتند و بانهایت خوف مشکی چند آب آوردند حضرت
فرمود از این آب بیاشامید که این آخر توشه شما است از دنیا و غسل

کشید و جامهای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود آه آه چگویم آن
جامهای که پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار نموده بودند در
روز عاشورا با اینکه از ضرب نیزه و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره
شده بود و بخون و خاک اغشته شده بود انها را از آن شهیدان
مضایقه کردند و از ایشان کنده آن ابدان لطیفه و اجساد شریفه را
عریان و برهنه بر روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب
پژمرده گردیده بابی الجسوم العاریات علی الثری ما سترها الا
مثار غبار و پدر و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که بر ز
مین افتاده بودند و ساتری بنود انها را الا غبار و خاک بابی
الجسوم الضایعات وحیدة ما انسها الا وحوش قفار پدر
و مادرم فدای آن بدنهای شریفه که انها را ضایع گذارده بودند
و انیسی بنود ایشان را مگر وحشیان صحرا آه در آن شب اصحاب
آنحضرت همگی در خیمه های خود مشغول عبادت بودند صدای
عبادت و تلاوة از لشکر سعادت ظفر آن سرور بلند شد مثل صدای
مگس عسل از لشکر مخالف متنبه شدن که چگونه ما با این گروه جنگ
میکنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف بلشکر
آنحضرت ملحق شدن و سعادت ملازمت آنحضرت را اختیار کردند

وآنحضرت در خیمه خود رفته مستغرق دریای عبادت گردید گاهی در
رکوع و سجود و گاهی در مناجات با معبود گاهی در تضرع و دعا
و در تلاوت و بکاء گاهی در تهیه اسباب حرب بود و گاهی در غم خوا
ری اطفال و عیال اهلبیت آنحضرت و زنان و دختران و خواهران
از اضطراب و تشویش نمی آسودند گاهی بر غریبی و مظلومی آقای
خود میگریستند و گاهی در فکر حالت اسیری و دستگیری خود بودند
شبی بر ایشان گذاشت که بر کسی نگذاشت لا اقمرت لیلة صادت
صبیحتها لهم وذ آل رسول الله فی خسف خدا نورانی نکند شبی را
که در روز آن ماههای فلک عصمت و جلالت منخسف و بی نور
شدند لا اشرقت شمس یوم طار فی عده شموس آل رسول
الله فی کسف خدا روشنی ندهد آفتاب روزی را که در صبح آن آ
فتابهای فلک رفعت و جلالت از ضرب نیزه و شمشیر مخا
لفان بر زمین افتاده منکسف و بی نور گردیدند سید الساجدین
میفرماید در آنشب مرض برمن مستولی بود عمه ام زینب
خاتون به پرستاری من مشغول بود پدرم در خیمه دیگر بود و در
نزد آنحضرت بود غلامی از آزاد کردهای ابوذر وآنحضرت شمشیر
خود را در دست داشت و آنرا اصلاح مینمود و در مقام تأسف

و ناامیدی از دنیای غدار و شوق لقای پروردگار جبار این اشعار
میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل
من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر
الی الجلیل وکل حی سالک سبیلی یعنی ای روزگار ناپایدار
اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست و یار چه بسیار صاحب
و یار در هر شهر و دیار که بقتل آوردی و از هیچکس ببدل راضی
نمیشوی و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی
را لابد است از سلوک طریقی که من آنرا سلوک مینمایم و آنرا دو مرتبه
یا سه مرتبه تکرار نمود تا یافتم مراد آن بزرگوار را و یافتم که
یقین کرده است بمرگ خود و از زندگانی دنیا مایوس شده پس
گریه بر من زور آور شد و گلویم را گره کرد و لکن خود را نگاه
داری میکردم که مبادا زنان و دختران بی تابی کنند و لکن دانستم
که بلا نازل شده اما عمه ام زینب خاتون این را شنید و زنان
را جزع و اضطرابی میباشد و بیتاب شد و برجست و پا برهنه
از اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمه آن مظلوم رسید
و شیون برآورد و گفت وا ثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة
الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضی

وثمال الباقی کاش مرده بودم و اینحالت را در تو نمی دیدم پدر
و مادرم و برادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان و پشت و پناه باز
ماندگان آنحضرت نظر باو کرد و دیدهای حق بینش پر از اشک شد و
گفت یا اخیة لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر نیک اختر حلم و بردباری
پیشه کن و شیطان را بر خود راه مده که ترا از حضار حلم و صبر بیرون کند
و در وادی جزع و اضطراب اندازد لو ترک القطا لنام اگر مرا میگذاشتند
خود را بمهلکه نمی افکندم زینب خاتون گفت افتغصب نفسک اغتصابا
فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی ای برادر و تعدی باین بلا مبتلا
شده و راه چاره از تو منقطع شده و نزدیک شربت ناگوار مرگ را
بنوشی این بر من سخت تر و دل را از همه بیشتر مجروح میگرداند پس
طپانچه بر روی خود زد و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش
بر زمین افتاد آنحضرت بر سر بالین آن دلسوخته وادی الم آمد و آبی بر
رخسار او زد بهوش آمد گفت یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله
واعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون ای خواهر نیک
سیر از خدا بترس و بقضای خدا راضی شو و بدان که همه اهل زمین
شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل آسمانها باقی نمیمانند و بجز ذات
مقدس الهی همه چیز در معرض زوال و فناست پدر و مادر و برادرم همه

از من بهتر بودند وشهید شدند ورسول خدا که اشرف خلایق
بود از دنیا رفت واو را از این قبیل بسیاری مواعظ فرمود وتسلی داد
پس فرمود ای خواهر تو را قسم میدهم بحق خودم که چون مرا کشتند صورت
خود را مخراش وجامه چاک مکن وواویلاه ووا ثبوراه مگو واز این قبیل
وصایا فرمود پس او را آورد تا نزد من نشانید ورفت بسوی اصحاب
خود وایشان را امری چند کرد وبرفت در جای خود واز بعضی از اخبار
مستفاد میشود که آنجناب در آن شب چشمهای مبارک را بخواب نرفت
بلکه پیوسته مشغول بتضرع ودعا ونماز واستغفار وعبادت خداوند
جبار بود وهمچنین اصحاب آنحضرت نیز خواب نکردند گاهی مظلومی
آنحضرت واهل بیت آنحضرت را میدیدند وراه چاره را مسدود ودنیا
در غم واندوه بودند وگاهی شوق لقای پروردگار وذوق مقامات
ابرار را در نظر می آوردند وبی آرام میشدند بلی در وقت سحر آن
سرکرده سالکان طریق حق پرستی را لحظه خواب ربود وآشفته
از خواب بیدار شد وگفت میدانید چه در خواب دیدم گفتند بیان
کن خواب خود را یابن رسول الله فرمود رایت کان کلابا قد شدت
علی لتنهشنی در خواب دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله میکر
دند که مرا پاره پاره کنند وفیها کلب ابقع رایته اشدها علی

ودرآن

ودرآن میانه سگ ابلقی بود که از همه شدتش بیشتر ودر جهت هلاک من
سعیش زیاده تر بود وگمان دارم که از این قوم آنکه مرا شهید میکند
ابلقی باشد بعد از آن دیدم جد کبارم رسول مختار را با فوجی از
ارواح مقدسه بنزد من آمدند وجد بزرگوارم بمن فرمود یا بنی
انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل السموات واهل الصفیح
الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجل ولا تؤخر ای
فرزند مظلوم من توئی شهید آل محمد اهل آسمانها ومتوطنان
عالم بالا را بشارت بآمدن روح مقدس تو داده شد وهمه منتظر تو میبا
شند تعجیل نما تا امشب را در نزد ما باشی وبشراب طهور افطار نمائی
واز عطش وتشنگی وارهی ای نور دیده اینک ملکی وشیشه سبزی
با خود آورده تا خون تو را که از نوک سنان وشمشیر مخالفان بزمین
میریزند ضبط نماید وبملأ اعلا ببرد اینست خواب من وقد ازف
الامر واقترب الرحیل من هذه الدنیا لاشک فی ذالک وکار
من بآخر رسیده وزمان کوچ از این عالم ربت سرا نزدیک رسیده
وتشکیکی در آن نمیباشد آه چون این حکایت اصحاب آنحضرت شنیدند
نمیدانم چه برایشان روی داد وچه حال برایشان عارض گردید آه اللیلة
الحشر لا بل للیل عاشوراء انفصة الصدور لا بل نفث مصدورا

آیا این شب شب قیامتست که این غم آشوب وغوغا برپاست واین غلغله وولوله
برجاست نه شب قیامت نیست بلکه شب عاشوراست که در روز آن بد
نهای مقربان بارگاه الله را بی سر میکنند ورنگ آسمان وزمین را از پا
در میآورند ودختران فاطمه را برهنه مینمایند آیا این نفخ صور
اسرافیل است که زلزله در عالم امکان وشورش در کون ومکان انداخته
نه نفخ صور نیست بلکه نالههای غریبان کربلاء وآههای اسیران رنج
وعناست که آسمان وزمین را متزلزل وعالمیان را مضطرب نموده
لیل به خسفت بدر الهدی اسفاه واصبح الدین فیه کاسف ا
لنور امشب شبی است که بدر فلک هدایت منخسف وبی نور گشته
ودین پیغمبر در آن تاریک وبی نور شده یوم به ذهبت ابناء فاطمة
لتبتین ما بین مقتول ومأسورا امشب شبی است که در روز آن
اولاد فاطمه را بدو قسمت بعضی را طعمه شمشیر آبدار وبعضی را
مثل کنیزان اسیر کرده شتر سوار نمودند فای دمع علیهم غیر
منهمل وای قلب علیهم غیر مفطور نمیدانم کدام دیده است
که بر ایشان نمیگرید وکدام دلست که از این غصه نمیشکافد یا وقعة
الطف خلدت القلوب اسی کانما کل یوم عاشوراء ای وا
قعه کربلا چنان غمی در دل گذاشتی که گویا همه ایام مرا ایام مصیبت

وزمان

وزمان محنت قرار دادی یا وقعة الطف هل تدرین ای فتی او
قعت فیه رهن تعقبی او تعقبین ای واقعه کربلا آیا میدانی که چگونه عا
لمقامی را پاره پاره وبخاک وخون آغشته نمودی هذا الحسین
قتیلا رهن مصرعه یبکی له کل تهلیل وتکبیر اینک ریحانه ر
سول خدا وجگر گوشه بتول است که او را بر زمین انداختند که هر تکبیر و
تهلیل بر او میگریند فانا لله وانا الیه راجعون [illegible]
[illegible] وانجام مجلس نمودن [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
اتانا من رحمته کفلین وانعم علینا من نعمته قسمین عظیمین
والصلوة والسلام علی کاشف اسرار رب العالمین المقصود بایجاد
الثقلین المخصوص بمقام قاب قوسین محمد ص سید الکونین وا
لشفیع المطاع فی الدارین وعلی اهل بیته المصطفین واوصیائه
المجتبین ولا سیما علی قرة عینیه ونور بصریه الشهید الم
المقتول المقطوع الودجین محزوز الوریدین المعفر الخدین
الخضیب الجبینین المقروع الشفتین مقطوع الکفین اسیر الفرقتین
غریب العراقین المبعد عن الحرمین الظمآن لدی النهرین ابن
الاذن والعین والفضة ابن الذهبین والکوکبین القمرین

وَالمَرْجَانِ الخَارِجِ مِنَ البَحْرَيْنِ مَوْلَانَا اَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ وَلَعْنَةُ اللهِ
عَلَى قَاتِلِيهِ وَظَالِمِيهِ لَعْنَةً مُسْتَمِرَّةً مَا اسْتَضَاءَ النُّورُ مِنَ الكَوْكَبَيْنِ
وَمَا اسْتَقَامَ نِظَامُ العَالَمِينَ وبعد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ
وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا
تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای کروهی که ایمان بخدا
آورده اید تقوی و پرهیزکاری از معاصی الهی را پیشه نمایند
و ایمان آورید برسول او که او عطا میناید بشما خدا دو نصیب از
رحمت خود را و قرار میدهد بجهت شما نوری که بآن راه راست را یا
بید در ظلمات و می بخشد شما را و خدا آمرزنده و رحم کننده است بدانکه
کفیل خط او فرد نصیب اعظم را کویند و مراد باین دو نصیب بزرک
از رحمت نعمت دنیا و آخرت میتواند بود چنانچه بعضی از مفسرین تفسیر
کرده اند و علی ابن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق علیهما السلام
بروایت کرده اند حضرت کفلین را حسنین علیهما السلام
تفسیر فرموده اند و نور دیکه بآن در ظلمات بجهت یافتن راه نجات
قرار داده با ائمه هدی تفسیر فرموده اند و در روایت دیکر نور
بعلی ع تفسیر کرده اند آری ایشانند انوار مقدسه الهی که عالم را
بنور خود روشن کردند و سبیل نجات را از طرق ضلالت و شبهات
امتیاز دادن طریق معرفت را واضح و شیوه بندکی و خدا پرستی را

یعنی ظاهر ساختند و در میان مردم رواج دادند

هویدا

هویدا و رواج فرمودند هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از مشایل معا
رف ایشان روشن کرد و هر کس لوای بندکی افراشت از بیانات ان
ایشانند سفینه های نجات بور شموس فلک خلافت و بدور سماء هدایت
و نجوم شبستان رسالت و مراکز دوایر امامت و مصباح فلاح امة
ایشانند لجج غامره ربانی و حجج قاطعه سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان
باسط بسط علم و ایقان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار معادن
حکمت و ساکن برکت منار تقوی و محافل هدی اخیار الدهر
و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد و مصابیح الظلام
و مفاتیح الکلام و دعائم الاسلام نهنک دریای معرفت الهی و وا
قف اسرار کماهی اسود عرین فتوت و جواهر معادن مروت ائمة
مِنَ اللهِ يَهْدُونَ بِالحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ از حضرت امام رضا علیه التحیة
والثناء روایت است در حدیث طویلی که میفرماید نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ
تَبِعَنَا وَهُدًى لِمَنِ اهْتَدَى بِنَا وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الاِ
سْلَامِ فِي شَيْءٍ ماییم نور روشنی هدایت و روشنی دهنده بجهت
کسی که پیروی نماید ما را و راه نماینده از برای کسی که هدایت نماید بما
و کسی که از ما نیست نصیبی از اسلام در و نیست بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا
خَتَمَ وَبِنَا اَطْعَمَكُمْ عُشْبَ الاَرْضِ وَبِنَا يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالاَرْضَ

اَنْ تَزُولَا وَبِنَا يُنَزِّلُ الغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ بما ابتدا کرد خدا و بما ختم
مینماید و بواسطه ما کیاه از زمین میروید و ببرکت ما اسمان
و زمین را نکاه میدارد و بجهت ما باران از آسمان میریزاند و بوا
سطه ما شما را در دریاها از غرق نکاه میدارد و در صحراها از زمین
فرو رفتن باز میدارد و بدر دستی منتفع مینماید شما را در حیوة و مرک
شما و در قبرهای شما و در روز برخواستن از قبر در نزد صراط و میزان
و در وقت داخل شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة فی
القندیل نورٌ علی نورٍ ماییم که خدا در قرآن تشبیه کرده بچراغ یا بنا
نور دهنده که در قندیلی بوده باشد روشنی دهنده فالمصباح محمدٌ
وَنُورٌ عَلَى نُورٍ نُورُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي
اللهُ لِوِلَايَتِنَا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد هدایت مینماید بنور ولایت
ما را دوست دارد سز اوار است که خدا او را مبعوث نماید با روی
نورانی فَنَحْنُ النُّجَبَاءُ وَنَحْنُ النُّقَبَاءُ وَنَحْنُ النُّورُ و بروایتی منوا ست
اینچه وارد شده در تفسیر ایه کریمه اَللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَى
الظُّلُمَاتِ که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و اسلام و نور را با ائمه
بر حق تفسیر کرده اند و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که حضرت

والمشکوة

وکیکه

والعیناء

امام

امام محمد باقر ع پرسید از تفسیر این آیه فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ
الَّذِي اَنْزَلْنَا حضرت فرمودند ای ابو خالد بخدا قسم که نوری که خدا
امر فرمود با یمان آوردن بآن ائمه از آل محمد اند تا روز قیامت ایشا
نند بخدا قسم نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات
وَالاَرْضِ وَاللهِ يَا اَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الاِمَامِ فِي قُلُوبِ المُؤْمِنِينَ اَنْوَرُ مِنَ
الشَّمْسِ المُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین
روشن تر میباشد از افتاب تابان در روز بخدا قسم ایشان نورانی میکنند
دلهای مؤمنین را محجوب مینماید نور ایشان را از هر که میخواهد
بدانکه اطلاق نور را بآن انوار مقدسه من باب الحقیقه میباشد
چنانچه از این حدیث و کثیری از اخبار بر می آید و ذکر آنها موجب
تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که متصور بصور
بیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین
تابیده و اگر حجاب برداشته شود خلایق متحیر شوند از نور
ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند از ابتدای امر چنانچه
شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار
الرضا نقل کرده بسند خود از حضرت امام ع که آنحضرت از پدران
خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت از رسول خدا

ص روایت کرده که آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل
وگرامی از من حضرت امیر فرمود که پرسیدم از آنحضرت که تو افضلی
یا جبرئیل فرمودند یا علی خداوند پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقربین تفضیل داده
و مرا بر همه انبیاء تفضیل داده و فضیلت و زیادتی بعد از من
تراست و ائمه بعد از تو وَاِنَّ الْمَلائِکَةَ لَخُدّامُنا وَخُدّامُ مُحِبّینا
بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی ملائکه و
حاملان عرشی که در اطراف ان میباشند استغفار میکنند
بجهت کسانیکه ولایت ما را قبول کردند یا علی اگر ما نبودیم هرا
ینه خلق نمیشد آسمان و زمین چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم
واگر ما نبودیم هراینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد بهشت
و آتش و حال اینکه ما سبقت گرفتیم ایشانرا بمعرفت الهی و
تسبیح و تهلیل و تقدیس از برا که اول چیزی که خدا خلق کرد
ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تحمید الهی چون
ارواح ما را ملائکه مشاهده کردند امر ما عظیم شمردند
پس ما تسبیح کردیم خدا را تا بدانند ملائکه که ما مخلوق
میباشیم و خالق عالم منزه است از صفات ما پس ایشان هم
تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت شان ما را دیدن

ما

ما تهلیل کردیم معبود خود را تا بدانند ملایکه که ما بندهٔ و مخلوق
خدائیم و خدائی که سزاوار پرستش نیست بجز او پس ایشان نیز
اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدن ما ها مشغول
شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل او و شان او بزرگتر از آنست
که محل کسی باو تواند رسید پس چون مشاهده کردند آنچه خدا
بما انعام کرده بود از وجوب اطاعت ما حمد کردیم خدا را تا بدانند
آنچه را سزاوار است خدا از ما از حمد بر نعمتهای عظیمهٔ او پس
ایشان نیز حمد کردند بواسطهٔ هدایت ما یافتند بسوی معرفت
خدا و تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید او پس چون خدا آدم را
خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده
کنند آدم را بجهت تعظیم ما پس چگونه افضل از ملائکه نباشیم و
چون بمعراج رفتم چون باسمان رسیدم جبرئیل اذان و اقامت گفت دو بدو
یا محمد ص پیش بایست که توای مقتدای من گفتم آیا بر تو مقدم شوم
گفت بلی زیرا که خدا پیغمبرانرا بر ملائکه زیادتی داده و تو را بر
همه انبیا تفضیل داده پس مقدم شدم و نماز کردم و لا فخر و
فخر نیست درین چون بحجب نور رسید جبرئیل ایستاد و گفت پیش
برو گفتم آیا در چنین موضع از من جدا میشوی گفت این منتهای

بلغت

مقام قرب منست اگر ازان تجاوز کنم پرهایم سوخته شود پس
فرو بردند در نور آنقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد که یا
محمد ص من عرض کردم لَبَّیْکَ رَبّی وسعدیک تبارکت و تعالیت
ندا آمد که توئی بندهٔ ما و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر
من توکل کن بدرستیکه توای نور در بندگان من و رسول من و
حجت من بعد از تو بجهت تو و تابعان تو خلق کردم بهشت را بجهة
مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهت اوصیاء تو وا دادم کرامت
خود را و بجهت شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را من عرض کردم
خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اَوْصِیائُکَ الْمَکْتو
بُونَ عَلی ساقِ الْعَرْشِ اوصیای تو آنکسانی میباشند که اسامی
ایشان در ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم دوازده نور دیدم در ساق عرش
در هر نوری بخط سبزی اسم اوصیاء من در آن نوشته بود اول
ایشان علی ابن ابیطالب بود و آخر ایشان مهدی ص من عرض کردم خدا
وندا اینها اند اوصیاء من ندا آمد اینهانند اولیاء من و اصفیاء
من و حجتهای من بعد از تو بعزت و جلال خودم که بایشان ظاهر میکنم
دین خود را و بلند میکنم کلمهٔ خود را و بایشان پاک میگردانم زمین را
از دشمنان خود موافق کوی که ازین حدیث و غیر ان دانسته میشود

که ایشان

که ایشان نور واقعی میباشند و ممکن است که مراد از اینکه حق تعالی فرمود
وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ باعتبار این باشد که ایشان هادیان
راه نجات و دلیلان طریق خدا پرستی اند همچنانچه نور ظاهری از
ظاهری خلاص میشوند همچنین بدلالات ایشان از ظلمات واقعی
ظلمات واقعی نجات یافته است بمقصود اصلی میرسد و این معنی
خود ظاهر است زیرا که هر کس که راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال
و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق در توحید بسند خود
روایت میکند از حضرت صادق ع که میفرمود نَحْنُ الْعامِلُونَ (در حدیثی که)
بِاَمْرِهِ وَالدّاعُونَ اِلی سَبیلِهِ بِنا عُرِفَ اللّهُ وَبِنا عُبِدَ اللّهُ نَحْنُ ا
لاَدِلاّءُ عَلَی اللّهِ وَلَوْلانا ما عُبِدَ اللّهُ مائیم عمل کننده گان بامر خدا ما
ئیم خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد خدا و بواسطهٔ ما پر
ستش او کردن مائیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش
نمیکرد خدا را و چنانچه ازین حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود
هر کس که در عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطهٔ ایشان
بود چنانچه شیخ صدوق از جابر بن عبد الله روایت کرده که
گفت شنیدم از پیغمبر خدا که فرمودند که خدا من و علی و فاطمه و حسن
و حسین و ائمه را از نور خلق کرد پس شیعیان ما از نور ما خلق کرد پس ما
تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم

خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را پس ما تهلیل و تمجید کردیم
پس ایشان هم تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و
ایشان نیز کردند پس خدا خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را پس
ملائکه صد سال مکث کردند و نمی شناختند تسبیح و تقدیس و تمجید را
پس تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما تسبیح نیز کردند خدا را پس ملائکه بجهة
تسبیح ما تسبیح کردند و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس
و تمجید کردند پس ملائکه تقدیس و تمجید کردند پس ما و شیعیان
ما یکتائی یاد کردیم خدا را پس ملائکه نیز خدا را بیکتائی اقرار کردند
و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما تسبیح را نمی دانستند
فَنَحْنُ الْمُوَحِّدُونَ حِينَ لَا مُوَحِّدَ غَيْرُنَا ما بودیم خدا را بیکتائی پرستش
مینمودیم در حالی که بغیر ما موحدی نبود اما آنکه حسنین دو کفل
رحمت و دو نصیب از عظیم از کرامت الهی میباشند پس ظاهر است
زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند دو منبع
کرامت و ایشانند دو وسیله عظیم بسوی رحمت چنانچه از ابن عبا
س روایت شده که پیغمبر خدا ص فرمودند بجهت حسنین که مَنْ
أَحَبَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا كَانَ فِي النَّارِ کسی که دوست
دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسی که دشمن دارد ایشان را

جایگاه

جایگاه او در آتش است و بطریق مخالفان از ابی هریره روایت شده است
که پیغمبر خدا بیرون آمدند بسوی ما و حسن را بر دوش راست و
حسین را بر دوش چپ سوار کرده بود گاهی این را میبوسید و گاهی آن را
تا بما رسید مردی پرسید که شما ایشان را دوست میدارید فرمودند
مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي کسی که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته
و در وارد از پیغمبر خدا ص روایت کرده اند که فرمودند بی أُنْذِرْتُمْ ثُمَّ
بِعَلِيٍّ اهْتَدَيْتُمْ بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب خدا و بواسطه علی
هدایت یافتید پس این آیه را خواندند إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
پس فرمودند وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أُعْطِيتُمُ الْإِحْسَانَ وَبِالْحُسَيْنِ
تَسْعَدُونَ وَبِهِ تَشْقَوْنَ احسانهای الهی بشما می رسد بواسطه حسن
و حسین و سعید میشوید بواسطه حسین و شقی میشوید بجهت
حسین أَلَا وَإِنَّمَا الْحُسَيْنُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَانَدَهُ حَرَّمَ عَلَيْهِ
رَائِحَةَ الْجَنَّةِ آگاه باشید که حسین دریست از درهای بهشت کسی که
او را دشمن دارد بوی بوی بهشت حرامست ای والله حسین دریست
از درهای بزرگ بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل
بهشت میشوند به بین هر روز چه قدر از خلق بجهت او مستحق بهشت
میگردند یا بجهت زیارت او یا بجهت گریه بر او یا بجهت اعانه زوار

او یا بجهت اعانت بر گریه کنندگان او یا بجهت اقامت عزای او یا بجهت
محبت او و یا بجهت امور دیگر که مرجعش بسوی او ست آری زیارت او را
قدر نداشته و گریه بر او را مرتبه نشناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر آن را
بشنوی از حضرت صادق ع روایت شده که چون شخصی بزیارت سید الشهداء
ع بیرون رود اول قدمی که بر میدارد خدا گناهان او را میآمرزد پس
پیوسته او را مقدس و مطهر میگرداند تا برسد بروضه آنحضرت پس حق تع
با او مناجات میفرماید که ای بنده سوال کن از من تا عطا نمایم و دعا کن
تا مستجاب کنم طلب نما تا عطا کنم حاجتی بطلب تا برآوردم و بر خدا لازمست
که آنچه وعده فرماید عطا نماید و در کشف الغمه روایت کرده که روزی
پیغمبر خدا نشسته بودند و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسنین ع در خدمت
آن نخل کاینات حاضر بودند حضرت فرمودند یَا أَهْلَ بَيْتِي كَيْفَ بِي بِكُمْ
إِذَا كُنْتُمْ صَرْعَى وَقُبُورُكُمْ شَتَّى ای خاصان من وای اهل بیت من چگونه
خواهد بود بر من در زمانی که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای
شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حضرت امام حسین ع که از همه کو
چکتر بود عرض نمود یا جدا نَمُوتُ مَوْتاً أَوْ نُقْتَلُ قَتْلاً آیا ما بمرگ خود
میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند یَا بُنَيَّ تُقْتَلُ ظُلْماً وَعُدْوَاناً
وَيُقْتَلُ أَخُوكَ ظُلْماً وَعُدْوَاناً وَتُشَرَّدُ ذَرَارِيكُمْ شَرْقاً وَغَرْباً ای

فرزند

ای فرزند تو را از روی ظلم و عدوان میکشند و برادر تو را از ظلم و عدوان شهید
میکشند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کردم کی ما را میکشند گفت
کی و هی از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشته شدن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود
بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه میکنند
بر شما و ندبه و نوحه میکنند بر مصیبت شما بجهت نیکی بمن پس چون روز قیامت
شود میایم بموقف حساب و میگیرم بازوهای این گروه را و ایشان را
از هولهای و شداید قیامت خلاص میکنم این قول روی است که خود
روایت میکند از محمد بن مسلم که از حضرت باقر ع که فرمود لَوْ يَعْلَمُ
النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقاً وَتَقَطَّعَتْ
أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ حَسَرَاتٍ اگر مردم میدانستند فضیلت زیارت امام حسین را
هر اینه میمردند از اشتیاق و از حسرت پاره پاره میشد بر ایشان جان جان
ایشان عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود که کسی که برود بزیارت او از
روی شوق نوشته میشود برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول و ثواب
هزار شهید از شهیدان بدر و هزار روزه دار و هزار صدقه مقبول
و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشد و در آن سال از هر آفتی
محفوظ بوده باشد که آسان تر این ها از شر شیطان بوده باشد
و موکل شود بر او ملکی که او را از شش جهت محافظت نماید و اگر

نامه بصر

واگر در انسال بمیرد ملائکه بجهت غسل وکفن او حاضر شوند واورا
مشایعت کنند تا بقبر باستغفار وقبر او را وسیع کنند واورا از فشار
قبر وهول منکر ونکیر ایمن کردانند ودری از بهشت بر روی او بکشا
یند ونامه اش را بدست راست او دهند ودر قیامت او را نوری
باشد که میان مشرق ومغرب را روشن نماید ومنادی ندا کند
که هذا من زوار الحسین ابن علیٍ شوقا الیه پس نماند کسی
در ان روز که آرزو کند که کاش ما از زوار ان حسین ع بودیم
وبسند معتبر از داود بن فرقد روایت شده که حضرت صادق ع
فرمودند که کسی که قبر حسین را زیارت کند در هر جمعه البته
آمرزیده میشود واز دنیا نرود وحال انکه حسرتی در دل او باشد
ودر بهشت با حسین ساکن بوده باشد پس فرمود ای داود کیست
که نمی خواهد همسایکی حسین را در بهشت کفتم کسیکه رستکار نیست
دعبل ابن محمد خزاعی میکوید چون از خدمت علی ابن موسی ع از
خراسان بر کشتم وارد شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم
وقصیده معروف خود را میخواندم ودر آن تامل میکردم ومدتی
از شب کذشته ناکاه دیدم در را کسی میکوبد کفتم کیست کفت برادر
تو در را کشودم شخصی مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم

وحالم

وحالم متغیر شد بنحوی که چیزی نمی فهمیدم پس در کوشه نشست
پس کفت مترس من برادر توام از جن در شبی که تو متولد شدی
من هم متولد شدم وبا تو بزرک شده ام آمده ام بجهت تو حدیثی
نقل کنم که باعث خوشحالی تو بشود وزیادتی بصیرت وقوت نفس
تو شود میکوید از این کلام با خود آمدم پس کفت ای دعبل بدا
نکه بغض وعداوت من بعلی از همه کس بیشتر بود وقتی با جما
عتی از مردم ورسکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها که
شتیم بجماعتی که بزیارت امام حسین ع میرفتند از عداوت خوا
ستیم که بایشان اذیت برسانیم ناکاه دیدیم که ملکی چند موکل براشان
[illegible]
اند که ایشان را از جانوران زمین حفظ مینمایند من چون اینرا
دیدم کویا از خواب بودم وبیدار شدم ودریافتم که این از عنایت الهی
ست بایشان پس دانستم که این بجهت شرافت مکانی ست که قصد کرده اند
زیارت او را پس از عقیده خود بر کشتم وتوبه کردم وبزیارت
آنحضرت مشرف شدم وبایشان دعا کردم ودر آن سال بحج رفتم
وزیارت پیغمبر کردم وکذشتم بمردی که جمعی دور او را کرفته بو
دند پرسیدم کیست کفتند فرزند پیغمبر حضرت صادق ع پیش
رفتم وبر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای عراقی یاد داری

شبی را که در کربلا کذشتی وانچه را دیدی از کرامت خدا باولیاء
ما من کفتم الحمد لله که خدا دل مرا روشن کرد بنور هدایت شما
ومرا از کسانی کردانید که چنک زده اند بشما یا ابن رسول الله مرا
حدیثی بکوئید که تحفه باشد بجهت قوم خود واهل خود که فرمود
بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا ص فر
مود که یا علی بهشت حرام ست بر انبیا تا آنکه من داخل بهشت شوم
وحرامست بر جمیع اوصیاء تا آنکه تو داخل شوی وحرامست بر جمیع
امتان تا امت من داخل شوند وحرامست بر امت من تا آنکه اقرار
کنند بولایت تو ومتدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که
داخل نمی شود در بهشت مکر کسی که چنک زده باشد بتو یا بنسب
یا به سبب میکوید که پس کفت یا دعبل خُذها فلن تسمع مثلها
من مثلی ابدا بکیر اینخبر را کفتم که مثل تو ای از مثل منی این را
نخواهد شنید هرکز پس کویا از زمین فرو رفت واو را ندیدم
ابن قولویه روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود که کسی
میخواهد در قیامت در کرامت الهی وشفاعت پیغمبر باشد
پس باید که زیارت کند حسین را که باو میرسد افضل از
کرامتهای الهی وسؤال نمیکند او را از کناهی که در دار دنیا

کرده

کرده اکرچه کناهش بعدد ریک بیابان وکوههای تهامه وکف
دریاها باشد بدرستی که حسین واهل بیت واصحاب او را
کشتند از روی ظلم وستم در حالی که تشنه بود عزیزمن این است
مجملی از اینخبر که از برای فضل زیارت او مهیا کرده اند وحال آنکه ذکر فضا
یل او احصا نمیشود چکونه توان احصا نمود فضل زیارت
او را وحال آنکه حضرت صادق ع فرمودند اکر بیان کنم فضل
زیارت او را هر اینه حج را ترک کنند وکسی بمکه نرود واز این
حدیث وامثال آن معلوم میشود که بیان نشده است
در اخبار غایت فضیلت آن با آنکه بیان شده است که ز
یارت حسین ع در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که
با قائم آل محمد کرده باشی وهزار هزار عمره که با رسول
خدا ص کرده باشد وهزار هزار بنده که آزاد کرده باشد
وهزار هزار شخصی را که با اسب بجهاد فرستاده باشد
واو را در آسمان صدیق ودر زمین کروبی کویند چه
از این عظیم تر وچه احسان تر از این کامل تر میباشد واین
یک جهت رحمت است که بجهت آن بزرکوار بخلق میرسد
وحال آنکه جهت[illegible]ش بسیار واسبابش بی شمار است که

میان زنند بجهت اینکه یاری زوار کردند وگروهی را میان زنند
بجهت تعمیر بارگاهش کرده وگروهی را میان زنند بجهت اقامه
عزایش کردند وگروهی را بجهت انکه در مرثیه انشاء شعر کر
دند وگروهی را بجهت انکه مصیبت اش را خوانده اند وگرو
هی را بجهت انکه برا او گریستند وگروهیرا بجهت انکه عزایش
را برپا کردن وگروهی را بجهت انکه پناه بقبرش بردند
ابوهرون مکفوف روایت میکند که بخدمت حضرت صادق ع
رفتم بمن فرمود بخوان شعری چند راش وع کردم بخواندن
فرمودند لا کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره یعنی این ر
وش مخوان بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر مبارکش می
خوانید وبرا او مرثیه میکنید ش وع کردم بقصیده وخواندم
این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة
دیدم بگریه در آمد من ساکت شدم فرمود ز دنی زدنی دیگر
بخوان دیگر بخوان میگوید این شعر را خواندم یا مریم قومی
واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی وببکاک ای مریم
برخیز وندبه ونوحه کن بر مولای خود حسین ویاری کن مولای
خود را در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم آنحضرت
بگریه

بگریه در آمد وصدای گریه بلند و نوحه وندبه زنان وحرم محترم آنحضرت
بلند شد چون ساکت شدند فرمودای هرون هر که شعری بخواند
وده نفر را بگریاند در مصیبت حسین بهشت از برای اوست
پس یکی یکی کم کرد تا انکه فرمود هر که شعری بخواند ویک نفر را
بگریاند بهشت از برای اوست وهر که او را یاد کند ویک بگرید بهشت
از برای اوست وازحضرت صادق ع روایت شده که کسی که نزد
شوهر مادر ش را پس اشک از چشمهایش براید خدا رویش را
بر آتش جهنم حرام کرداند پس نیک تامل کن در این امور تا بیابی
مرتبه این شخص جلیل را در نزد پروردگار ورفعت شان
ومنزله او را در نزد خدا وند جبار پس تامل کن که بر چنین
شخصی چگونه ظلمها وستمها کردند جای اینست والله که جگر
ها پاره پاره شود ودلها شکافته شود فواحرقتاه علی تلک الشمائل
اللطیفة والابدان الروحانیة الشریفة التی کانت فوقها
التراب ونعوشها القنا والتراب وقبورها قلوب الاحباب و
واأسفاه للنواصی المخضوبة بالدم والاحشاء المبضعة
بسیوف الکذب والبهتم وواحزناه علی تلک الرؤس السامیات
المرفوعة علی الرماح والقنوات التی دارت بها الفیافی

والفلوات وواغماه علی تلک النسوة البارزات والبنات الضا
بعات منادبات الخدود لاطمات الخدود سافرات الوجوه
بالاکف والزنود فلا عمرت بعد خلو دیارهم المنازل
ولا جری الماء بعد عطشهم فی الجداول یا نکبة لبس
الدین القویم له سود الحداد وغاض العلم والعمل دارا
بلیه که دین پیغمبر بجهت آن لباس مصیبت پوشید وعلم وعمل ناقص
و پوشیده شده وفرحة اورثت فی قلب فاطمة ع درءا عظیما
وجرحا لیس یندمل داداز ان جراحت و مصیبتی که
مصیبتی عظیم بر دل فاطمه پدید آورد و چنان جراحتی در دل
فاطمه کرد که هرگز ملتیم نمیشود فکیف احمد بسط البال من
جدل وسبط احمد فی البوغاء منجدل چگونه خوشی دارم خوشی
دل خود را وحال انکه سبط احمد مختار را کشتند وبر زمین انداختند
اخشند ام کیف انشق ریحانا وقد ترکت ریحانة المصطفی
تنتاشها الاسل ایا چگونه بوییم گل وریحان را وحال انکه ریحانه
رسول الله را نیزههای کفار پاره پاره میکردند ام کیف ا
اشرب ماء لا اغص به والسبط صاد تسقیه الردی الذبل
چگونه آب خنکوار بیاشامم وبر من گوارا باشد وحال انکه فرزند پیغمبر
از شدت

از شدت تشنگی احشایش خشک شده بود ومصائب ونوائب
وهر جامهای هلاک باو میچشانید ام کیف افرش فرشا وهو
منجدل بجندل قد علا علیاته عبل آه چگونه بساط شادی
را گسترده بر فرشهای زیبا تکیه دهم وحال انکه سید عالمیان بدون
سنگ وخاک انداختند وجهار پایان کوه پیکر لطیف او را پامال
کردند ام کیف یعبق لی طیب وکسوته شعث نوامی بهن العجف
الهزل چگونه بوی خوش بکار برم وحال انکه زنان ودختران
او را سوار بر شتران لاغر کردند با موهای پریشان ودیدهها
ی اشک ریزان بلا دطاء ولاستر یجللها عن اعین الناس
الا الحزن والثکل آه زنان او را اسیر کردند در حالتی که ایشان
را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند وایشان را لباسی نبود
که از انظار مستور شوند مگر جامههای اندوه ومصیبت مشبهة
مثل سبی الروم قد سلبت منها القلائد والاسوار والحلل
ایشان را مانند کفار اسیر کردند وزیورهای ایشان را از ایشان
ودست وپای ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک نادبة
یتهدر من شجوهن الصخر والجبل از بی کسی ومصیبت چنان
ناله وندبه میکردند که کوه وسنگ را بشکافتند نمیدانم چرا عالم

سرنگون نشد وچرا درشت انتظام عالم ازهم نکسیخت وتعجب میکنم که
چرا آتش نبارید وسنگ باران نشد بخدا عجب است از شیعیانش کم
بازخنده میکنند وتعیش میکنند وجامهای نو میپوشند ودر مساکن عا
لیه ساکن میشوند وازاین عجیب تر انکه مصیبتش را بیاد میکنند وسر کن
شلتش را میشنوند وبجای اشک خونابه روان نمیکنند وناله ازجگر نمی
کشند مگر مصیبتی عظیم تر هست که اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا
از این شخص عزیز تری داری که از برای او ناله کنی مگر نمیدانی که این
مصیبت آرام اهل بیت رسالت را قطع نمود بپیغمبر خدا را با آن صبر وحلم
بجزع وفزع در آورد ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده
است که چون جبرئیل خبر محنت اثر شهادت سید الشهدا را به پیغمبر
خدا رسانید انجناب خدا آنحضرت دست حضرت امیر را گرفت و رفتند
در خلوة وزمانی در خلوة بودند واین راز را درمیان آوردند لیکن
گریه بر هر دو غلبه کرد ودر غم والم وگریه شدند تا جبرئیل نازل
شد وگفت خداوند جلیل شما را سلام میرساند ومیفرماید عزمت
عَلَيكُمَا لَمَّا صَبَرتُمَا قسم میدهم شما را که در این مصیبت صبر کنید پس
صبر کردند آری صبر کردند ورفعت شان ایشان از آن عظیم تر
بود که بر نوائب ومصائب دهر صبر نکنند لکن دلهای ایشان مجروح

[illegible]

وسینه

وسینهای ایشان مقروح بود هرگاه یاد میکردند این مصیبت را اشک
حسرت وتاسف بر روی ایشان سرازیر میشد بلکه بسا بود که از زیادتی
گریه واندوه غش میکردند ومدهوش میشدند چنانچه ابن عباس ر
وایت کرده که در سفر صفین بخدمت امیر المؤمنین ع بودم چون آنحضرت
وارد آن زمین شدند احوالش متغیر شد ونشان میداد مواضع
آن زمین را که اینست محل خوابیدن شترهای ایشان واینست محل
ریختن بارهای ایشان واینست محل ریختن خونهای ایشان
وازآن زمین نرفت تا آنقدر گریست که غش کرد ومدتی بر رو در
افتاده بود یا امیر المؤمنین کُنتَ عشتی بر زمینی که مدتهای بعد در
آن زمین فرزندت شهید میشد که آنقدر گریستی که مدهوش
شدی آیا اگر بودی وجسد نور دیده ات را پاره پاره برهنه وعریا
ن بی سر ودست در میان خاک وخون میدیدی آیا چه میکردی
فَاِنَّ لَيثَ بَنِي عَدنَانِ وَالِدُهُ اِبنَ العَشَايِرِ اِبنَ السَّادَةِ الاُوَلِ
ه: اَمَا دَرَوا اَنَّ نَحْراً كَانَ يَلثِمُهُ فَمُ الرَّسُولِ لِسَيفِ الشِّمرِ مُبتَذِلُ ه
کجا بود اسد الله الغالب کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند سادات
بنی هاشم مگر ندانستند که گلوئی که پیغمبر همیشه آنرا می بوسید بشمشیر
شمر از هم جدا گردید اَمَا دَرَوا اَنَّ جِسماً كَانَ يَحمِلُهُ خَيرُ البَرِيَّةِ

فَوقَ التُّرْبِ مُنجَدِلُ ه آیا نمیدانستند که جسد برا که بهترین خلق بر دوش
خود سوار میکرد او را بر روی خاک انداختند وَهَل دَرَوا اَنَّ رَأساً قَد عَلا
شَرَفاً عَلَى سِنَانِ اَصَمِّ الكَعبِ قَد جَعَلُوا ه آیا دانستند که آن سری که اندوری
شرف وبزرگی اعلای مراتب را داشت بر نیزه بزدند وَاَنَّ نِسوَتَهُ اَسرَى
بِلَا وُطَاءٍ وَلَا قِنَاعٍ عَلَى الاَقتَابِ قَد حُمِلُوا ه آیا نیافتند که زنان ایشان را
بی ذیوراندا ز سر انداز سوار بر قبرهای شترها کردند لِلّهِ كَم بَدرٍ
سَعِيدٍ فِي التُّرَابِ تَوَارَى وَاَنجُمٍ فِي عَرَاضِ الطَّفِّ قَد اَفَلُوا ه خدا را چه بسیار ماه
هرهای نورانی از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان که در زمین طپان شدند
وچه بسیار از ستارهای درخشان از اولاد علی عمران که در عرصه کربلا
غروب کردند وَكَم وُجُوهٍ لَقَد اَبلَى مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظِّمَا وَهَجِيرُ الشَّمسِ
وَالذُّبُلُ ه چه بسیاری از روهای نورانی که پژمرده ومتغیر کردانید انرا
حرارت آفتاب وتشنگی وَكَم رُؤُوسٍ عَلَى الاَرمَاحِ قَد رُفِعَت ه وَمِن
نَجِيعِ دِمَاهَا شَيبُهَا عَطِلُ ه وچه بسیار از سرهای مقدس که بر نیزها
ی بلند آویختند وحال محاسن آنها بخون ایشان رنگین شده بود بلی
شیخ مفید وسید جلیل ابن طاوس ومحمد ابن ابی طالب الموسوی
ودیگران در کتب خود روایت کرده اند بالفاظ ومعانی متقاربه که چون
صبح روز میشوم عاشورا از افق طالع شد ندائی از بطنان آسمان

رسید

رسید که یَا خَيلَ اللهِ اِركَبُوا ای لشکر خدا سوار شوید وآماده بودن
کوی سعادت گردید امام مظلوم اذان گفت اصحاب بجهت نماز
مجتمع شدند وبعوض وضو تیمم کرده بآن مقتدای عالمیان نماز کردند
انجناب بعد از نماز رو را بجانب اصحاب کرده فرمود گواهی میدهم
که در امروز بغیر از فرزندم زین العابدین همگی شهید خواهیم شد
واز مذلت دنیا خلاص خواهیم گردید پس امر فرمودند اصحاب را
که مهیای حرب شوند واصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید سی و
دو سوار وچهل پیاده بود وبروایت سید از حضرت باقر ع چهل
وپنج سوار وصد پیاده بودند وبروایت صاحب مناقب هشتاد
ودو نفر بودند پس حضرت میمنه ومیسره لشکر را ترتیب دادند
زهیر بن قین بجلی را در میمنه وحبیب بن مظاهر اسدی را در
میسره ورایة هدایت اساس را بدست برادر خود حضرت عباس
دادند وخندقی را که در پشت خیمها کنده بودند امر فرمودند
که پر از نی وهیزم کردند وآتش زدند که تا از هر طرف رو بیاورند
وپسر سعد لشکر را ترتیب داد میمنه بعمرو بن حجاج ومیسره بشمر بن
ذی الجوشن سپرد وشبث بن ربعی را سر کرده پیادگان کرد وعلم
شقاوت نیم را بدرید غلام خود سپرد وبعضی از علما ذکر کرده اند که علما

اوخولی وحرمله بودند ابوایوب غنوی بر اسر کی ده بیل داران ومحمد بن
اشعث سرکرده تیر اندازان عمر بن صبیح دامن کرده سنک اندازان بود
بود لعنة الله علیهم وقابلتا لشکر پسر سعد لعین بمیدان آمدند چون
به پشت خیمها رسیدند دیدند که خندقی پر از آتش افروخته شد ملیا
ابن نما روایت میکند که ملعونی پیش آمد وگفت کجاست حسین حضرت
فرمود در اینجایم گفت اَبْشِرْ بِالنَّارِ تَرِدُهَا السَّاعَةَ بشارت باد ترا با
تش که در این زمان وارد آتش خواهی شد حضرت فرمود بَلْ اُبَشِّرُ بِرَبٍّ
رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ بلکه بشارت داده میشوم بورود بر خداوند
رحیم و پیغمبر شفیع مطاع تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خدایا
کد این بنده تو دروغ گفت او را بکش بسوی آتش و او را عبرت ا
صحابش کردان چون خواست عنان اسب را بر کرداند اسب از جا
در رفت او را انداخت پایش بر رکاب بند شد و او را بر زمین کشید تا
پاره پاره شد لعنه الله و آلت رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش
آمد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی بآتش دنیا قبل از آتش آخرت
حضرت فرمود که کویا شمر میباشی گفت بلی فرمود یابن راعیة المعزی
اَنْتَ اَوْلَی بِهَا صِلِيًّا ای فرزند زن کوسفند چران تو سزاوار میباشی
باتش و در روایت دیگر فرمود اَللّٰهُ اَکْبَرُ پیغمبر خدا فرمود رَاَیْتُ

کلبا

کَلْبًا اَبْقَعَ يَلِغُ فِی دِمَآءِ اَهْلِ بَيْتِی سک ابلقی را دیدم که خون اهل بیت
مرا میخورد و من در خواب دیدم که سکانی بر من حمله کردند که مرا پاره
پاره کنند و سک ابلقی در آن میان بیشتر بر من حمله میکرد و آن تو میباشی
مسلم بن عوسجه خواست تیر بر آن سک زند حضرت منع فرمود گفت یابن
رسول الله بگذار بزنم که این ملعون از دشمنان خدا و عظمای جباردین
است و بر ایشان آمده فرمود نا خوشم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب
امام علیه السلام فرمودند به بریر بن خضیر که از علما و زهاد و اصحاب آنحضرت
بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت و گفت ای قوم از
خدا بترسید بتحقیق که اهل بیت پیغمبر در میان شما اند و اینک عترة
او و ذریة و دختران او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با
ایشان گفتند می خواهیم ایشان را بنزد امیر ببریم گفت آیا نمی گذارید
ایشان را که برگردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فرا
موش کردید نوشتهای خود را و عهدهای که با ایشان کردید که ا
ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در باز یدتا ا
ایشان را بسوی بلاد خود کشانیدید چون بسوی شما آمدند دست
از یاری ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را بر ایشان مسلط
کردانید و ایشان را از آب منع کردید بِئْسَمَا خَلَفْتُمْ نَبِيَّكُمْ فِی ذُرِّيَّتِهِ

شما را چه میشود خدا شما را در روز تشنکی سیراب نکرداند جمعی
در جواب او گفتند یا هذا نمیفهمیم چه میکوئی بریر گفت حمد خدا
را که بصیرت مرا در باره شما زیاد کرد پس نفرین کرد ایشان را پس
او را تیر باران کردند بریر بعقب بر کشت پس حضرت طلبیدند اسب
خود را و آن اسب رسول الله بود که آن را فرس مرتجز می نامیدند
و بر آن سوار شد و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را
بر سر بست و ردای آنحضرت را پوشید و شمشیر آنحضرت را حما
یل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر کفار آمد
صدای شریفرا بلند کرد از برای اتمام حجت صاحب مناقب میکوید
لشکر مخالف اطراف آنحضرت را کرفتند مانند حلقه آنحضرت فرمود
وَيْلَكُمْ مَا لَكُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَاِنَّمَا اَدْعُوكُمْ اِلَی
سَبِيلِ الرَّشَادِ وای بر شما شما را چه رسیده که سخن مرا کوش نمیدهید
و کلام مرا نمی شنوید و من شما را میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس
اطاعت مرا کند راه یافته خواهد بود و هر کس مخالفت کند هلاک
خواهد شد و شما همکی عصیان میورزید و سخن مرا کوش نمیکنید
وَيْلَكُمْ اَلَا تَنْصِتُونَ اَلَا تَسْمَعُونَ پس آن اشقیا یکدیکر سرز
نش کردند کوش دهید ببینید این مرد چه میکوید پس آنحضرت

شروع

شروع بسخن کفتن کردند شیخ مفید میفرماید که بصدای بلند فرمود یا اَهْلَ
الْعِرَاقِ و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کرد بتکلم بکلامی فصیح و بلیغ حمد
و ثنا کرد و خطبه و صلوات بر پیغمبر و ملایکه و انبیاء فرستاد فَلَمْ يُسْمَعْ
مُتَكَلِّمٌ قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ اَبْلَغَ مِنْهُ فِی مَنْطِقٍ هرگز متکلمی بلیغ تر و
فصیح تر از او دیده نشده نه قبل و نه بعد پس فرمود فَانْسِبُونِی وَانْظُرُوا
مَنْ اَنَا نسب مرا بشناسید و ببینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود
کنید و فکر کنید فَانْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكُ حُرْمَتِي تامل
کنید آیا جایز است شما را کشتن من و هتک حرمت من آیا من فر
زند پیغمبر شما نیستم آیا فرزند وصی پیغمبر و پسر عم او نیستم آیا حمزه
سید الشهدا عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر در حق
من و برادرم حسن وَهٰذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اگر مرا
تصدیق میکنید و حال آنکه آنچه میکویم حق است بخدا قسم که هرگز
دروغ نکفتم و اگر میکوئید من دروغ میکویم هست در میان شما کسی
که خبر دهد شما را بآنچه میکویم بپرسید از جابر بن عبد الله و ابی
سعید خدری و سهل بن سعید ساعدی و زید بن ارقم و انس بن
مالک تا خبر دهند شما را که شنیده اند این را از پیغمبر در حق من و برا
درم آیا این کفایت نمیکند در منع کشتن من پس فرمود اگر در این

شك داريد بخدا قسم كه در ميان مشرق و مغرب بغير از من كسى فرزند
پيغمبر نيست ويحكم اتطلبوني بقتيل منكم قتلته او بمال استملكته
او بقصاص من جراحة ام على سنة غيرتها ام شريعة بدلتها
واى بر شما آيا در مرا كرفته ايد بجهت آنكه كسى را بناحق كشته ام كه
ميخواهيد بعوض آن مرا بكشيد يا مالى از كسى خورده ام كه دست از
من بر نميداريد يا آنكه خونى ريخته ام و جراحتى بكسى زده ام كه بعوض
آن ميخواهيد خون مرا بريزيد فهل سنة غيرتها ام شريعة
وهل كنت في دين الاله مبدلا آيا سنة پيغمبر را تغيير داده ام يا
شريعت او را تبديل كرده ام احللت ما قد حرم الطهر احمد
او حرمت ما قد كان قبل محللا آيا حلال كرده ام حرام پيغمبر را
يا حرام كرده ام حلال او را كه ميخواهيد مرا بكشيد و بروايت
سيد بن طاوس جمعى كفتند اى حسين آنچه ميكوئى راست است
پس آنحضرت فرمود فبم تستحلون دمى وابى الذائد عن
الحوض يذود عنه رجالا كما يذاد البعير الصادر عن
الماء پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته ايد و آب فرا
ت را از من و عيالم منع كرده ايد و پدر من در قيامت بر سر
حوض كوثر دشمنان ما را از آن ميرانند ولواى الحمد در قيامت

بدست

بدست پدرم ميباشد در آن اثنا صداى زنان و اطفال بشيون و ناله بلند شد
كه بى تاب شدند از كلمات آن خلاصه موجودات فياليتنا متنا ولم
نر ما نرى ويا ليتنا لم نمتحن بحياة كاش مرده بوديم و نمى ديديم
مظلومى و بى كسى تو را بى قرار شدند و طپانچه بر صورت زدند و صدا به نديه
بلند كردند كه كاش بدنيا نيامده بوديم و اين روز را نمى ديديم چون
آواز خروش و كريه آن بيكسان بكوش آن امام عالميان رسيد حالش
متغير شد و كفت لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم پس عباس
و على اكبر را فرمود سكتاهن فلعمرى ليكثرن بكاؤهن اين زنان را ساكت
كنيد قسم بجان خودم كه بعد از اين كريه بسيار خواهند كرد حال در كريه
تعجيل نكنند و دشمنان ما را بشماتت نياورند چون پيغام آن امام را بايشان
رسانيدند ساكت شدند باز متوجه آن قوم شده فرمود بكذاريد
بحرم جدم بركردم و دختران پيغمبر شما را از اسيرى نجات دهم و
بكذاريد تا بر سر آب روم كه جكرم از تشنكى كباب شد و بروايت
شيخ مفيد آن جماعت نابكار ساكت شدند و چيزى بجواب نكفتند آن امام
مظلوم ندا كرد يا شبث بن ربعى يا حجار بن الجبر يا قيس بن اشعث
يا يزيد بن الحارث آيا شما بمن ننوشتيد كه صحراها سبز شده و ميوها
رسيده و لشكرها از براى يارى تو مهيا شده قيس بن اشعث كفت

بيعت ام بحكم بنى عمت نازل شو ايشان با تو نيكى خواهند كرد حضرت فرمود
لا والله لا اعطيكم بيدى اعطاء الذليل ولا اقر لكم اقرار العبيد
نه بخدا قسم من بدست خود خود را ذليل شما نميكنم و اقرار بندكى بشما نخوا
هم كرد پس بصداى بلند كفت يا عباد الله انى عذت بربى وربكم من
كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب صاحب مناقب ميكويد كه بعد از
مواعظ و اتمام حجت فرمود كجاست پسر سعد عمر را بخوانيد از براى من
او را خبر دار كردند او بنزد آنحضرت آمد و حال آنكه كراهت داشت
در آمدن حضرت فرمود تو مرا ميكشى بكمان اينكه ولد الزناى
پسر ولد الزنا ملك رى و جرجان را بتو ميدهد بخدا قسم بآن نخوا
هى رسيد هر چه بكنى آنچه ميخواهى كه تو بعد از من شادى نخواهى
كرد نه بدنيا و نه بآخرة و كويا ميبينم كه سر ترا در كوفه بر نى زده اند
و كودكان سنك بآن ميزنند پس آن ملعون در غضب شد و رو را
بركردانيد و باصحابش كفت چه انتظار ميكشيد بر ايشان حمله كنيد
همكى ايشان يك لقمه بيش نيستند پس آن ملعون بكذ ريد علم را
خود كفت رايه را بيش آورد و خود تيرى بر چله كمان كذاشت و
كفت اشهدوا لى عند الامير انى اول من رمى الناس شهادت
دهيد در نزد امير كه من اول تير بر ايشان زدم تير را بسوى آن

امام

امام عالميان و لشكر ايشان انداخت ناكاه اصحاب آن ملعون همه تيرها
را بر كمان نفاق كذاشتند بر لشكر آن زبده آفاق انداختند محمد بن
ابى طالب ميكويد در اين حمله پنجاه نفر از لشكر سعادة اثر آن سرور
كشته شدند و كسى نماند مكر آنكه تيرى باو رسيد و مجروح كرديد
فليت احمد والكرار والده ينشق بالطف عن شخصيهما الكثر
الترب وليت يكشف عن وجه البتول له براقع القبر لو فيها
يكشفها الكرب كاش جد بزركوارش احمد مختار و پدر والا تبار
حيدر كرار و مادر عصمت شعارش فاطمه زهرا از قبرش بيرون
مى آمدند و او را ميديدند كه اهوت عليه الضبا لما عكفن به
كانها الطير اذ تهوى فتختلب كه از هر طرف تيرها و نيزها
دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن امام مظلوم ترين
مظلومان پرواز ميكنند و كوشتهاى بدن شريفش را بچنكا
ل جفا پاره پاره ميكنند بروايت سيد بن طاوس آنحضرت رو
باصحاب كرده فرمود قوموا رحمكم الله الى الموت الذى لا بد
منه فان هذه السهام رسل القوم اليكم برخيزيد خدا
شما را رحمت كند مهياى مرك شويد كه اين تيرها رسولان قو
م بسوى شمايند پس بيكديكر حمله كردند و جنك در پيوست و يكسا

از دور مشغول بجنگ بودند تا آنکه اصحاب آنحضرت شهید شدند

لِلّٰهِ کم ثَمَّ مِنْ شَیْبَةٍ وَشَبِیبَةٍ فی کَرْبَلاءَ بِشَبَا الصَّوارِمِ قُطِّعَ یعنی خدا را

چه بسیار پیران با وقار وجوانان تقوی شعار که در کربلا بضرب

شمشیر کفار از پا در آمدند و پاره پاره شدند اَسَفاً لِهٰاتِیکَ الاَ

جُسُومِ عَلَی الثَّریٰ مَصْرُوعَةً تَسْفِی عَلَیْهَا الاَضْبَعُ ای حزن واندوه

بر آن جسمهای که بر زمین افتاده بود و بادهای تند بر انها میوزید

لِلّٰهِ هاتِیکَ الوُجُوهُ تَعَفَّرَتْ وَلَطالَ مٰا لِلّٰهِ کانَتْ تَرْکَعُ ای نا

سف بر آن رو های نورانی که بخاک مالیده شد وحال آنکه همیشه

در رکوع وسجود ملک معبود بود در انوقت آنحضرت دست بر

ریش مبارک کرفت و پنجاه و هفت سال از عمر آنحضرت کذشته

بود و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتی که کفتند

عزیر پسر خدا است و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی

که مسیح را پسر او قرار دادند و شدید خواهد شد سخط

خدا وند جبار بر قومی که اتفاق کرده اند بر کشتن فرزند پیغمبر

خود بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشانرا بچیزی از آنچه میکویند

تا خدا را ملاقات کنم و بخون خود رنکین باشم و بروایت دیکر فرمود حجة

را تمام کردم و با قلت انصار و اعوان با این کروه قلیل با شما جنک میکنم و

همگی

همگی شهید میشویم پس مرکب را بر کردانید بسوی اصحاب خود ب

مجلس هشتم در شهادت حر در رجب ... ودعای ... مداد از ... خود ... حضرت است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی

رَفَعَ مَدارِجَ اَوْلِیٰائِهِ وَاَعْلیٰ مَعارِجَ الشُّهَداءِ وَاَعَزَّهُمْ بِاشْتِراءِ

اَنْفُسِهِمْ وَاَمْوالِهِمْ وَاَکْرَمَهُمْ بِتَعْوِیضِ دارِ کَرامَتِهِ کَما هُوَ مُنْتَهیٰ آمٰالِهِمْ

وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلامُ عَلیٰ اَشْرَفِ اَوْلِیٰائِهِ وَاَفْضَلِ اَحِبّائِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ

اَنْبِیٰائِهِ وَالاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ سادات اَهْلِ اَرْضِهِ وَسَمٰائِهِ سِیَّما عَلَی

الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ سَیِّدِ الشُّهَداءِ وَاَحَبِّ اَنْصارِهِ وَاَحِبّائِهِ الَّذِی

اُرِیقَ دَمُهُ فی مَحَبَّتِهِ وَاسْتُبِیحَ حَرَمُهُ فی نُصْرَتِهِ وَعَلیٰ اَنْصارِهِ الْمُجاهِدِینَ

وَاَوْلِیٰائِهِ الْمُسْتَشْهَدِینَ اَلسَّلامُ عَلَی الاَعْضاءِ الْمُقَطَّعاتِ وَالاَ

جْسامِ الْمُضَرَّجاتِ اَلسَّلامُ عَلَی الدِّماءِ السّائِلاتِ وَالشِّفاهِ الذّابِلاتِ

وَالْعُیُونِ الْباکِیاتِ وَالْبُطُونِ الْجائِعاتِ وَالْقُلُوبِ الظّامِیاتِ

اَلسَّلامُ عَلَی الْوُجُوهِ الْمُعَفَّرَةِ وَالاَیْدِی الْمَقْطُوعَةِ وَالرُّؤُسِ

الْمَرْفُوعَةِ وَالاَفْواهِ الْیابِسَةِ وَالاَبْدانِ الْمُرَضَّضَةِ وَالصُّدُورِ

الْمُحَطَّمَةِ وَالاَضْلاعِ الْمُنْکَسِرَةِ وَالاَبْدانِ السَّلِیبَةِ الْعارِیَةِ وَالاَ

جْسادِ النّائِمَةِ الْبالِیَةِ اَلسَّلامُ عَلَی الدِّیارِ الْخالِیاتِ وَعَلَی الْعِیالِ

الضّائِعاتِ وَعَلَی الذَّراری الْمَوْتُوراتِ اَلسَّلامُ عَلَی الْغُرَباءِ الاَ

سَراءِ اَلسَّلامُ عَلَی الشُّهَداءِ النُّجَباءِ اَلسَّلامُ عَلَی الاَتْقِیاءِ الاَزْکِیاءِ

وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ اما بعد فَقَدْ قالَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْ

مِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً

فِی التَّوْراةِ وَالاِنْجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی

بایَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ بدرستی که خدا خریده است جانها

و مالهای مومنین را و بعوض آن دار کرامت خود را که بهشت است پس میکشند و

کشته میشوند در راه او وعده کرده ایم وعده بحق در توریة و انجیل و قرآن

و کسی که وفا کند بعهد او پس بشارة باد او را بآن معامله و اینست رستکاری

عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مکر بسلوک طریق بندکی هر کس در مقام

بندکی ثابت قدم تر است مرتبه ایش در نزد خداوند جلیل بلندتر و هر کس

سعیش در فرمان برداری الهی زیاده تر مقامش در پیش خدا رفیع تر و

اعظم مراتب بندکی آنست که بنده از جان خود بکذرد و در راه محبوب وفا

کند زیرا که عزیز ترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است

و هر چیز را بجهت آن میخواهند و از این جهت است که مجاهدین در راه خدا

افضلند از غیر مجاهدین هم چنانچه حق تعالی میفرماید فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی

الْقاعِدِینَ اَجْراً عَظِیماً درجة و چکونه چنین نباشد وحال آنکه از مال و جان خود دست بر

میدارند و این مرتبه بلندی است و امتحان عظیم است این است که خدا

میفرماید

میفرماید مال و جان ایشانرا داخل میخرد که بعوض آن بهشت بدهد و در خصال

از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت از پدرش از جدش امیر

المؤمنین روایت کرده است که فرمودند از برای بهشت هشت در است

از ان داخل میشوند شهیدان و صالحان شیخ طوسی بسند خود از پیغمبر روایت

کرده که فرمود لِلشَّهِیدِ سَبْعُ خِصالٍ مِنَ اللّٰهِ اَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ

لَهُ کُلُّ ذَنْبٍ اول قطره که از خونش میریزد همه کناهانش آمرزیده میشود

دویم چونکه افتاد سرش در کنار حور العین می باشد سیم آنکه جامه از جا

مهای بهشت باو میپوشانند چهارم آنکه خازنان بهشت مبادرت میکنند

و هر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت

میبیند ششم آنکه بروح او میکویند در هر جائی که از بهشت میخواهی قرار کیر

السابع اَنْ یَنْظُرَ فی وَجْهِ اللّٰهِ وَاِنَّها لَراحَةٌ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَشَهِیدٍ و از پیغمبر خدا

روایت است که بهشت را دریست که آن را باب المجاهدین مینامند ایشان

داخل میشوند از ان در حالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده باشند و ملائکه

بایشان مرحبا میکویند و میکویند خوش آمدید و اهل محشر نظر بایشان

میکنند و اینجه خدا بایشان عطا فرموده از کرامت خود و در نهج البلاغه از

حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمود اَلْجِهادُ بابٌ مِنْ اَبْوابِ

الْجَنَّةِ فَتَحَ اللّٰهُ لِخاصَّةِ اَوْلِیٰائِهِ وَهُوَ لِباسُ التَّقْویٰ جهاد دریست

[illegible]

از درهای بهشت که خدا آنرا از برای خواص اولیای خود گشوده و اینست لباس تقوی
و درع الله الحصینة و جنة الوثیقة الا و من اهل ذلک الشهداء من
الانصار و الابرار آگاه باشید که ایشان اهل آن میباشند شهدای انبیا و ا
و خویشان ما و از پیغمبر خدا روایت شده است که فرمودند فوق کل ذی بر
بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر یعنی بالای
هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود شخص در راه خدا چون کشته شد
در راه خدا بالای آن نیکی نمیباشد و در حدیث فرمودند که جبرئیل
بمن خبر داد خبری که چشمم بآن روشن شد و دلم شاد و آن این بود که
گفت یا محمد هر کس از امت تو بجنگی بیرون رود هر قطره بارانی که بر او
میرسد در آن راه یا هر سر دردی که باو میرسد شهادتیست از برای
او در قیامت و بدانکه این مقام را مقاماتیست عدیده و مراتبی است
متفاوته افضل آن آنست که در خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان
خود را بدون طمع دنیوی در بازد و افضل مجاهدین کسانی اند که
سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر آیه شریفه که لا یستوی منکم من
انفق من قبل الفتح و قاتل و باجماع امت سابقین بسوی جهاد بدر
بودند که در جنگ بدر که اول جنگهای بزرگ پیغمبر بود با کفار
که خود بجنگ رفته با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام

بود

بود پس کسانی که پیشی گرفتند بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند
و اسلام و سید اهل اسلام را یاری کردند افضل از دیگران بودند ولکن
ظاهر است که اهل بدر بجهت پشت گرمی ایشان به پیغمبر ص و وعدههای
الهی بنصرت ایشان بر کفار مایوس از جان و مال خود نبودند و اگر چه
بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب بودند لکن
بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین چون مدتی
دار هجرت گزیده بودند مدینه بمنزله خانه ایشان بود و خواطر جمع بخانه
و عیال خود بودند و چون در اینها تامل کنی دانی که کسانی که در خدمت
سید الشهداء و شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیة
زیرا که همه ایشان در بلاد غربت بدست گروه بیحد گرفتار و با اینکه
ایشان را امان میدادند و امارت و ریاست میبخشیدند ترک آن
کرده و میدانستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بخبرهای
که از پیغمبر و امیر المؤمنین ع رسیده بود و سید الشهداء نیز بکرات تصریح
میفرمودند که همه کشته خواهید شد و با این همه دست از یاری او
کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند
تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا با
علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند و ایشان را بعزت

دفن کردند و شهدای کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین
در بدر بنابر اشهر روایت سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار
هزار یا از نهصد نفر تا هزار و اصحاب سید الشهداء بنابر اشهر روا
یات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار لشکر بدر چون بسیار
می ترسیدند حقتعالی جبرئیل را با هزار نفر از ملایکه و میکائیل را با هزار
ملک و اسرافیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر فرستاد و بنابر روایتی دو
هزار ملک و بر روایتی پنج هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند
و عمامههای سفید بر سر داشتند از سهل بن عمر روایت شده که گفت در روز
بدر مردان سفید دیدم میان اسمان و زمین که هر یک علامتی را
دکا وانرا میکشتند و اسیر میکردند و در روایت دیگر راوی میگوید
من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم در روز جنگ و چون کمی لشکر حضرت
رسول و بسیاری لشکر قریش را می دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکر
ها بر یک دیگر شدند و لشکر محمد بهزیمت روند ما ایشان را غارت
میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چهار مقابل لشکر اسلام است
که ناگاه دیدیم ابری بر بالای لشکر پیدا شده صداهای اسلحه بگوش
ما میرسید ابر دیگر پیدا شد بهمین نحو ناگاه اصحاب محمد در برابر
لشکر قریش شدند پس عمم از این حالت ترسید و هلاک شد و من بخدمت

پیغمبر

پیغمبر رفته مسلمان شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر
بسیار دستها بریده شد و جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد
و آن علامت ضرب ملائکه بود و ابو برده گفت در روز بدر سه سر را آوردم
بخدمت حضرت رسول و گفتم یا رسول الله دو سر را خود بریده ام
دیدم که مرد سفیدی بلندی ضربت زد و این سر افتاد برداشتم
و بنزد تو آوردم حضرت فرمود که فلان ملک بود و در وقتی که انحضرت
فتح بدر را کرده از بدر کوچ کرده بمنزلی که آنرا اثیل میگفتند نازل شدند
و نماز عصر را در انجا بجا آورد یک رکعت نماز عصر را کرده بود که تبسمی
فرمود بعد از سلام سبب از او پرسیدند فرمودند که میکائیل بر من گذ
شت و بر بال اسبش گرد و غبار نشسته بود و تبسم نمود و گفت کافران
را تعاقب کرده بودم پس جبرئیل گذشت و بر مادیانی سوار بود و
موی پیشانی اسبش گره زده بود و غبار بسیار بر یال اسبش نشسته
بود پس گفت یا محمد حقتعالی در وقتی که مرا بیاری تو فرستاد امر کرد
که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی یا نه حضرت
فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار
نبود و ایشان زیاده از سیصد نفر نمی ترسیدند و بجزع و فزع
در آمده بودند تا آنکه اوقات را بر پیغمبر خدا تلخ نمودند و خدا در قرآن

میفرماید اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة
مردفین واصحاب سید الشهدا را بواسطه کمی عدد وبسیاری کفار باکی
نداشتند وبایکدیگر مطایبه ومزاح میکردند اصحاب بدر اول بطمع
غنیمت قافله شام بیرون آمدند ووقتی که جبرئیل خبر داد که قافله
از دست شما رفت وکفار بقصد شما می آیند ترسیدند ومیگفتند ما
بقصد جنگ بیرون نیامدیم ودر فکر این بودند که بیک نحوی از این
معرکه خلاص شوند واصحاب سید الشهدا را هر چند میفرمود شما را
اذن دادم بروید ومرا بگذارید میگفتند خاک بر سر دنیا وزندگی
دنیا بعد از تو زندگی دنیا را چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و
رسول میدانستند نصرت مییابند واصحاب سید الشهدا میدانستند
که کشته میشوند اصحاب بدر را غم اهل وعیال نبود واصحاب سید
الشهدا یکجا فکر خود ویکجا اسیری عیال وزن وفرزند اصحاب
بدر را آب بر ایشان نبستند واصحاب سید الشهدا را با لبهای
تشنه وگلوهای خشکیده شهید کردند اصحاب بدر را ملائکه یاری
کردند واصحاب سید الشهدا را کسی یاری نکرد تا کشته شدند
اگر چه ملائکه بجهت یاری ایشان آمدند لکن چون مقدر شده بود کشته
شدن ایشان فایده نبخشید چنانچه از حضرت امام رضا ع روایت
شده

شده که نازل شد از برای یاری او چهار هزار ملک چون بزمین آمدند
دیدند که قضای الهی واقع شده وآنحضرت را شهید کرده بودند پس
ایشان همیشه در نزد قبر او میباشند غبار آلود وپژمرده تا در وقتی
که قایم اهلبیت قیام نماید پس ایشان یاوران او خواهند بود
وطلب خون آنحضرت را خواهند کرد آه آه لهفی علی الجسد المغادر
بالفلاة شلوا تقبله حدود رضابك ای اندوه بر آن جسد مطهر
که بر زمین افتاده بود واز هر جانب دمهای شمشیر را کوفیان بر او
میزدند واو را پاره پاره میکردند لهفی علی الخد التریب تخده
سفها باطراف القناة سفهاؤك حسرت واندوه بر رخساره
نازنینت که غبار آلوده وخاک آلوده شده بود وکوفیان بی وفا
بسرهای نیزه آنرا می آزردند لهفی لآلك یا رسول الله فی الطف
الطغاة نوائح وبواکی ای حسرت واندوه بر آن زنان بیکس
که بدست ظالمان گرفتار بودند ویکی بگریه ویکی بندبه ونوحه
مشغول بود تالله لا انساك زینب والعدی قسرا تجاذب
عنك فضل ردائك بخدا قسم فراموش نمیکنم ترا ای زینب در حالتی
که دشمنان دور ترا گرفته بودند واز روی جبر مقنعه
از سرت میکشیدند حتی اذا هموا بسلبك صحت باسم ابیك

واستصرخت ثم اخاك آه آه فراموشی نمیکنم حالتی را که میخواستند
ترا برهنه کنند وتو فغان میکردی وگاهی پدر ترا ندا میکردی که یا
امیر المؤمنین دختر ترا برهنه میکنند وگاهی برادر را میخواندی
که ای برادر خواهرت را عریان میکنند لهفی لندبك باسم اخیك
وهو مجروح الجوارح بالسیاق یراك از یادم نمیرود آن حالتی را
که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را واو در میدان افتاده
بود وترا میدید وبسبب کثرة جراحتها طاقت جواب دادن ترا نداشت
تشکو جیرا اسی وعز علیه ان تستصرخیه ولا یجیب نداك
میخروشیدی واو را میخواندی وچه گران بود بر او که تو او را
بخوانی واو ترا جواب نگوید وبالجمله بعد از آنکه تامل کنی معلوم
میشود که شهدای کربلا بسیار جلیل مرتبه بودند چه نیست که
حضرت امیر المؤمنین در حدیث طویلی میفرماید که بهترین خلق
وسید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم او است که در زمین کرب وبلا
کشته خواهد شد الا وان اصحابه من سادات الشهداء یوم ا
لقیمة آگاه باشید که اصحاب او از سادات شهدا می باشند در
قیامت واز حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهداء ع کشتگان
خود را بنزدیک یکدیگر بر یکدیگر میکشانید ومیفرمود قتلانا
قتلا

قتلا النبیین وآل النبیین کشتهای ما کشتهای پیغمبران وآل پیغمبران اند
وشیخ صدوق از جبله مکیه روایت کرده است که گفت شنیدم که از میثم
تمار که میگفت بخدا قسم که میکشند این امت فرزند پیغمبر خود را در دهم
محرم ودشمنان خدا آن روز را روز برکت خواهند گرفت واین
امری است که البته واقع خواهد شد ودر علم الهی گذشته است اعلم
ذالك لعهد عهده الی امیر المؤمنین این بمن خبر داده است
مولای من امیر المؤمنین وخبر داده است بمن که میگریند بر او
هر چیزی حتی وحشیان در صحراها وماهیان در دریا ومرغان در هوا
ومیگریند بر او شمس وقمر وستارها واسمان وزمین ومؤمنان
جن وانس وجمیع ملائکه ورضوان ومالک وحمله عرش وآسمان
خون وخاکستر خواهد بارید پس گفت واجب شده است لعنت خدا
بر کشندگان حسین هم چنانچه واجب شده بر مشرکین ویهود ونصاری
ومجوس گفتم ای میثم چگونه چنین روزی را روز برکت می نامند
میثم گریست وگفت بجهت حدیث دروغی که جعل وضع میکنند وگمان
میکنند که آن روز روزیست که توبه آدم قبول شده ودروغ میگویند
توبه آدم در ذی الحجه قبول شد وگمان میکنند که در آن روز توبه
داود قبول شد وحال آنکه آن در ذی الحجه بود وگمان میکنند که در آن

روزی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و دروغ میگویند آن در ذی الحجه
بود و گمان میکنند که در آن روز دریا بجهت بنی اسرائیل شکافته شد و حال
آنکه آن در ربیع الاول بود پس میثم گفت یا جبلة اعلمی ان الحسین
سید الشهداء یوم القیمة ولاصحابه علی سائر الشهداء
فضل ای جبله بدان که حسین سید شهیدانست در قیامت و اصحا
بش را بر سایر شهدا زیادتی و فضیلتی خواهد بود بر سایر شهدا مثل درجه
آسمان می باشد ای جبله هرگاه نظر کنی بسوی آفتاب و ببینی که سرخ
شده است مثل خون تازه پس بدانکه سید الشهدا را کشته اند جبله
میگوید روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارها تابیده بود
مانند جامههای بسیار رنگین پس بخروش و گریه بر آمدم و گفتم
قد والله قتل سیدنا الحسین بن علی بخدا قسم که سید و مولای
ما حسین را کشتند و صاحب بصائر روایت نموده که روزی پیغمبر
با جمعی از صحابه براهی میگذشتند برخوردند بکودکان چند که با
زی میکردند پس پیغمبر خدا نشستند در نزد کودکی و میان دید
های او را بوسیدند و ملاطفت بسیاری باو کردند پس او را در بغل
گرفتند و بسیار بوسیدند چون سبب آنرا پرسیدند فرمودند روزی
دیدم این طفل را که با حسین بازی میکرد و دیدم که خاک زیر پای

بیان شد در بعضی از نسخ حدیث است که بر بازوی ایشان ع

او را بر میداشت و بر صورت و چشم خود میمالید پس دوستی من بجهت دوستی
او است حسین را و جبرئیل خبر داده است بمن که او از انصار و یاوران فر
زندم خواهد بود در واقعه کربلا و از موسی بن جعفر روایت شده که در روز
قیامت منادی ندا میکند که کجایند حواریان محمد بن عبد الله که عهد او را
نشکستند تا از دنیا رفتند پس برمیخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس باز
ندا میکند که کجایند حواریون علی بن ابیطالب پس برمیخیزند عمرو بن حمق
و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی پس باز ندا میشود که کجایند
حواریون حسن بن فاطمه بنت محمد عبد الله صلعم پس برمیخیزند سفیان بن ابی
لیلی همدانی و حذیفة بن اسد پس باز ندا میشود که این حواریو الحسین
بن علی کجایند حواریون حسین پس برمیخیزند شهداء که او را یاری
کردند و دست از یاریش برنداشتند تا کشته شدند آری نیکو یاری کردند
فرزند پیغمبر را کسی او را یاری نکرد و ایشان یاری کردند کسی او را دست
رسی ننمود و ایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا آنکه با لبهای
تشنه و جگرهای برشته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پو
شیدند در خاک و خون غلطیدند فیا لهفی علی الکهول والشبان و
یا تاسفی دما علی تلک الاجسام والابدان هی جسوم طالما اتعبوها
فی عبادة الرحمن و تلاوة القرآن ملقاة علی التراب من غیر فراش

ولا مهاد ولا وطاء ولا وساد تهب علیها الصبا والدبور و تعدو
علیها العقبان والنسور وا اسفاه علی تلک الجثث الشریفة وا
لشمائل اللطیفة وا غصصاه علی ذبح اشبالهم وسبی عیالهم ونهب ر
حالهم وقسمة فیئهم واموالهم فیا لیتنی کنت منهم فداء ولانفسهم
وقاء کانوا لیوث الوغی جمعا و بحور ندی للوافدین و اقمار باسحا
ر اقمار حسن علاها الخسف فاحتجبت عن البرایا و لم تحجب عن البا
ری ایشان همه شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم و سخاوت بودند و ما
ههای شبستان ضلالت بودند که از ظلم ظالمان منخسف و بی نور شدند
و از نظرها رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دارت علیهم رحی
الهیجاء فاطبة حتی فنوا تحت خطار و تبار و گرفت ایشان را
آسیای ظلم تا ایشان را در زیر آسیای ستم و جور انداختند تا در زیر
دست و پای اسبان و جهاد پایان و ضرب تیغهای برّان پاره پاره
کردند فدی الجسوم التی والی لا وطاء لها تسفو علیها سوافی
ریح اعصار فدای آن جسمهای ذکیه شوم که بر زمین افتاده بود
و بادها بر آنها می وزید اضحت نساءهم فی البیت بارزة تحکی بدور
علاها خسف اضرار تدور حول الحسین الطهر حاسرة کوا
له و کهامنوح بتذکار زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و از شدّ

الم و مصیبت بدن مطهر حسین میگردیدند و نوحه میکردند و زینب
اخته فی البیت نادیة یا قوم من لغریب الاهل والدار در
میان زینب ندا میکرد که کیست که بر غریبی و بیکسی او رحم کند قد
کنتم قبل ذا تخشون صولته و رأسه الآن اضحی فوق خطا
ر پیش از این از صولهٔ او و شجاعتش می ترسیدند و حال می بینم سرش را
بر سر نیزه بلند کرده اید ذبحتم سندی اخرقتم کبدی کسرتم عضدی
احمد ثم نادی پناه مرا ذبح کردید جگر مرا سوختید بازوی مرا شکستید
آتش مرا خاموش کردید عزیز قوم دماه الذل بلیکم در الصبا
به بل مختار مختار را این عزیز ماست که او را چنین ذلیل نموده اید
بلکه بگویید احمد مختار است که او را چنین خوار کرده اید لیت الم
المنیة قبل الیوم بی نزلت و مقلتی عمیت عن هتک استار کاش
پیش از این مرده بودم و کور شده بودم که چنین پرده خود را دریده نمید
یدم نمی دانم کدام دل است که در این بلیه نمیسوزد و کدام دیده است
که در این مصیبت اشک نمی ریزد مگر نمیدانید که این مصیبت چگونه
عالم را بتزلزل در آورد و آسمان و زمین را خون بار کرد سنگ و چوب
بجهت آن گریستند و وحش و طیر را بر آتش حسرت کباب کرد ملائکه
مقربین در این مصیبت عزادار شدند و پیش از کشته شدن نعش عزای

اورا کشتند و بر او گریستند چنانچه در حدیث هست که ملکی از ملائکه ملاء
اعلا مشتاق لقای پیغمبر شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت
برسد اورا رخصت داد و آن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون خوا[ست]
فرود آید وحی شد باو اَخْبِرْ مُحَمَّدًا اَنَّ رَجُلًا مِنْ اُمَّتِهِ اِسْمُهُ يَزِيدُ يَقْتُلُ
فَرْخَهُ الطَّاهِرَ اِبْنَ الطَّاهِرَةِ خبر بده بمحمد که مردی از امت تو مسما بیزید
میکشد فرزند طاهر اورا که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد خدایا
بکامی شاد بودم برویت پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم می آید
که دل پیغمبر ترا بدرد آورم بخبر کشتن فرزندش حسین کاش بزمین
نمی رفتم وحی آمد که آنچه ترا امر میکنم اطاعت کن آن ملک آمد بسوی
پیغمبر با آهی پر از حزن کرد و گفت یا رسول الله بجهت شوق زیارت تو از
خدا خواستم از خدا مرا اذن داد و خبری بمن فرمود که بتو داده باشم فَلَيْتَ
رَبِّي كَانَ حَطَمَ اَجْنِحَتِي وَلَمْ آتِكَ بِهَذَا الْخَبَرِ کاش خدا پرهایم را
شکسته بود و این خبر را بتو نمیدادم ولکن چاره از انفاذ امر خدا
نیست بدانکه مردی از امت تو که اسم او یزید است خدا زیاد کند لعن
او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهره ترا خواهد
کشت و کشنده او بعد از او در دنیا تمتعی نخواهد برد مگر قلیلی و خدا
جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم خواهد بود پس پیغمبر گریست

کوید

گریه شدیدی و گفت آیا رستگار خواهد شد گروهی که فرزند مرا
میکشند گفت یا محمد میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد
و بنفاق بمیرند و در آخرت عذاب دردناک خواهد بود ایشان را
و در روایت دیگر وارد شده است که ملکی که موکل بر باران است ما[مور]
شد که بخدمت فخر کاینات برسد چون بخدمت آنحضرت
آمد آنحضرت بام سلمه فرمود در را متوجه باش کسی داخل حجره نشود
ام سلمه متوجه در بود که حسین صلوات الله علیه داخل شد خواست
داخل حجره طاهره شود ام سلمه او را منع کرد از هر طرف جست تا آنکه
داخل شد و رفت بخدمت خیر البشر بر زانوهای مبارکش بالا
رفت و بر آن نشست ملک گفت اَتُحِبُّهُ گفت بلی و دوستش میدارم فرمود
بلی گفت اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ زود باشد که امت تو او را بکشند و اگر
خواهی زمینی که در آن کشته میشود بتو بنمایم پس دست دراز
کرد و چون باز آورد خاک سرخی در دستش بود حضرت آنرا بام
سلمه داد که حفظ کن او آنرا در کنار مقنعه خود بست شرحبیل بن ابی
عون روایت میکند که چون حسین متولد شد ملکی از فردوس اعلی
نازل شد ملکی از فردوس اعلی نازل شد بر بحر اعظم و ندا کرد
در اقطار آسمانها و زمینها که یَا عِبَادَ اللهِ الْبَسُوا ثِيَابَ الْاَحْزَ[انِ]

اَلْاَحْزَانِ وَاَظْهِرُوا التَّفَجُّعَ وَالْاَشْجَانَ فَاِنَّ فَرْخَ مُحَمَّدٍ مَذْبُوحٌ
مَظْلُومٌ مَقْهُورٌ ای بندگان خدا جامه های اندوه و غم بپوشید و
اظهار مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد را ذبح میکنند و مقهو[ر]
مینمایند پس آمد بنزد پیغمبر خدا و قبضه از تربت زمین کربلا را
با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشود بر این زمین گروهی
از اهل بیت تو میکشند ایشان را گروهی از ظالمان امت تو وَ
يَقْتُلُونَ فَرْخَكَ الْحُسَيْنَ ابْنَ بِنْتِكَ الطَّاهِرَةِ و میکشند فرزند
تو حسین را که پسر دختر طاهره تو میباشد و اینست تربت او پس
آنرا بآنحضرت داد و گفت یا محمد این تربت نزد خود حفظ کن
هرگاه ببینی متغیر شده و مثل خون گردیده بدان که فرزندت
حسین کشته شده پس قدری از تربت طاهره را آن ملک بر
بال خود گرفته باسمان عروج کرد ملکی نماند مگر که آنرا تبرک میک[ر]
دند و آنرا می بوئیدند چون جناب رسالتمآب آن تربت طا
هره را گرفتند می بوئیدند و میگریستند و میگفتند قَاتَلَ اللهُ
قَاتِلَ الْحُسَيْنِ خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب
فرماید پس آنرا بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و
فرمود این را بگیر و نیکو محافظت و سر پوشیده کن آنرا بعد از

فاذا

فَاِذَا رَاَيْتَهَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَاحْمَرَّتْ وَصَارَتْ دَمًا عَبِيطًا فَاعْلَمِي
اَنَّ وَلَدِيَ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ بِاَرْضِ كَرْبَلَا چون دیدی آنرا که سرخ
شد و بخون تازه بدل شد بدانکه فرزندم حسین کشته شده است
در زمین کربلا چون یک سال از عمر شریف سید الشهدا گذشت
دوازده هزار ملک بر پیغمبر نازل شدند با صورتهای مختلف
رنگهای ایشان سرخ و دیدهای ایشان گریان بالهارا در نزد پیغمبر پهن
کرده عرض کردند یا مُحَمَّدُ سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ مِثْلَ مَا نَزَلَ
بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ زود باشد که نازل شود بر فرزندت حسین مثل
آنچه نازل بهابیل از قابیل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل
شد بر رسول الله و او را تعزیه میدادند بفرزندش حسین و خبر
میدادند او را بانچه خدا عطا میکند بر زیارت کنندگان او و گریه
کنندگان او و آنحضرت گریه میکرد و میگفت اَللّٰهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَلَا تُمَتِّعْهُ بِمَا اَمَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَاَصْلِهِ حَرَّ
نَارِكَ فِي الْاٰخِرَةِ آری این مصیبت مصیبتی بود که از وقت ولا
دت صاحبش این خبر محنت اثر را گوش زد مقربین کردند
و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش
تعزیه اش را گرفتند و بلبش از فرعش لباسی اندوه پوشیدند

وجامه عزا و ماتم در بر کردند اللّه اکبر اِنَّها لَمُصیبَةٌ ثَلَّتْ عُروشَ الدّینِ اَیَّ تَثْلیلٍ الله اکبر چه مصیبتی که بود این مصیبت که سر بود دین را سرنگون وخانه ایمان را خراب نمود الله اکبر اِنَّها لَرَزِیَّةٌ اَلْقَتْ عَلَی الْاِسْلامِ صَفْحَةَ کَلْکَلٍ الله اکبر چگونه مصیبت بود که عَجَبًا مِنَ السَّبْعِ الطَّرائِقِ کَیْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْاَرَضینَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ اَسَفًا عَلَیْهِ وَلِلْکَواکِبِ کَیْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالْاَفْلاکِ لَمْ تَتَعَطَّلْ عجب که چرا آسمانها شکافته نشد و زمینها متزلزل نشد و چرا ستارها از هم نپاشیدند و افلاک از حرکت نیفتاد قُتِلَ ابْنُ فاطِمَةَ وَتِلْکَ حَریمُهُ بِیَدِ الْاَعادی لا کَفیلَ وَلا وَلِیَّ فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند و در دست دشمنان زنانش را کفیلی و نه ایشان را دوستی است اَبَیْتُ بِالطَّفِّ مُحَنّى مُجَدَّلًا یا لَلرِّجالِ عَلَی الثَّری وَاَجْنَدِلٍ وَبَنیتُ مِنْ اُمَیَّةَ نُوَّمًا لَمْ تَخْشَ مِنْ خَوْفٍ وَلَمْ تَتَوَجَّلْ آیا بدن مقدس حسین را بر روی خاک و سنگ می‌اندازند و اولاد امیه بخواب راحت میباشند بدون خوف و تشویش آیا کجایند مردان دین دار با حمیت که در این بیعه خروش بر آورند هَلْ تَقْبَلُونَ بِاَنَّ خَیْرَ نِسائِکُمْ فِی الْاَسْرِ یَسْتَعْطِفْنَ مَنْ لَمْ یَقْبَلْ آیا می‌پسندید

که بهترین

که بهترین زنان شما را اسیر کنند و هر چند طلب مهربانی کنند کسی بداد ایشان نرسد وَیُقادُ فِی الْاَصْفادِ مِنْ اَمْلِکُمْ بَعْدَ ابْنِ فاطِمَةَ لِکُلِّ مُؤَمَّلٍ آیا می‌پسندید که پناه شما را و امام شما را بعد از فرزند فاطمه در غل و زنجیر کنند تُسْبی بِهِ وَنِسائُهُ مِنْ حَوْلِهِ نَحْوَ الشّامِ عَلی ظُهُورِ الْبُزَّلِ او را اسیر کنند و با زنان و خواهرانش بر شتران سوار کرده بجانب شام بهدیه بدرگاه بن لئام برند بدانکه آن مردی که در خدمت سید الشهداء بودند از خواص مؤمنان بودند که بالمره دست از دنیا شسته در کمال ذوق و شوق جانهای خود را در ره یار نثار می‌باختند پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از کیفیت جان باختن بعضی از ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن طاوس و دیگران ذکر این واقعه محنت انجام را کرده اند اینست که بعد از آن حمله که در اول روز شد شروع بمبارزت شد و اول کسی که بمبارزت کشته شد حر بن یزید ریاحی بود و حکایت شهادت آن با سعادت اینست که چون در آن حمله بسیاری از لشکر امام علیه السلام را بر زمین انداختند آنحضرت صدای شریف را بلند کرده از برای اتمام حجت میفرمود اَما مِنْ مُغیثٍ یُغیثُنا لِوَجْهِ اللّهِ اَما مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّهِ آیا فریاد

رسنده نیست که بجهت تقرب بخدا ما را فریادرسی نماید آیا کسی بهم نمیرسد که دفع شر از حرم پیغمبر نماید چون حر این را شنید و این واقعه را دید به نزد ابن سعد آمد و گفت تو آخر جنگ خواهی کرد با این مرد گفت ای وَاللّهِ قِتالًا اَیْسَرُهُ اَنْ تَطیرَ الرُّؤُسُ وَتَطیحَ الْاَیْدی بخدا قسم که جنگی خواهم کرد که اقل آن این باشد که سرها از بدن جدا گردد و دستها بریده شود حر که این شنید رفت در میان لشکر خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن اوس باو گفت در امر تو حیرانم تو را از شجاعان کوفه میدانم این چه حال است که در تو می‌بینم حر گفت خود را در میان بهشت و دوزخ می‌بینم و با این جهت حیرانم پس گفت بخدا قسم که بر بهشت چیزی را اختیار نمیکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهداء و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اَللّهُمَّ اِلَیْکَ اَنَبْتُ فَتُبْ عَلَیَّ فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِیائِکَ وَاَوْلادِ بِنْتِ نَبِیِّکَ خدایا توبه کردم انابه کردم توبه‌ام را قبول کن و مرا عقاب مکن که ترسانیدم و بتشویش انداختم دلهای مقدسه اولیای تو را و فرزندان دختر پیغمبر تو را پس آمد بنزد

آنحضرت

آنحضرت و عرض کرد جُعِلْتُ فِداکَ منم آنکه مانع شدم از برگشتن تو و تو را در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید یابن رسول الله توبه کردم فَهَلْ لی مِنْ تَوْبَةٍ آیا توبه‌ام مقبول است حضرت فرمود بلی خدا توبه‌ات را قبول میکند فرود بیا عرض کرد یابن رسول الله وقت فرود آمدن نیست سواره بودن من بهتر است از پیادگی مِنْ وَاِلَی النُّزُولِ یَصیرُ آخِرُ اَمْری آخر فرود خواهم آمد و آن در وقتی است که کشته شوم و در خون خود بغلطم ابن نما روایت کرده است که عرض کرد بآنحضرت که وقتی که پسر زیاد لعین مرا بطلب تو فرستاد چون بیرون آمدم از قصر ندائی شنیدم از عقب سرم که یکی میگفت از عقب سرم که اَبْشِرْ یا حُرُّ بِخَیْرٍ ای حر تو را بشارت باد بخیر رو بعقب کردم کسی را ندیدم گفتم بخدا که این بشارت نیست زیرا که من بحرب فرزند پیغمبر میروم و گمان نداشتم که تو را یاری کنم حضرت فرمود تو را خدا و رسول خیر و اجر بدهند و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که گفت در این شب پدرم را در خواب دیدم که بنزد من آمد و گفت ای فرزند در این روزها بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم که سر راه بر امام حسین بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت واویلا ای

فرزند تو را چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلّد
باشی با او حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در
بهشت همسایه او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنانش جهاد کن شیخ
صدوق می فرماید که پس عرض کرد یا ابن رسول الله رخصت ده تا با دشمنان
مقاتله کنم و در راه وفایت جان در بازم حضرت او را اجازه داد مرکب را بجولان
در آورده میگفت إنّي أنا الحرّ ومأوى الضيف ۝ أضرب في أعناقكم
بالسيف ۝ عن خير من حلّ بأرض الخيف ۝ أضربكم ولا أرى من
حيف ۝ منم حرّ و منم کریم و خواهان مهمان شمشیر خود را بگردنهای
شما میزنم بجهت بهترین اهل زمین و حیف نیست کشتن شما
که با او جنگ میکنید پس آن شجاع نامدار دهر بروزکار خود را در
دریای حرب انداخت می زد و می انداخت زید بن سفیان تمیمی میگفت
اگر میرسیدم باو نیزه خود را باو میزدم پس در آن حال حرّ بحرب آمده
بود و مشغول بحرب بود ضربتی بر گوش و چشم آن رسیده و خون
از روی اسبش جاری بود که حصین بن نمیر سکونی باو گفت یا زید
این همان حرّ است که آرزو میکردی که او را در یابی و نیزه را بر او بزنی
پس آن ملعون بحرب او بیرون رفت چون بمیدان رسید حرّ بر او حمله
کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و آن قدر جنگ کرد که چهل

سواره

سواره و پیاده را کشت و در بعضی از روایات روایت است که سید
الشهدا آیا که راضی شدی از من حضرت فرمود نعم أنت حرّ كما
سمّتك أمّك بلی تو حرّی چنانچه مادرت ترا حرّ نام کرده آخر
الامر ملعونی اسب او را پی کرد حرّ پیاده شد او پیاده جنگ
میکرد و میگفت إن تعقروني فأنا ابن الحرّ ۝ أشجع من ذي
لبدٍ هزبرٍ ۝ اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم زیرا که من فرزند
آزاده کانم و دلم قوی تر است از شیر آخر الامر دور او را گرفتند
ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کر
دند و بروایتی نیزه بر سینه او زدند که سینه اش شکافته شد فریاد در داد
ادركني يا ابن رسول الله قربانی خود را دریاب سید بن طاوس
میفرماید که وقتی سید الشهدا باو رسید که خون از زخمهایش
میریخت حضرت فرمود بخٍ بخٍ یا حرّ كما سمّيت في الدنيا والآخرة أنت حرّ
به به مرحبا ای حرّ نیکو وفاداری کردی تو حرّی و آزادی همچنانچه اسمت
حرّ می باشد در دنیا و آخرت پس فرمود لنعم الحرّ حرّ بني رياح ۝ إذ
صبور وعند مختلف الرماح نیکو آزاده ایست حرّ ریاحی که با بلا[ی]
کرد در وقت جنبش نیزها ونعم الحرّ إذ نادى حسينا ۝ فجاد
بنفسه عند الصباح خوشا بحال حرّ که حسین را ندا داد و جان خود را

در راه او در باخت پس آنحضرت خاک از صورت آن شهید راه وفا پاک
میکرد و میفرمود تو حرّی در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقتل
مذکور است که برادرش مصعب نیز بخدمت آنحضرت آمده توبه
کرد و بمیدان رفته کشته شد و همچنین فرزند او و غلام او و پسرش
و لکن صحت آن ثابت نشده و بعد از شهادت حرّ بریر بن خضیر همدانی
بمیدان آمد و او مردی بود از صلحا و نیکان و قرا اهل زمان بود و
بعد از حصول رخصت روی بمیدان نهاده رجزی خواند نام و نسب
خویش را بیان کرد پس ندا کرد که اقتربوا مني يا قتلة المؤمنين
۝ اقتربوا مني يا قتلة أولاد البدريين ۝ اقتربوا مني يا قتلة
أولاد رسول رب العالمين وذرية الباقين ۝ پیش آیید ای
کشندگان مومنان نزدیک آیید ای کشندگان اولاد بدریین ای
کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش آیید تا بدانید ضرب دست را
و برسید بپاداش عمل خود پس خود را بر آن اشرار زد و می زد و می
انداخت تا سی نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل بجهة
مقاتله او بیرون آمد و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر
گفت بیا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه بر باطلیم بدست آنکه بر حق است
کشته شود و لعنت کند دروغگو[یان] را پس بر یکدیگر حمله کردند

یزید

یزید ضربتی بر او زد کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خود را
شکافت و تا مغز سرش اشکافت و بجهنم واصل کرد دیگری از اشقیای از
اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد و او را
شهید کرد پس اسب را در میدان جولان داد و شعری چند خواند و
در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس باو گفتند که آیا فخر
میکنی بکشتن بریر که از نیکان و صالحان بود و پسر عمّ او آمد و با او گفت
وای بر تو ای بحیر کشتی بریر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن
ملعون پشیمان گشت شعری چند خواند و در آن اظهار ندامت از کرده
خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبد الله بن حباب
کلبی بمیدان رفت و او مادر و زنش همراه بود و بعضی ذکر کرده اند
که او جوان و تازه داماد بود و هفده روز از دامادیش گذشته
بود و در بعضی از روایات چنین است که او نصرانی بود و خود و ما
درش بدست سید الشهدا مسلمان شده بودند چون جمعی
از اصحاب بفیض شهادت فایز شدند مادرش بنزد او آمد گفت
قم يا بنيّ فانصر ابن رسول الله ای نور دیده برخیز و یاری کن
فرزند دختر پیغمبر که وقتی بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یا
ری میکنم او را و در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده اند

شهادت وهب

که خواست که بجهت استحلال و وداع بنزد زن رود مادرش گفت ای
فرزند زنان ناقص عقلند مبادا ترا گول زنند وان سعادت ابدی
باز مانی چون بنزد زن آمد گفت ای فلانه فرزند فاطمه درین صحرا غریب
وتنها مانده دلم میخواهد در مقام یاریش جان بازی کنم زن گفت
کاشکی من جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرط کنی که در قیامت
مرا نیز با خود ببری ومرا با خود بیهشت بری وهب قبول کرده رو بنزد
امام آمده عرض کرد رخصت ده تا خود را فدای تو سازم زن بپیش
آمده گفت یا ابن رسول الله این نوجوان شوهر منست ومن از او
بهره نبردم میخواهم در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد
ومرا با خود بیهشت برد واستدعای من از شما این است که مرا بر خواهران
واهل بیت خود بسپارید تا در سلک کنیزان وخدمتکاران ایشان باشم
تا در سراپرده عصمت دست ناکسی بدامن عفت من نرسد آنحضرت
بگریه در آمد وهب گفت شرط کردم که در قیامت بی او پای در بهشت
نگذارم واورا بشما سپردم که اورا بحرم محترم خود بسپارید و با
لجمله بعد از اجازه حرب رو بمیدان نهاد میگفت اِنْ تُنْکِرُونِی
فَاَنَا ابْنُ الْکَلْبِی ۝ سَوْفَ تَرَوْنِی وَتَرَوْنَ ضَرْبِی ۝ وَحَمْلَتِی وَصَوْلَتِی
فِی الْحَرْبِ ۝ اُدْرِکُ ثَأرِی بَعْدَ ثَأرِ صَحْبِی ۝ وَاَدْفَعُ الْکَرْبَ اَمَامَ الْکَرْبِ

لَیْسَ جِهَادِی فِی الْوَغَا بِاللَّعِبِ ۝ اگر مرا نمی شناسید منم فرزند کلبی زود
باشد که ببینید جان فشانی مرا وضرب دست مرا وحملهای مرا و مردانگیهای
مرا در حرب که چگونه من از شما خون یاران خود را وانده را انتقام خود
خواهم برد وطلب خون ایشان وجهاد کردن من در جنگ بازیچه نیست
پس حمله کرد بر قوم ومقاتله کرد تا انکه جماعتی را کشت پس برگشت بر
نزد مادر وزن خویش وگفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت
مَا رَضِیتُ بَیْنَ یَدَیِ الْحُسَیْنِ راضی نمیشوم تا در برابر روی حسین کشته اَوْ تُقْتَلَ
ودر خون خود آغشته شوی زنش گفت بِاللهِ لَا تَفْجَعْنِی فِی نَفْسِکَ
ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود مبتلا مکن
مادر گفت سخن اورا گوش مده برگرد ومقاتله کن در برابر فرزند
پیغمبر تا جد بزرگوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب باز روی
بمیدان نهاد ومیگفت اِنِّی زَعِیمٌ لَکِ اُمَّ وَهْبٍ ۝ بِالطَّعْنِ فِیهِمْ تَارَةً
وَالضَّرْبِ ۝ ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ ۝ حَتَّی یُذِیقَ الْقَوْمَ مُرَّ
الْحَرْبِ ۝ پس آن سعادتمند باز خود را بانقوم زد ودر دریای
حرب غوطه ور شد تا انکه نوزده سواره ودوازده پیاده را بجهان
هلاک انداخته بجهنم روانه کرد تا انکه دستهای اورا از بدنش
جدا کردند در انحال زنش عمودی در دست گرفت وبجانب او

روانه شد ومیگفت فِدَاکَ اَبِی وَاُمِّی قَاتِلْ ۝ دُونَ الطَّیِّبِینَ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ ۝
بدرود مادرم فدای تو شود کوشش کن ومقاتله نما در نزد حرم
رسول خدا وجان بازی نما بجهت ذریه خدا وهب پیش آمد که اورا (پیغمبر)
برگرداند بسوی خیمها آن زن پاک طینت دامن اورا گرفته گفت هرگز بر
نمیگردم تا با تو کشته شوم سید الشهدا فرمود خدا شمارا از اهل بیت
جزای خیر دهاد ای زن برگرد خدا ترا رحمت کند پس آن سعادت
مند مقاتله کرد تا کشته شد زن دوید بر سر کشته او وخون از روی
پاک میکرد شمر ملعون اورا دید بغلام خود گفت عمودی بر سر آن زن
زد که سرش را شکافت واورا کشت واین اول زنی بود که از لشکر سید
الشهدا کشته شد صاحب بحار میگوید دیدم روایتی که وهب بیست
وچهار پیاده ودوازده سواره را کشت آخر الامر اورا اسیر کرده
بنزد پسر سعد بردند آن ملعون امر کرد که سر اورا از تن جدا کنند وسرش را
بسوی لشکرگاه سید الشهدا انداختند مادرش آن سر را بوسید
وآنرا بسوی لشکر پسر سعد انداخت ویکنفر را بآن کشت پس عمود
خیمه را گرفته برایشان حمله کرد ودو نفر را کشت حضرت فرمود ارجعی
یَا اُمَّ وَهْبٍ اَنْتِ وَابْنُکِ مَعَ رَسُولِ اللهِ فَاِنَّ الْجِهَادَ مَرْفُوعٌ عَنِ
النِّسَاءِ ای مادر وهب برگرد که جهاد بر زنان نیست تو وفرزندت

با رسول خدا خواهید بود پس برگردید ومیگفت خدایا امید مرا قطع مکن
حضرت فرمود خدا قطع نکند امید ترا ای مادر وهب وبعد از او
عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفته بدرجه شهادت رسید بعد از ان
پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان گذارده رجزی خواند
وخود را بآتش حرب انداخت ومقاتله کرد تا شهید شد بعد از ان
سعد بن حنظله تمیمی قدم در معرکه جانبازی گذاشت ورجزی
چند خواند وخود را بر انقوم شوم زد وقتال عظیمی کرد تا آخر الامر
خلعت شهادت پوشید وساغر اجل نوشید بعد از ان عمر بن عبد الله
مذحجی روی بکارزار گذارده دمار از کفار برآورد آخر بضربت
مسلم بن ضبابی وعبد الله بجلی بسرای جاوید شتافت وبعد از او مسلم بن
عوسجه اسدی روانه میدان شد واو از بزرگان لشکر آنجناب سید
الشهدا ع بود واز شجاعان نامدار ومشاهیر روزگار بود واز اصحاب
امیر المؤمنین ع بود ودر خدمت آنحضرت جهاد کرده بود ودر خدمت
آنحضرت مردانگیها کرده بود وبعضی ذکر کرده اند که حضرت امیر اورا
برادر خود خوانده بود شبث بن ربعی میگوید که در جنگ همراه
بودیم ودر روز جنگ پیش انکه لشکر اسبهای خود را لجام کنند او
خود را بر لشکر کفار زده شش نفر از مشرکین را کشته بود بادی

بعد از رخصت روانه میدان شد و میگفت اِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيّ
مِنْ فِتْيَةٍ قَوْمُهُمْ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ، فَمَنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرُّشْدِ، وَ
كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ، اگر بپرسید از من شیری میباشم از خانواده
بنی اسد کسی که بر ما ظلم کند از رشد و هدایت برکنار و کافر می
باشد بدین خداوند جبار، پس مسلم مبارز خواست مبارزان
لشکر بر او میامدند و او خود را بر ایشان زد تا پنجاه نفر از
ایشان را بدرک فرستاد آخر جمعی بر او حمله کردند مسلم تیغ کشیده
بر ایشان حمله کرد و شش نفر دیگر را بدرک فرستاد آخر از کثرة
جراحات از اسب در گردید نعره کشید اَدْرِكْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ
سید الشهدا با حبیب بن مظاهر خود را باو رسانیدند او را دیدند
در خاک و خون غلطیده آنحضرت باو خطاب فرمود رَحِمَكَ اللهُ
يَا مُسْلِمُ فُزْتَ بِالشَّهَادَةِ، وَأَدَّيْتَ مَا كَانَ عَلَيْكَ، خدا ترا رحمت
کند ایمسلم که فایز شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس
این آیه را خواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا
بَدَّلُوا تَبْدِيلًا طایفه از دوستان را اجل در یافت وجمعی که میانند
منتظر مرگند پس حبیب پیش آمد و گفت يَعِزُّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ
أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ دشوار است بر من ایمسلم که ترا باین حال به بینم

بشارت

بشارت باد ترا به بهشت پس باواز ضعیف گفت بَشَّرَكَ اللهُ بِخَيْرٍ خدا ترا
بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که منهم از عقب تو
می آیم دلم میخواست که وصیت کنی بمن با آنچه خواهی ولکن می
دانم که من هم از پی خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی جناب سید الشهدا
وگفت بحبیب اُوصِيكَ بِهَذَا فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ ترا وصیت میکنم
در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش مقاتله کنی
تا جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت لَأُنْعِمَنَّكَ عَيْنًا ایمسلم
دیده ترا روشن خواهم کرد در یاری کردن او محمد بن ابی طالب روایت
کرده که چون مسلم را شهید کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند
کرد و صدای وا مسلماه وا ابن عوسجتاه واسیداه براورد چون صدای
شیون او بلشکر مخالف رسید شاد شدند و از شادی خروشیدند که
مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بعزای
شما به نشینند بزرگان خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل
میکنید همین بزرگوار را که به کشتن او شادی میکنید بسیار دیدم
که در جهاد کفار کارها کرده و بسا حقها که بر اسلام و مسلمین دارد و بروایت
شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب
فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه

جنگ فرو نشست و غبار کم شد دیدند که مسلم بن عوسجه را که بر زمین
افتاده بود پس شمر ولد الزنا با گروهی بجانب میسره اصحاب آنحضرت
حمله کرد و اصحاب آنحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه نفر دیگر از
اصحاب انصار در باقی مانده بودند و این جماعت قلیل بهر طرف که رو
میکردند آن جماعت رو سیاه متفرق میشدند پس ابن سعد حصین بن
نمیر را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد ایشان مقاتله
کردند تا بنزدیک حسین و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیرباران
کردند و بسیاری از اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید
تا میان روز و جنگ شدت یافت و نمیتوانستند که بغیر از یک جانب
پیش آمد بجهت آنکه خیمهای را نزدیک بکدیگر زده بودند ابن سعد
گروهی را فرستاد که خیمها را از پا در آورند اصحاب آنحضرت در
خیمها داخل شده جمعی را هلاک کردند ابن سعد گفت خیمها را آتش
زنید پس آتش در خیمهای عصمت زدند اَمُحَمَّدُ الْمُخْتَارُ اِنَّ اُمَيَّةَ
هَدَمُوا بُيُوتَكَ عَامِدِينَ وَاخَرْبُوا یا رسول الله بنی امیه خانهای ترا
خراب کردند و بآتش عدوان سوختند وَبَنَاتُكَ الْخَفِرَاتُ اَضْحَتْ
بَعْدَكَ بِالسَّلْبِ وَالضَّرْبِ الْعَنِيفِ تُعَذَّبُ آه آه دختران و پرده نشینان
ترا می زنند و برهنه میکنند و بعذاب معذب نموده اند خَلْفَهَا وَقُدَّامَهَا

ورازفات طهارت

کیوتها

كَيُوتُهَا حَنَقًا بِتَشُبُّ بِهِ الْحَرِيقُ وَتَلْهَبُ یا رسول الله این سهل است
که دنهای ایشان را مثل خیمهای ایشان آتش زدند و بکشتن فرزندان
جگرهای همه را کباب کردند سوزش پرده نشینان پس بود ای چرخ
بیره سعیها کردی که آخر خیمها را سوختی چون آن امام عالیمقام و
اصحاب کرام او این بی شرمی را دیدند تیغ کشیده مثل شیر خشمناک
بر آن قوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری جان خود را فدای
آن امام مظلوم کرده بهر طرف که آنحضرت رو میکرد او در برابر آنحضرت
می آمد که هر تیر و نیزه که می آید بر او وارد آید دریغا کاشکی منهم
شمع جان دیگر تا انشان میکردنی آنرا به پیکان تو دیر چون از پا در آمد
گفت یابن رسول الله ایا بعهد خود وفا کردم فرمود بلی چون داخل
بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بجدم برسان و بگو
که بزودی بخدمت تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش آمد عرض
کرد یابن رسول الله نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءُ، هَؤُلَاءِ اقْتَرَبُوا مِنْكَ
وَلَا وَاللهِ لَا تُقْتَلُ حَتَّى اُقْتَلَ، وَاُحِبُّ اَنْ اَلْقَى اللهَ رَبِّي وَقَدْ
صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَوةَ فدای تو شوم این گروه اشرار بتو نزدیک
شده اند و میخواهم جان خود را فدای تو کنم و می خواهم این نماز دیگر را
با تو در یابم که نماز وداع است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید

[illegible]

از سینه برون دل پس سر باسمان کرد و گفت نماز را یاد من آوردی خدا
ترا رحمت کند و از نماز گزارندگان گرداند بلی اول وقت نماز است پس
فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند حصین بن
نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای غدار مکار نماز
فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز چون تو ناپاکی مقبول است اعلون
در غضب شده بر حبیب حمله کرد حبیب ضربتی بر روی اسب ان ملعون زد
اسب از جا در آمده ان ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست او را بکشد
اصحاب او را او را ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبد الله را
فرمودند پیش روی من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جامهای
خود را فدای آن سید ابرار کرده ان جناب با سایر اصحاب مشغول نماز
شدند و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن
قوم بجانب آن امام عالمیان می آمد آن دو بزرگوار انرا بر جان
خود میخریدند تا آنکه سعید سعادت مند از کثرت جراحت از پا در
آمد و میگفت خداوندا ایشان را لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا
به پیغمبر خود از من سلام برسان و برسان باو انچه را متحمل شدم از
الم جراحتها خدایا اینها بجهت یاری ذریه پیغمبر تو بود پس یاری
کن تو ایشان را این گفت و مرغ روحش بسرای جاوید شتافت
چون

چون شهید شد سیزده چوب تیر بر بدن او یافتند زیاده بر انچه باو
رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایت ابن نما وقت نماز باشان
ندادند بلکه نماز را بایما و اشاره ادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاهی
بود آغاز کرده ابو ذر غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمده زمین
ادب را بوسید اجازه حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت
میدهم که بر گردی تو از برای طلب عافیت همراهی ما کردی بمحنت هم
ما مبتلا مشوی گفت یا بن رسول الله أنا في الرخاء ألحس قصا
عكم وفي الشدة أخذلكم آیا در زمان رفاهیت و نعمت شما کاسه
لیسی شما کردم و در زمان شدت شما را وا گذارم والله انّ
ريحي لمنتن وإنّ حسبي للئيم ولوني لأسود فتنفّس بالجنة
فتطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض وجهي بخدا قسم که بوی بد
و حسبم پست و رنگم سیاه است آیا نمی خواهی که در راه تو کشته شوم تا
بویم نیکو شود و حسبم شرف یابد و سفید رو شوم لا والله لا افار
قكم حتى يختلط هذا الدم الاسود مع دمائكم بخدا قسم
از شما جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای
مطهره شما پس رخصت یافته پا در میدان کارزار نهاده و میگفت
كيف يرى الكفار ضرب الاسود بالسيف ضربا عن بني محمد

اذبّ عنهم باللسان واليد ارجو به الجنة يوم المورد چون
می بینند جماعت کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر
بدست و زبان منع میکنم از ایشان شر دشمنان را با امیدواری رحمت
الهی در روز قیامت پس خود را بر ان سیاه دلان زد و صدای
حرب خوطرو رشد و جنگ کرد تا آخر از کثرت جراحت بر زمین
افتاد جناب سید الشهدا بر سر کشته وی آمده گفت اللهم
بيّض وجهه وطيّب ريحه واحشره مع الابرار وعرّف
بينه وبين محمد وآله خداوندا روی او را سفید و بوی او را
نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او
و محمد و آل او جدائی مینداز از حضرت باقر ع روایت شده
که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین ع روایت کرده
که قبیلهٔ شهدای کربلا را دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز
یافتند که بوی مشک از او ساطع بود و بروایت سید بن طاوس
پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت آن مقتدای عالمیان
آمده عرض کرد یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق باصحابی
وكرهت ان اتخلف واراك وحيدا من اهلك قتيلا میخواهم
من هم از ان ساغری که همگنان نوشیدند بنوشم و جام شهادت
در بوشم

در بوشم و ملحق شوم باصحاب خود و نمی خواهم که زنده باشم و به بینم تنهای
ترا با اینکه جان داشته باشم به بینم کشته ترا حضرت فرمود تقدّم فانّا
لاحقون بك عن ساعة پیش باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق
میشویم پس در میدان کارزار نهاد و بعد از جان فشانی بسیار جان
خود را در راه آن سید ابرار و نو باوه حیدر کرار در باخت
و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده است سید جلیل ابن طاوس
که حنظله بن سعد شامی آمد و در پیش آن پیشی رو سالکان طریق
جانبازی ایستاد تیر و نیزه که بجانب آن امام اخیار می آمد
بصورت و سینه خود میخرید و ندا میکرد که یا قوم انی اخاف علیکم
مثل يوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود تا آخر آیه
صاحب مناقب میگوید که آنحضرت فرمودند یا بن سعد خدا رحمت کند ترا
ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض ان ترا
دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و
حال انکه کشتند اصحاب ترا عرض کرد راست گفتی فدای تو شوم آیا
ما نمیرویم بسوی خداوند و اصحاب خود ملحق نمیشویم حضرت فرمود
برو بسوی چیزی که از برای تو بهتر است از دنیا و مافیها برو
بسوی ملکی که زایل نمیشود پس گفت السلام علیک یا بن رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلى اَهْلِ بَيْتِكَ وَجَمَعَ بَيْنَنا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ
سلام وصلوات بر تو واهل بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در دار
رحمت خود حضرت فرمود آمین آمین پس قدم در میدان مردانگی
نهاده قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا اخر الامر از کثرت جراحات
از پا در آمده بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت سید بن طاوس پس
سوید بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان و بسیار نماز گذار بود
بود پیش رفته قدم در صفحه جانبازی گذارده و در جدال و قتال
بسیار ثابت قدم شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و می
انداخت و بهر طرف حمله میکرد عاقبت آنقدر زخم بر بدن شریفش
زدند که بمیدان افتاد و در عداد کشتگان محسوب شد و حس و حرکت
برو نماند کسی برو نپرداخت رمقی از جانش باقی بود بعد از انکه
بهوش آمد گوش داد یکی میگوید قُتِلَ الْحُسَيْنُ حسین را کشتند
پس حرکت کرد و کاردی در چکمه خود داشت آنرا بیرون آورده و با
با انحال شروع بقتال کرد تا او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند
ند پس چند نفر از ابن سعد تمندان کشته شدند تا انکه حجاج بن
مسروق موذن انحضرت پیش آمد زمین ادب را بوسید و
بعد از رخصت رجز خواند بمیدان شتافت زمانی نگذشت
کەاورا

کەاورا بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن قین بجلی پیش
آمد و او از بزرگان لشکر اشرار بود و در راه بانحضرت ملحق شده بود و
بعزم کشته شدن همراهی آنحضرت کرده بود و زنش را طلاق داد و بقبیله خود
فرستاد چون میدانست که کشته میشود و بالجمله بعد از استرخاص از آن اشرف
ناسی روانه میدان کارزار شد و میگفت اَنَا زُهَيْرٌ وَاَنَا ابْنُ قَيْنٍ اَذُودُ
بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ منم زهیر بن قین که شما را دفع میکنم بشمشیر خود از حسین
و شعری چند دیگر خواند و حمله کرد بآن روباه صفتان و صد و بیست نفر را
از آن اشرار بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس
تمیمی برو حمله کردند و ضربت برو زدند تا او را از پا در آوردند شهیدش
کردند جناب حضرت امام حسین ع برو خطاب کرده فرمود لَا يُبْعِدُكَ اللهُ
يا زُهَيْرُ خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و خدا لعنت کند کشنده ترا
چنانچه لعنت کرد کسانی را که ایشان را ممسوخ کرد بِقِرَدَةٍ وَخَنازِيرَ پس حبیب بن

مظاهر بجهت جانبازی خود پیش رفت و او مردی بود که پیر سال و بخدمت
پیغمبر خدا رسیده بود و ملازمت علی مرتضی مشرف شده و بعضی ذکر کرده اند
که آن پیر سعادتمند قران را تمام حفظ داشت و شبها خواب نکردی و از
سر شب تا صبح قران را ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو از
و پدرم یادگاری و پیری تو را در یافته چگونه راضی شوم که بمیدان روی

حبیب یکبار دیگر آمد و عرض کرد میخواهم در نزد حضرت روسفید باشم و پدر
و برادرت مرا از یاری کنندگان خود محسوب نمایند باری مبالغه کرد
حضرت او را اجازه داد روی بمیدان گذارده میگفت اَنَا حَبِيبٌ وَاَبِي مُظا
هِرٌ فارِسُ هَيْجاءٍ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ اَكْثَرُ وَنَحْنُ
اَعْلى حُجَّةً وَاَظْهَرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفاءِ اَغْدَرُ وَنَحْنُ اَوْفى مِنْكُمْ وَاَصْبَرُ
حَقّاً وَاَنْمى مِنْكُمْ وَاَعْذَرُ منم حبیب بن مظاهر سوار نامدار در زمانی
که آتش حرب شعله زند و شما اگر چه بحسب شماره بیشتر از ما هستید لکن
حجت ما بر شما غالب و ظاهر میباشد و اگر چه شما صاحبان غدر میباشید لکن
مائیم صاحبان وفا که بر عهد خود باقی میباشیم و بر نیزه و شمشیر شما صبر
میکنیم پس ان شجاع دلاور بر انقوم اشرار حمله کرد و بتیغ بی دریغ گروهی
را بر خاک هلاک انداخت و جماعتی را بضرب تیغ آتشبار دمار برآورد
حتی انکه بآن پیری شصت و دو نفر را بدرک اسفل رسانید پس نامردی
از قبیله بنی تمیم نیزه برو زد که از پا در آمد خواست برخیزد حصین بن نمیر
سکونی ضربتی بر سر او زد که بر زمین افتاد و ان تمیمی ملعون فرود
آمده سر مقدسش را از بدن مطهرش برید و بروایت محمد بن ابی
طالب موسوی حصین بن نمیر سر او را برید و بر گردن اسبش آویخت
و صاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم سر او را از بدن برید ه بر گردن
اسبش

اسبش آویخت و رفت تا بمکه چون داخل مکه شد حبیب را پسری بود در که
هنوز ببلوغ نرسیده بود سر پدر را در گردن اسب این ملعون دید شنا
خت برو حمله کرد او را کشت و سر پدر را از او گرفت صاحب مناقب میگوید
که در قتل حبیب درهم شکست حسین ع را پس فرمود عِنْدَ اللهِ اَحْتَسِبُ
نَفْسِي وَحُماةَ اَصْحابِي پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصه نبرد گذ
اشت و رجزی چند خواند و شروع نمود بر تیر انداختن و آنقدر که تیر
داشت بر سینه آن سنگدلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر

زد و تیغ از نیام کشید و میگفت اَنَا الْغُلامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلى دِينِ حُسَيْنٍ
وَعَلِيٍّ اِنْ اُقْتَلِ الْيَوْمَ فَهذا اَمَلِي فَذاكَ رَأْيِي وَاُلاقِي عَمَلِي منم جوان
یمنی از قبیله بجیله و دینم دین حسین و پدر حسین است اگر کشته شوم
امروز پس کشته شدن در راه او آرزوی منست و همین است قصد من
و من میرسم بکرده و عمل خود و خود را بر انقوم بیحیا زد تا انکه سیزده نفر
را بدار البوار رسانید آخر الامر بازوهای ان شجاع نامدار را شکستند
و او را اسیر و دستگیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر ملعون بر
خواست گردن او را زد و بسایر شهیدان ملحق گردید و بروایت
محمد بن ابی طالب جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود
مادرش همراه بود مادرش بنزد وی آمد و گفت اُخْرُجْ يا بُنَيَّ

وَقاتِلْ بَيْنَ يَدَیِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ ای فرزند برخیز و قدم در راه وفا
نه و در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت وقت دریافتن سعادتست
آن جوان برخاسته عازم میدان شد جناب امام ع فرمود این جوان پدرش
کشته شده شاید مادرش راضی بمیدان رفتن او نباشد او عرض کرد
که مادرم مرا امر بجهاد کرده و مرا بخدمت تو فرستاده بعد از رخصت
بمیدان آمده میگفت أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ
النَّذِيرِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ
شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ امیر من حسین است و نیکو امیری است
حسین و اوست سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس
آیا او را نظیری و مانندی میباشد روی انورش مثل خورشید تابان و ماه
درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده جنگ کرد تا کشته شد سر شریف او را بدن
و عیان لشکر سید الشهدا انداختند مادرش سر پسر را برداشت و گفت
احْسَنْتَ يَا بُنَيَّ يَا سُرُورَ قَلْبِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي مرحبا نیکو جان فشانی کردی
ای نور دیده وای سرور سینه ام پس آن سر را انداخت بسوی یکی از
ظالمان و او را کشت پس عمود خیمه را گرفت و رو بمیدان نهاد و میگفت
أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بَالِيَةٌ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ
عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ ای آقا من پیره زنی هستم ضعیف

و نحیف

و نحیف و از کار مانده و لکن میزنم شما را ای گروه کفار بضربتهای عنیف
در یاری فرزند فاطمه پس عمر ورا بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمودند که
بر گرد و او را دعا کردند محمد بن ابی طالب میگوید که یک یک می آمدند بنزد
آن امام و میگفتند السلام علیک یابن رسول الله پس آنحضرت در جواب میفرمود
بروید که ما هم از عقب می رسیم و این ایه را میخواندند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ و بعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد و او را غلامی
بود شوذب نام باو گفت یا شَوْذَبُ مَا فِي نَفْسِكَ أَنْ تَصْنَعَ چه در نظر داری
که کرده باشی گفت مَا أَصْنَعُ أُقَاتِلُ حَتَّى أُقْتَلَ چه میکنم جنگ میکنم تا کشته
شوم گفت این بود گمان من بتو پس پیش بیا به نزد ابی عبد الله رویم تا ترا
نیز از قربانیان کوی خود داند همچنانچه دیگران در این سلسله داخل شدند
و در این خریطه منخرط کردیدند زیرا که امروز روزگار درو رفتن یا
سعادتست و بعد از این روز روز خسرانست نه روزگار پس پیش آمد
و سلام کرد و گفت یا ابا عبد الله أَمَا وَاللهِ مَا أَمْسَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزَّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ بخدا قسم که در روی
زمین از دور و نزدیک عزیزتر از تو و محبوبتر از تو در نزد من
کسی نیست وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ الضَّيْمَ أَوِ الْقَتْلَ عَنْكَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ
عَلَيَّ مِنْ دَمِي وَنَفْسِي لَفَعَلْتُ اگر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را از تو

دفع کنم بچیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد هر آینه میکردم پس گفت
السلام علیک یا ابا عبد الله گواه باشی که من بر دین و آیین تو و پدر
بزرگوارت می باشم و بر شمشیر شما جان میسپارم این را گفت و شمشیر را
کشید و روی بمیدان نهاد ربیع بن تمیم گفت چون دیدم او را و او را در جنگها
دیده بودم و او شجاع ترین خلق بود پس گفتم أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَسَدُ الْأُ
سُودِ هَذَا ابْنُ شَبِيبٍ لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ ایها الناس این شیر بیشه
شجاعت است این پسر شبیب است کسی بجنگ او نرود که کسی مرد میدان
او نیست پس اشقیا دان ترسیدند و هر چند ایستاد کسی بجنگ او نرفت
چون دید کسی بمیدان نمی آید فریاد میزد أَلَا رَجُلٌ أَلَا رَجُلٌ
ایا مردی بهم نمیرسد ایا مردی نیست که پا بمیدان گذارد چون
پسر سعد ملعون دید که کسی جرات مبارزت او نمیکند امر کرد
که او را از هر جانب سنگ باران کنند چون این را دید دست
زد و خود از سر برداشت و زره را از تن کند و دل بکشته شدن
داد و با تن برهنه بر آن روباه صفتان حمله کرد و ایشان را متفرق
کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست
نفر را پیش انداخته بود و می دوانید و می زد و می انداخت
من با او آشنائی داشتم گفتم ای عابس نمی اندیشی که خود را

باس
دهنه

باس وتن برهنه در دریای حرب انداخته عابس گفت در راه دوست
هر چه آدمی را رسد سهل است آه آن گروه اشرار آن سعادتمند را از
هر جانب احاطه کردند و آن قدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را
از حس و حرکت انداختند و سر مقدس اش را از بدن جدا کردند پس
دیدم سرش را بریده بودند و در دست گروهی بود این میگفت من
کشته ام او را پس سعد گفت نزاع مکنید که او را یکنفر نکشته پس عبد الله
غفاری و عبد الرحمن غفاری به نزد آن بزرگوار آمد گفت یا ابا عبد الله
السلام علیک آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم
و در برابر روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش آمدید پیش بیا
ئید پیش آمدند و اشک از دیده می باریدند حضرت فرمود ای فرزندان
برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امید دارم که بعد از یک ساعت
دیگر دیده شما روشن شود و دل شما شاد گردد عرض کردند فدای
تو شویم وَاللهِ مَا عَلَى أَنْفُسِنَا نَبْكِي وَلَكِنْ عَلَيْكَ وَنَرَاكَ قَدْ أُحِيطَ بِكَ
وَلَا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَنْفَعَكَ بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریه ما
بجهت تو است که می بینیم که این جماعت خونخوار ترا احاطه کرده اند
و نمیتوانیم که نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار را از تو نمائیم حضرت فرمود
بجهت اینکه بر حال من رادید خدا شما را جزای خیر دهد پس

آن دو بزرگوار آن زبده اخیار را امام ابرار را وداع گفتند با دل ریش
و دیده اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانگی
را دادند تا آنکه سرهای خود را در راه ریحانه رسول الله در باختند
و در عرصات بر اوج رفعت کشیدند پس آنحضرت را غلام ترکی بود صالح (شهادت غلام ترک)
و متقی و قاری قرآن عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر
شده که چون اجازه خواست آنحضرت فرمود تو را بزین العابدین
بخشیده ام از او رخصت بگیر غلام بخدمت آنحضرت آمد عرض کرد
رخصت بجهت جان باختن بخدمت پدرت رفتم فرمود اختیار من با شما است
میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت کنم حضرت فرمود
من تو را آزاد کردم خود اختیار خود داری آن غلام بخدمت امام همام
آمده کیفیت را عرض کرد مرخص شد بدر خیمه های اهل حرم آمده
گفت ای خوانین محترمات عزت و کرامت مدتی خدمت شما کردم اگر
تقصیری کرده باشم مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش مکنید
از گفتگوی آن غلام اهل حرم بیکباره در آمدند و ایشان را وداع
کرده روانه میدان شد و رجزی چند خواند سید الساجدین فر
مود دامن خیمه را بر چینید تا ببینم چگونه حرب مینماید آن سعادتمند
خود را بر آن قوم رو سیاه زد جمعی را بخاک هلاک انداخت تا آخر الامر

اورا

او را بر زمین انداختند سید الشهداء بر بالینش حاضر شده چون
او را بآن حال دید بگریه در آمد و روی مبارک را بر رویش گذاشت
آن غلام چشم را گشود سید الشهداء را دید تبسمی کرد و روحش بر
ریاض قدس پرواز کرد پس یزید بن زیاد بن شعثا بمیدان تاخت
و هشت تیر داشت هر تیری که می انداخت حضرت میگفت خداوندا
تیرش را بر نشانه آشنا کن و بعوض آن بهشت باو عطا کن و بآن
تیرها پنج نفر از آن منافقان را بجهنم فرستاد پس بر او حمله کردند
و او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس ابو عمر نهشلی که از
زهاد و عباد و قاریان قرآن بود بمیدان رفت و خود را بر آن
مخالفان زد و بهر طرف که رو میکرد ایشان را در هم میشکانید و
بعد از قتال بسیار بر میگشت و بخدمت آن امام اخیار می آمد و میگفت
أَبُنَيَّ هُدِيتَ الرُّشْدَ كَيْ تَلْقَى أَحْمَدًا ۞ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُدًا
بشارت باد تو را که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی
کرد پیغمبر خدا را در بهشت فردوس و درجات بلند بهشت بالا خواهی
رفت آخر الامر ملعونی که او را عامر بن نهشل میگفتند او را شهید
کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد لِلَّهِ كَمْ بَدْرِ سَعْدٍ فِي
التُّرَابِ ثَوَى ۞ وَأَنْجُمٍ فِي عِرَاصِ الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا ۞ چه بسیاری از ما

ههای فلک عزت و جلال که بر زمین افتادند و چه ستارههای در
خشان که در زمین کربلا از جور دشمنان غروب کردند و
لَقَدْ أَبْلَى مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظَّمَا وَهَجِيرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلُ ۞ چه بسیاری از
روهای نورانی که پژمرده گردید بجهت شدت حرارت آفتاب و حرارت
تشنگی وَكَمْ رُؤُوسٍ عَلَى الْأَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ ۞ وَمِنْ نَجِيعِ دِمَاهَا شَيْبُهَا عُطِلُ ۞
و چه بسیاری از سرهای مقدسه که بر نیزه های بلند گردند و حال آنکه
محاسن ایشان بخون ایشان رنگین شده بود

مجلس هفتم در بیان شهادت اولاد عقیل و جعفر و قاسم بن الحسن علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی اهل بیت
رسول الله وعلی حفاظ شریعة الله وعلی المجاهدین فی سبیل الله (وعلی انصار دین الله)
وعلی الناصحین فی جنب الله وعلی باذلی الارواح لوجه الله و
علی الخائضین فی بحار السیوف والاسنة فی محبة الله وعلی الثا
بتین فی نیران الکفاح فی طاعة الله وعلی الابدان الضعیفة فی
عبادة الله وعلی الدماء السائلة والدموع السابلة من خشیة
الله السلام علی السادات العلویة السلام علی البنات الهاشمیة
السلام علی الشیوخ والشبان السلام علی الرجال والنسوان السلام
علی الابدان السلیبة السلام علی الاجسام التریبة السلام

علی

علی الخدود المعفرة والجباه المخضبة والاعضاء المقطعة
والرؤوس المشالة السلام علی المذبوح من القفاء السلام
علی المحروق الخباء ومسلوب العمامة والرداء السلام
علی من بکی علیه جبرئیل وتزلزل له العرش الجلیل وعلی
انصاره من ولد المجتبی ورحمة الله وبرکاته وبعد فقد قال
الله سبحانه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها (ووضعته کرها)
وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین
سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و
علی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح (لی فی ذریتی) ترجمه و ظاهر آیه
شریفه بیان لزوم بجا آوردن احسان و نیکی بوالدین است و بیان وجه
استحقاق ایشان باحسان است که بجهت او متحمل مشاق عظیمه میشوند
زیرا که حمل میکند مادر او را از روی اکراه بجهت تعبی که باو میرسد
و وضع میکند از روی اکراه بواسطه مشقتی که باو میرسد و تعبی که
در مدة حمل رضاع که مدة سی ماه است لااقل باو میرسد و حکم
بلزوم بجا آوردن احسان بوالدین از احکام مقرره شرعیه می
باشد که در کتاب و سنت مکرر امر بآن شده بلکه لزوم شکر ایشان
و شکر هر منعمی عقل حاکم بآن میباشد و معلوم است که انعام

والدین بفرزند انعامی است عظیم زیرا که اولاً واسطهٔ وجود او
شده‌اند و ثانیاً در زمانی که او را تمیزی نبود و نفع و ضرر خود را نمی
فهمید او را از مکاره محافظت کردند و از خود واگرفته با او خورانیدند
و بر خود تنگ گرفته بر او وسعت دادند و لهذا خداوند جلیل شکر ایشانرا
عظیم و آنرا مقرون بشکر خود گردانیده میفرماید ان اشکر لی ولوالدیک
و بالجمله سفارش الهی و تاکید در احترام و احسان بوالدین و مذمت
بر مخالفت و اذیت ایشان و عقوق ایشان فوق از حد احصا است بلکه
در قرآن احسان بایشان مقرون بتوحید خود گردانیده وقضی ربک
ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احساناً یعنی حکم فرمود خداوند
تو که پرستش نکنید مگر او را و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد
باحسان و نیکو بوالدین و در حدیث وارد شده که یفعل البار ما یشاء
ان یفعل فلن یدخل النار ویفعل العاق ما یشاء ان یفعل فلن
یدخل الجنة احسان کننده بوالدین هرچه میخواهد بکند که داخل
جهنم نخواهد شد هرگز بهیچ عمل شری و عاق والدین هر عملی که
میخواهد بکند که بهیچ عمل خیری داخل بهشت نخواهد شد و از حضرت
صادق ع روایت شده است که مردی آمد بنزد حضرت رسول ص
و عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و شایقم
حضرت

حضرت فرمودند که جهاد بکن در راه خدا که اگر کشته شوی در راه خدا زنده
می باشی و روزی داده می شوی و اگر در آن راه بمیری اجر تو بر خدا است
و اگر برگردی از گناه بیرون میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده گفت
یا رسول الله مرا پدر و مادری است پیر که بمن انس میگیرند و ناخوش
دارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد را حضرت فرمود بمان در پیش
پدر و مادر خود فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوماً ولیلة
خیر من جهاد سنة قسم بخدائی که جانم بقبضه قدرت اوست که انس
یافتن ایشان بتو در یک شب و روز بهتر است از جهاد در یک سال
چون اینرا دانستی بدانکه حیات دو حیات است حیات صوری ظاهری
و حیات معنوی حقیقی و آن حیاتی است که مرگی در پی ندارد و زندگانی
است که فنائی در عقب ندارد و آن عزتی است که ذلتی بعد از آن نیست و غنا
ئی که فقری پی از آن نمیباشد و شکی نیست که هرگاه والدین صوری که
واسطه حیات صوری هستند این قدر حق ایشان عظیم باشد در نزد
عقل و شرع پس پدر و مادر حقیقی که باعث حیات حقیقی میباشند
و حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود و والد حقیقی امام ع می باشد
که بواسطه او حیات حقیقی حاصل میشود بلکه این حیات
ظاهری و این نشأه دنیویه و آنچه در آن میباشد نیز بواسطه وجود

فایض بجود ایشانست اگر از برکت وجود ایشان نبودند عالم و مافیها نبود و خلق
نمیشد و اگر از برکت قدم ایشان نبود نزول برکات و دفع بلیات
نمیشد و عالم باقی نبود و این مراتب در نزد اهل معرفت بسیار واضح
و هویدا است و در اخبار اهل بیت تصریح بآن شده مکرر چنانچه
امیرالمؤمنین ع بطارق بن شهاب میفرماید در حدیث طویل
که فهم دائرة الایمان وسماء الوجود وقطب دائرة الموجود
وضوء شمس المشرق ونور قمره واصل العز ومبدأه ومنتهاه
ایشانند ابتدای دایره ایمان و فلک وجود و قطب دایره موجودات
که دایره موجودات بان مرکز میگردد و ایشانند روشنی آفتاب و ماه
تربیع عزت و جلال و ابتدا و انتهای آن و در حدیث دیگر از حضرت
باقر ع روایت شده که میفرماید در حدیث طویل که بنا فتح الله
وبنا یختم الله ونحن ائمة الهدی والعروة الوثقی ونحن الا
ولون ونحن الاخرون بما افتتاح کرد خدا امر عالم را و بما ختم مینماید
مائیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی مائیم اولین و مائیم آ
خرین در آخر حدیث میفرماید نحن السراج لمن استضاء وا
لسبیل لمن اهتدی ونحن السنام الاعظم بنا ینزل الغیث وبنا
تنشر الرحمة وبنا یدفع العذاب والنقمة و در این آیه مزبور
مذکور

مذکور بخصوص تفسیر والدین بحسنین علیهما السلام شده چنانچه
علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که الاحسان رسول الله
وقوله بوالدیه انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در آیه
رسول خدا است و مراد از والدین حسنین است و بنابراین احساناً منصوب
بر علیت است و حاصل مفاد آیه این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب
حسنین ع بجهت انتساب ایشان برسول الله ص و تتمه آیه صریح است
براین معنی زیرا که حسین ع بود که حمل او را مادرش از روی اکراه و وضعش از روی
اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند ترا شهید میکنند میگفت
چه میکنم فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث است که چون
پیغمبر را بشارت دادند بولایت حسین و اینکه امامت در صلب
اوست پس خبر دادند او را بشهادت آنحضرت پس جناب رسالت
مآب خبر ولادت حسین و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه داد پس
فاطمه حمل او را داشت از روی اکراه پس حضرت صادق ع فرمود فهل رأیتم
احداً یبشر بولد فیحمله کرهاً آیا دیده اید که کسی را بشارت د
هند به پسری پس ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه بود
که مغموم بود و کراهت داشت بجهت آنچه باو میرسد از شهادت
و وضع کرد او را از روی اکراه و این قول را از حضرت صادق ع

روایت کرده که جبرئیل نازل شد بر پیغمبر خدا ص و عرض کرد یا محمد
خداوند جلیل ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی
که از فاطمه متولد میشود که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود
سلام پروردگارم باد مرا حاجتی نیست بفرزندی که امت من او را میکشند
جبرئیل برگشت و باز عود نموده گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید
که امامت و ولایت و وصایت را در او قرار میدهم جناب پیغمبر فرمود
راضی شدم پس آنحضرت فرستاد بنزد فاطمه ع که خدا بشارت میدهد مرا
بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه فرستاد که مرا حاجتی بچنین
فرزندی نیست حضرت فرستاد که خدا امامت و ولایت و وصیت را فاطمه در او قرار داده
فرستاد که راضی شدم حَمَلَتْهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
ثَلَاثُونَ شَهْرًا او را حمل برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی
اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه در حمل و بیست چهار
ماه زمان رضاع و در حدیث دیگر جناب صادق ع صریح فرمود که در حق
حسین نازل شد این آیه که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ الی آخره پس بمقتضای
وصیت الهی احسان بایشان لازم و بدلالت عقل و نقل شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این والدین است که
مقرون بشکر خداست و احسان باین والدین است که مقارن با توحید است

پس

پس کسی که ایشان را شکر نکند خدا را شکر نکرده و کسی که باین والدین احسان نکند
توحید را ناقص کرده است ابن طاوس ذکر کرده که اُشْكُرْ لِمَنْ لَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقْتُ
شکر کن کسانی را که اگر نبودند ایشان خلق نمیکردی اگر ایشان را شکر کردی
خدا را شکر کردی اگر ایشان را تعظیم کرده خدا را تعظیم کردی اگر ایشان
را احسان کردی خدا را احسان کرده مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر
ص روایت کرده که چون خدا عرش را و ملائکه حاملین عرش را خلق
کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف
کردند و تسبیح کردند پس فرمود صلوات فرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت
خود خلق کرده ام گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا
و ثنا گوییم ترا پس فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو آیا کم کنیم
تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که
إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَى حَبِيبِي مُحَمَّدٍ سَبَّحْتُمُونِي وَهَلَّلْتُمُونِي هر گاه شما صلوات بر
حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان بایشان
از لوازم میباشد و بر و نیکی بایشان از واجبات عقلاً و شرعاً زیرا
که عقل حاکم بلزوم احسان بوالدین و عدم جواز عقوق ایشانست پس
چگونه نسبت بایشان که والد حقیقی و سبب وجود هر شیئی میباشد هر چیز
بر لازم است احسان ایشان و تعظیم ایشان و هر چیز بایشان احسان و نیکی

کردند و در یاری ایشان کوشیدند هم چنین چنانچه در حدیث زایده جبرئیل
خبر داد به پیغمبر ص در آن روزی که کشته میشود روان روز سبط تو و خویشان
او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت تَزَعْزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا
وَمَادَتِ الْجِبَالُ وَكَثُرَ اضْطِرَابُهَا اطراف زمین خواهد بزلزله
در آمد و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها بموج و تلاطم خواهد
آمد و آسمانها بلرزه خواهد آمد بجهت غضب و غیظ آنچه میکنند دشمنان
تو بتو و ذریت تو بجهت عظیم شمردن هتک حرمت تو وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْ
ذَلِكَ إِلَّا اسْتَأْذَنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي نُصْرَةِ أَهْلِكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ
الْمَظْلُومِينَ و چیزی نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکند
از خدا در یاری اهل بیت تو ضعیف و مظلوم اند پس تامل کن در این
امر که هر جمادی ایشان را یاری میکند و در صدد حمایت و احسان با
ایشان بر می آیند و انسانی که خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان
بایشان گروهی از ایشان ظلم میکنند و ایشان را میکشند و اسیر میکنند
و گروهی ایشان را وا میگذارند و با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان او را
یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بقتل او
و خوشحالی میکنند بر مظلومیت او سبحان الله این معنی را چگونه تصور
میتوان کرد یاری آن احسان و بری که بر همه لازم شد نسبت بایشان

و وصیتی

و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بآن دو امام ع فرمود دوستانشان
بجا آوردند و شیعیانشان کوتاهی نکردند کسانی که در خدمت
ایشان بودند احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و جان
بایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشان متابعت کنند و حق
شان را کسانی کردند که جانهای خود را در راه محبت ایشان باختند و جان
و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند و بواسطه احسان بایشان
خدا هم بایشان احسان کرد و چنان مرتبه ایشان را بالا برد که محسود عا
لمیان شدند و اعاظم علما و مؤمنین بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي بایشان خطاب
میکنند اما نسبت بامثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را
از فیض خدمت ایشان محروم کرده احسان ما نسبت بایشان چیست
الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارة قبور شریفه مقدسه
ایشان و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشان
را ترک کنی چه احسان بایشان کرده و وصیت خدا و سفارش پیغمبر را
در کجا بعمل آورده پس میتوان حکم کرد بر وجوب اقامه تعزیه و گریه
بر ایشان و زیارت ایشان از باب لزوم بر و احسان بایشان که ثا
بت است عقلاً و نقلاً و حصول آن در ضمن این امور مذکوره پس
هر یک از این امور از افراد مخیر فیها میباشند و شکی نیست که

هر یك از افراد واجب عینی متصف بوجوب باشند فی الجمله اما
آنکه گریه بر ایشان احسان بر ایشانست واضح است و در اخبار و
نصوص تصریح باین شده و چنانچه ابن قولویه بسند معتبر روایت
کرده از زرارة بن اعین أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَلَا عَبْرَةٍ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ
وَدَمَعَتْ عَلَيْهِ چشمی در نزد خدا محبوب تر نیست و آب دیده در نزد
خدا دوست تر نیست از آن چشمی که بگرید و فرو ریزد آب خود را در
مصیبت جدم وَمَا مِنْ بَاكٍ يَبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَأَسْعَدَهَا
وَوَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَأَدَّى حَقَّنَا و گریه کننده نیست که بر او بگرید مگر
اینکه نیکی کرده است بجده ام فاطمه و یاری کرده است او را در مصیبت
فرزندش و نیکی کرده است به پیغمبر و ادا کرده است حق ما اهل بیت را
وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُحْشَرُ إِلَّا وَعَيْنَاهُ بَاكِيَةٌ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدِّي
بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیدهای او گریان میباشد مگر
گریه کنندگان بر جدم که محشور میشوند با دیده روشن و بشارت
باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و خوشحالی
بر رویش ظاهر میباشد الْخَلْقُ فِي الْفَزَعِ وَهُمْ آمِنُونَ وَالْخَلْقُ
يُعْرَضُونَ وَهُمْ حُدَّاثُ الْحُسَيْنِ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْعَرْ
شِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ای زراره در روز قیامت مردم

در جزع

در جزع و فزع میباشند و ایشان از فزع قیامت ایمن اند و خلق را بمقام
حساب و مقام عرض بر الهی میبرند و ایشان در زیر سایه عرش الهی
با حسین هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند بایشان میگویند
داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت آنحضرت را اختیار میکنند
حور العین و غلمان بهشت بایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق شماییم
تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی
و سروری که از مجالست آنحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین
که آنحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل عالم دارد از جمله آنکه از برکت
جد و پدر و برادرش خداوند جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا بدن
تن از آتش جهنم حرام گردد و عذاب ابدی را از تو برداشت و پادشاهی
سرمدی بتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت و خداشناسی را و طریقه
عبودیت و بندگی و کیفیت سلوک طریق خداپرستی را و ترا آشنا کر
دند با خداوند تو و منعم تو تا در هر درماندگی و ورطه که او را بخوانی
ترا نجات دهد و آموختند بتو علوم و آداب و حکم و معارف را که برتبه علم
و معرفت دیگر اشرف از هر چیزی بالاتر باشند حضرت میفرماید مَنْ عَلَّمَنِي
حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا کسی که یك حرف تعلیم کند بمن مرا بنده خود
کرده آیا ترا بجهت این مراتب از علوم و معارف ترا بنده خود نکردند

وَاگر بنده ایشان می باشی ابلست که اقایت را بشمشیر کین شهید کنند
و سرش را بر سر نیزه کنند و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج
کنند و با اینها هم آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی و اشکی از دیده نریزی
و خاك غم بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی اِنِّي لِعَيْنِي كَيْفَ تَلَذُّ
الْكَرَى وَجُفُونُهُمْ لَمْ تَكْتَحِلْ بِرُقَادِ ای باد چشم مرا چگونه بخواب راحت
میرود و بلذت خواب میرود و حال آنکه سادات و موالی من از تیر
دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت اِنِّي لِقَلْبِي بِالزُّلَالِ لِشُرْبِهِ
وَقُلُوبُهُمْ بِلَظَى الْهَجِيرِ صَوَادِي ای باد قلب مرا که آبهای خوشگوار می
نوشد و حال آنکه موالیان من از شدت تشنگی جگرها و احشای ایشان خشک
شده بود اِنِّي لِجِسْمِي كَيْفَ يَهْنَاهُ الْوِطَى وَجُسُومُهُمْ مَا وُطِئَتْ بِمِهَادِ
ای مرا این بدن بی باك چگونه گوارا است بر او خوابیدن بر فراش و تکیه
کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوره سادات مرا برهنه بر زمین
انداختند بِأَبِي وَأُمِّي الْهَاشِمِيَّاتِ الَّتِي قَدْ هُتِكَتْ بِالْقَيْدِ وَالْأَصْفَادِ
پدر و مادرم بفدای آن زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده
بود بر بستن ریسمان و قید دشمنان يُسْرَى بِهِنَّ عَلَى الْمَطَايَا حُسَّرًا
شُعْثًا بِغَيْرِ وِطًا عَلَى الْأَعْوَادِ ایشان را پژمرده و افسرده بر شترها
سوار کرده بودند و میکشانیدند تَرَكُوا رَأْسَ الْحُسَيْنِ وَتَشَكَّى مَا نَالَهَا

لها

لَهَا مِنْ مُعَشَرِ الْأَوْغَادِ وَأَخِي بُعْدَ الْعِزِّ نَصِيرُنَا فَغَدَا الشَّبَابُ وَ
مُدَّ بَالْأَكْبَادِ آه شکایت دل خود را و ظلم ظالمان را پس برید برادر خود
میکردند که ای برادر بعد از آن عزتهای که بود ما را چنان ذلیل شدیم بعد از
تو که یاوری نیست ما را و فریادرسی نمیباشد ما را وَاَخِي يَا رُوحِي وَ
رُوحَ مَسَرَّتِي وَقَرِينَ أَفْرَاحِي مَحَلَّ وِدَادِي قُمْ وَانْظُرِ الْأَطْفَالَ وَالْأَيْتَامَ فِي
ذُلِّ السِّبَاءِ وَالسَّبْيِ لِلْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ ای برادر ای جان و روح
من و ای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلهای یتیمت را و اولادی
کت را که بچه در ذلت اسیری مبتلا و بیجا جد و پدر ایشان را نامزام
میگویند هَلْ نَظْرَةً يَا وَاحِدِي أُطْفِي بِهَا مَا اشْتَكَيْتُ مِنْ لَظَى الْإِبْعَادِ
ای یگانه من آیا میشود که یك نظر بمن کنی و آتش سوزان مفارقت را
بآن تسکین دهی باری حقوق ایشان را بحقوق والدین ظاهری
نسبت نتوان داد و نعمت این سادات بنعمت سادات ظاهری نتوان
سنجید اگر والدین تو و اسطه وجود ظاهری تو شده اند ایشان
سبب وجود ظاهری تو و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدین تو
را از بلاها حفظ کردند ایشان سبب دفع بلاهای دنیا و آخرة
شده اند اگر والدین تو بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده اند
ایشان مهربان تر از هر پدر و مادر بودند زیرا که ایشان متحمل

این بلاهای عظیم شده اند بجهت راحت تو و نجات تو اگر میگوئی نزلبی
بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر ص داخل شد و در عقب او
حسن و حسین داخل شدند و در کنار آنحضرت نشستند پس آنحضرت
حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانید و گاهی
اینرا می بوسید و گاهی آنرا ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول
الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه ایشان را دوست
ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه من اند از دنیا و دو نور چشم من اند
گفت یا نبی الله خدا حکمی در بارهٔ ایشان فرموده پس صبر کن بر آن
حضرت فرمود آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حَکَمَ علیٰ
هٰذا الحَسَنِ ان یَمُوتَ مَسْمُوماً وَعلیٰ هٰذا الحُسَینِ ان یَمُوتَ مذ
بُوحاً خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزندت بزهر شهید
شود و آن فرزندت بقهر سر بریده شود و هر پیغمبری را دعای
مستجابی میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبتها را از ایشان
دفع کند وَان شِئتَ کانَت مُصِیبَتُهُما ذَخِیرَةً فی شَفاعَتِکَ لِلعُصاةِ
مِن اُمَّتِکَ یَومَ القِیمَةِ و اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره کردان از برای
شفاعت گناه کاران امت در روز قیامت جناب پیغمبر فرمود ای
جبرئیل من راضی ام بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه را او میخواهد وَقَد

احبیت

اَحبَبتُ اَن تَکُونَ دَعوَتِی ذَخِیرَةً لِشَفاعَتِی فِی العُصاةِ مِن اُمَّتِی وَ
یَقضِیَ اللّٰهُ فِی وَلَدَیَّ ما یَشاءُ دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد
از برای شفاعت گناه کاران امتم و آنچه میخواهد در حق فرزندانم حکم فرماید
و از اینجاست که بعضی از عرفا نقل کرده که در روز الست در عالم ذر حقتعالی
چون خلق کرد خلق را حکم کرد بر همهٔ ایشان که هر کس معصیت خدا کند البته
باید بجهنم رود و بآتش بسوزد فَتَقَدَّمَ الحُسَینُ وَضَمِنَ ذُنُوبَ
شیعَتِهِ بِقَتلِهِ فِی کَربَلا وَسَبیِ نِسائِهِ پس جناب سید الشهدا ع
قدم پیش گذاشت و ضامن شد گناهان شیعه خود را باینکه کشته
شود در کربلا و اسیر شود زنان او و از اینجاست که شیخی در بعضی از
مراثی خود باین معنی اشاره میکند در مقامی که اصحاب آنحضرت در
مقام جان فشانی بر آمده بودند آنحضرت بایشان میفرمود که
وَاَنا اِنَّما جِئتُ لَکُم اَفدِیکُم مِن لَظیٰ بِمُهجَتِی یا رادیا کَیفَ سَبَقتُم بِالشَّرایِ
وَالفِدا گر شما خود را فدای من میکنید و جان مرا میخرید و حال آنکه من آمدم
که شما را بخرم از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بدهم من شما خریدار
پیش و من خریدار شمایم در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت گیرید
و جان مرا بخرید از شمشیر دشمنان هزار جان شیعیانت بفدای مهربانیت
ای ابی عبد الله کاش همه شیعیانت بفدای یکموی تو میشدند شیعیان

را بلکه عالم را قابلیت این نبود که فدای یکپای او بود بجهت راحت ایشان
آری حکمت این امر را خدا و ند حکیم میداند با اینکه ثمراتی چند بر این امر
مرتب میباشد که احصا نتوان کرد خدا مرتبه بجهت او قرار فرموده بود که
بآن نمیرسید مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث هست
از حضرت صادق ع که بعد از آنکه پیغمبر خدا بام سلمه خبر داد حکایت کشته
شدن او را ام سلمه عرض کرد که دعا کن که خدا این بلا را از او دفع نماید
حضرت فرمود قَد فَعَلتُ فَاَوحَی اللّٰهُ اِلَیَّ اَنَّ لَهُ دَرَجَةً لا یَنالُها اَحَدٌ
مِنَ المَخلُوقِینَ وَاَنَّ لَهُ شِیعَةً یَشفَعُونَ وَاَنَّ المَهدِیَّ مِن وُلدِهِ
من این دعا را کردم خدا بمن وحی فرستاد که او را درجه است که احدی
از مخلوقین بآن نمیرسد و این بجهت شهادت اوست و یکی دیگر
آنکه مهدی این امت از اولاد او میباشد و حقیقت امر اینست که انجناب
جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر
خدا کرد و امری باو فرمودند اطاعت کرد و سر نپیچید چنانچه در مناقب
المناقب از جابر بن عبد الله روایت کرده است که چون حسین صلوات الله
علیه عازم سفر عراق شد رفتم در نزد او و عرض کردم تو فرزند پیغمبری
و احد سبطین صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر
در از جنده صلح کرد بدرستی که برادرت صاحب رشد و عقل بود و موفق بود

حضرت

حضرت فرمود یا جابر قد فَعَلَ ذالِکَ اَخِی بِاَمرِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاَنَا
اَیضاً اَفعَلُ بِاَمرِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ آنچه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود
و منهم آنچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول
خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را به بینی که بتو بگویند
کارهای را میکنم من بگفته ایشانست پس دیدم که درهای آسمان گشاده
شد ناگاه دیدم رسول خدا را و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید
الشهدا و جعفر را که فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند پس از
جا بر جستم بی اختیار و حیران و واله شدم ناگاه رسول خدا رو بمن
کرد فرمود اَلَم اَقُل لَکَ فِی اَمرِ الحُسَینِ قَبلَ الحُسَینِ آیا من نگفتم
بتو و خبر ندادم بتو حکایت حسین را پیش از حسین لا تَکُونُ
مُؤمِناً حَتّیٰ تَکُونَ لِاَئِمَّتِکَ مُسَلِّماً وَلا تَکُونُ مُعتَرِضاً
ایمانت صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض بر
ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی به بینی جایگاه فرزندم حسین را
و جایگاه معویه و جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس پای بر
زمین زد زمین شکافته شد دریائی ظاهر شد اشاره کرد دریا
شکافته شد تا هفت دریا در زیر آن آتش جهنم را دیدم و دیدم

ولید بن مغیره را وابی جهل ومعویه ویزید را با مرده شیاطین
که در سلسلهٔ عظمی بزنجیر کرده بودند وسخت تر بود عذاب ایشان
از عذاب همه اهل جهنم پس فرمود ارفع رأسك سر بالا کن سر
بلند کردم دیدم درهای اسمان کشوده شد واعلای درجات
بهشت بنظرم آمد پس دیدم که جناب پیغمبر با همراهان بالا رفتند
چون بلند شد پیغمبر صیحه زد یا بنیّ الحقنی ای نور دیده ملحق شو
دیدم سید الشهدا نیز با ایشان ملحق شد وبالا رفتند تا دا
خل بهشت شدند ودر اعلای درجات اینجا جا گرفتند پس در آن
مکان پیغمبر نظر بمن کرده ودست حسین را گرفت وفرمود یا جدّ
هذا ولدی معی ها هو هنا فسلّم امره ولا تشكّ لتکن من
منّا ای جابر این فرزند من است وبا من است در اینجا تسلیم کن
امر او را تا از مؤمنان باشی جابر گفت فعمیت عینای ان لم
اکن رأیت ما قلت من رسول الله کور شود دیدهایم اگر آنچه
را گفتم نه دیدم از پیغمبر باری چون تامل کنی باز برگشت این
امور اینست که بجهت نجات امت وخلاص ایشان متحمل این
بلاها واذیتها شده اند پس کو احسان تو در مقابل این احسانها
اگر یزید رت بروده ببین چگونه لباس مصیبت می پوشی وجامه صبر را

بجاك

چاك مینمائی نمی دانم که بجهت کشتن حسین همه شیعیانش یتیم شده اند
وابواب فیوضات الهی را بر روی ایشان بستند وچگونه داغی بردل
اهل عالم گذاشتند بگمانت اینکه این گریهها واین نالهها قعی است که
لایق سید انس وجان وپاره تن پیغمبر خلاصه بوده باشد بلکه
اگر خلق اولین وآخرین واهل آسمان وزمین گریه کنند ونوحه
ونوحه نمایند ابد الابدین هرآینه مقصر خواهند بود بجهت بز
رگی این مصیبت وعظمی این بلیه ویا معشر الاحباب قوموا
ودحرجوا وصیحوا اصیاحا یسمع الصم بالرغا وبازمّة النکاب رنوا
وحنوا اصیحوا اصماخ اصلق من شدة الرنا ای گروه دوستان برخیز
ید وغرش کنید ومثل رعد نعره زنید وبصدای بلند فریاد زنید
فریادی که کوهها را بشنوانید وای گروه نوحه کنند کان شیون کنید
وخروش کنید بنحوی که گوشها را کر نمائید فانّ ابن خیر المر
سلین محمد صریع مع الاعقاب قهرا بنینوی زیرا که فرزند
بهترین پیغمبران با اولاد واقوام واقربایش از روی قهر در
زمین کربلا بر زمین اند اختند الهفی بقوم ذی نفوس کریمة
احبطوا باخوان الخنازیر والضری تاسف واندوه بر آن صاحب نسك
جماعتی که فرو گرفتار شدند در میان خوکان بادیه ضلالت

وسکان وادی جهالت وشقاوت احاطتهم الباغون یبغون قتلهم
لحقد قدیم کان من صدورهم غلا وفرو گرفتند ایشان را آن جماعت
ستمکار بجهت دشمنی چونکه ایشان بجهت کینه دیرینه که در سینهای ایشان
بجوش آمده بود لقد قتلوا ظلما وصادت رؤسهم بدورا علی الا
فاق کالبدر فی الدجی بتحقیق که کشته شدند آن گروه مظلوم از روی
ظلم وستم وسرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فهاتلك ابدان خوت
دون مجنبیها وتلك رؤس عالیات علی القنا پس دیده بصیرت
را بکشا وبسوی ایشان نگر که اینك بدنهای ایشانست که آن بابا مجد وبزرگی
که بود ایشان را بر زمین افتاده واینك سرهای مقدسه ایشانست
که بر نیزهها بلند شده وتلك الذراری من سلالة احمد یقین اسا
ری لا خفیر ولا مطا اینك اسیران از جگر گوشگان پیغمبر اند که ا
سیر اند بدست اشرار که ایشان را فریادرسی ویاری کننده نیست اسا
ری لاهل الهند تفدی وتطلق اساری لاهل البیت بلا فدا آه
آه اسیران هند وفرنك فدیه داده میشوند وخلاص میشوند
واسیران اهل بیت را فدیه نیست وخلاصی نمیباشد فیا طاح ارزع
من یزید وجوده وبغی اهالی الضیم والغی والردی الموابا
فلیس بعهد مثله وهو ابنك لم یکن بنته بری ای رفیق

من

من جزع وفزع کن از یزید وظلم او واز دست ستمکاران گمراه که کاری را
در نظر گرفتند که مثل آن شنیده نشده بود ومعصیتی را مرتکب شدند که
مثل آن دیده نشده بود اباحوا حمی قد حذروا من حریمه احلّوا
دما لیست تکافیه الدما امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند
از پیرامون آن وخونی را حلال کردند که همه خونهای عالمیان برا
بری نمیکند عزیز علی الخلق التسلّی عنهما مضی اهل بیت لا
یقاسون بالوری بعد از رفتن سادات خلق وشهید شدن امام
عالمیان دشوار است زندگانی بر دوستانش وبر همه خلق نمی دانم کدام
دل است که در این مصیبت گداخته نمی شود وکدام سینه در این بلیه شکافته
نشد کدام دیده است که خون بار نمیگردد وکدام چشم است که اشك بار
نمیباشد کفار را با حسین آشنائی نمیباشد وبا این حال بر ماتمش میگریستند واز اغتشاش
ولوای مصیبتش را بر پا می نمایند وبصحبت پیوسته که مشرکین هند در
اکثر بلاد ایشان در ایام ماتمش از مشاغل دنیا بالمره دست بر می دارند
وبا اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان بر تخت وسریر می نشینند ومیخوابند در
این ایام خاك نشین میشوند بلکه بسیاری خاکستر نشین میشوند بلکه
بسیاری خاکستر نشین میگردند وخود را از طعم لذیذه مثل گوشت
وغیره باز می دارند واخراجات عظیمه میکنند واینها عبرتی است بجهت

اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند که خاکستر نشین کردند و ترک
لذاید نمایند نه آنکه اساس شادی فراهم آورند و مجالس را زینت دهند
و اطعمه لذیذه صرف کنند و در مجالس امردان و خوش خوانان بانواع تغنی
و هزلیات قیام نمایند و مانند رقاصان برقص و تصنیف شوند و اسم
آنرا تعزیه گذارند چرا دل را لباس اندوه نمی پوشی چرا دیده ات مجروح
نگردیده چرا آثار اندوه بر روت ظاهر نمیباشد یکی از ثقات نقل
میکرد که یکی از کسانی که مدتی در بلاد هند بوده که یکی از هنود
پرسیدم که شما چرا تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهت آنکه پسر وزیر
خدا را کشته اند ای عزیز من اگر چه غلط گفت خدا را وزیری نبوده اما تو
گریه کن که پسر پیغمبر خدا را کشتند و دختران پیغمبران خدا را اسیر کردند
و خانهای پیغمبر خدا را خراب کردند آری تو نیکو نشناخته حسین را و دست
بر نخورده شدت قباحت این ظلم را علی بن عیسی صاحب کشف الغمه خود
که وضعش بجهت فضایل و احوال ائمه میباشد در مقام بیان احوال
سید الشهدا و میگوید خدا میداند که خوشم نمی آید خوض در بیان ذکر
آنچه بر آنحضرت واقع شده و بر اهل بیت او زیرا که آن جگرها را ملتهبکا
ند و دلها را آتش میزنند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبت آن بز
رگوار میگوید و لما وصل القلم فی المیدان الی هذا المقام اندیت الا نا

من

من الالام ما منع من اتمام المرام علی اتم الاقسام ولو برخو
من نظام الکلام و بر دون موقف الاختتام چون کمیت قلم در میدا
ن بیان احوال آن سید امم باینمقام رسید چنان الام نهان و سوزش
درون زور آور شد که مانع شد از اینکه این مطلب را در ست تمام
نمایم و در جای دیگر میگوید که بجهت عظیمی آنچه واقع شد بر آنحضرت
و شدت مصیبت او مشکل بود مرا شنیدن این وقایع و مدتی که گوش
نمیکردم و نمی نشستم در مجالسی که در عاشورا ذکر این حکایت میشد زیرا
که بجهت شنیدن این حکایات در دل خود دردی عظیم و سوزشی مفرطی
مییافتم و در خود جزع و فزع بی اختیاری میدیدم و غایط آنچه می توانستم
اظهار کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتل اتش کنم و
این سوزش دل مرا ساکن نمیکرد و می ترسیدم که بی اختیار اعمال
غیر لایق از من صادر آید چه نیکو گفت بخدا قسم که گریه کردن این سو
زش را و نمی نشاند و اشک از دیده ریختن این آتش را خا
موش نمیکند و ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمیباشد باید دلها
شکافته و جانها کباب شود سید الساجدین میفرماید ای قلب
لا یتصدع لقتله ام ای فواد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع هذا
لثلمة التی ثلمت فی الاسلام کدام دل است که بجهت قتل او شکا

فته نشود و کدام سینه است که از این محنت مجروح نگردد کدام گوش تاب
آنکه بشنود این رخنه که در اسلام شد اصبحنا مطرودین مشردین
مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک و کابل من
غیر جرم اجترمناه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمة فی الاسلام ثلمنا
ها صبح کردیم در حالتی که ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده
بودند و ما را از حق خود منع کرده بودند و در دیار متفرق کرده که
گویا ما را از کفار می دانستند و حال آنکه گناهی نبود ما را امر قبیحی از
ما سر نزده بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت در این
بلیه نمیسوزد پس در کدام بلیه دلت میسوزد و اگر در این مصیبت
اشک نمی ریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فلا
خیر والله فی دمع یصان عن سادات الزمان و اولیاء الرحمن
فوا اسفاه علی تلک الاجسام المرملة بغیر فراش و لا مهاد
و وا محنتاه علی الابدان المطروحة بغیر وطاء و لا وساد جود
طال ما اتعبوها فی عبادة الرحمن و تلاوة القران فیا لیته قتل و
قعت بی تلک الالام و یا لیتنی کنت ترابا لحوافر تلک الاقدام حضرت امام
رضا ع بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب ان کنت باکیا لشیء
فابک علی الحسین فانه ذبح کما یذبح الکبش ای پسر شبیب اگر

حدیث حضرت امام رضا علیه السلام

گریه

اگر گریه میکنی بر چیزی پس گریه کن بر حسین زیرا که او را ذبح کردند هم
چنانچه گوسفند را ذبح کرده اند میکنند و معه من اهل بیته ثمانیة عشر
رجلا ما لهم فی الارض شبیهون و با او کشتند هجده نفر از اهل بیتش
را که در همه زمین مثل ایشان کسی بهم نمی رسید ای والله راست گفت
حضرت امام ع کسانی را کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشان را آیا کجا بود
مثل قاسم بن حسن جوانی که در وقتی که میخواست بمیدان رود و
بجهت رخصت بخدمت عم خود آمد آن حضرت در مفارقت او
آن قدر گریست که غش کرد آیا کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المو
منین که در وقتی که کشته شد سید الشهدا فرمود کمرم شکست
و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی که در وقتی که کشته شد سید
الشهداء فرمود بعد از تو دنیا و زندگی دنیا بکار نمی آید کجا بود
کسی مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروری بودند در خیابان
رسالت و نخلی بودند در بوستان امامت و غصنی بودند از شجره
عصمت چه خوش میگوید شیخ حسن بن شیخ زین الدین صاحب
معالم در بعضی از قصاید خود خطب اقام عمود الشرک مـ
منتصبا و شد اعضاد اهل الغی و الزور مصیبتی است اینکه
عمود شرک را برپا کرد و قوة بازوی اهل ظلم و گمراهان شد خطب

[illegible]

تزلزل منه العرش وانطمست ٭ معالم الرشد في الآفاق و
النور را از مصیبتی که عرش عظیم را تزلزل و نشانهای هدایت و
رشد را که خداوند رحمن در قرآن اشاره بآن کرده بود برطرف نمود
یا اللحمات حماة الدين من مضر ٭ و یا ذوی الحزم والبيض
المباتير ٭ کجایید ای حامیان دین و ای اقربای خاتم النبیین کجایید
ای شجاعان با تدبیر و ای صاحبان نیزه و شمشیر ايقتل السبط
ظمآنا على حنق ٭ والماء يشربه صادي اليعافير ٭ آیا روا است که
نور دیدهٔ شما را و سبط محمد المصطفی را با لب تشنه شهید نما
یند و حال آنکه وحشیان از آب سیراب باشند ورأسه فوق
عسال يطاف به ٭ في كل قاص من البلدان مشهور ٭ و سر مبا
رک او را بر سر نیزه زنند و او را در بلاد دور و نزدیک
بگردانند وجسمه غير كاس لا يكفنه ٭ في مرة غير خفاق
من المور ٭ بدن او را برهنه و عریان بر زمین انداختند و او را
نپوشید و کفن نکرد مگر بادهای وزنده که بغبار صحرا او را بپوشا
نیدند و مادرم فدای مظلومیت تو شود یا مظلوم وغر اصحابه
صرعى كانهم ٭ اعجاز نخل طويل القد مقعور ٭ و نیکان از
اصحابش را هم بر زمین انداختند مانند نخلهای که از ریشه
کنده

کنده باشند وما نسيت كلاه انثى كرائمه ٭ بين الكلاب ومغرور ٭
از یادم نرفته و نخواهد رفت حرم محترم او را که برهنه میکردند ایشانرا
دروغگویان مغرور وتستغيث اله العرش صارخة ٭ والدمع ما
بين منظوم ومنثور ٭ وترفع الصوت ندبا وهي قائلة ٭ يا جدنا
قد ابنا عكس التقادير ٭ با چشم گریان و سینه بریان و سوزان و نا
لان استغاثه بخداوند رحمن می‌کردند و بجد بزرگوار خود شکایت
میکردند که ای جد بزرگوار ما را بحیرت انداخت تقدیر عکس آنچه
در نظر داشتیم زیرا که چشم داشت ما اینکه در سایه تو در عزت و دولت
تعیش کنیم تقدیر شد و بود که تو را شهید کنند و ما را باسیری و ذلت
گرفتار نمایند یا جداه قد اضحت ابناء فاطمة ٭ في كل اطراف فقر غير
معمور ٭ ای جد بزرگوار دختران فاطمه را ببین که در اطراف بیابان
سرگردان و حیران میباشند یا جد قد احرقنا كل هاجرة ٭ وغاها
بن حرب في المقاصير ٭ ای جد بزرگوار ما دختران توییم که در آفتاب
گرم بدن ما از آفتاب می‌سوزد و زنان زانیه بنی امیه در قصرهای
رفیعه ساکن میباشند آه آه یا جد قد جردنا كل فاصرة ٭ وخاين
الظن فينا غير مقصور ٭ ای جد عالیمقدار ما را برهنه کردند
و بضیافت در منظر کردند یا جد قد هتكت استارنا عصبة ٭ يقفا

دها كل ومستق وخمير ٭ جماعتی بوده حرمت ما را دریدند که سرکرده
ایشان صاحبان فسق و فجور و ارباب خمور بودند علمای اعلام و
ابتدای حدیث شهادت اقربای امام نقله این واقعه محنت انجام مثل شیخ مفید و سید جلیل الشان ابن
طاوس و محمد ابن ابی طالب و دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه
و معانی متقاربه بنهجی که حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه
اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت پوشیدند
و بغیر از اقربا و خویشان و اولاد آن یگانه عالم ایجاد کسی نماند
و نوبت شهادت باقربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند
و ایشان پنج طایفه بودند اولاد عقیل و اولاد جعفر و اولاد امیر
المؤمنین ع و اولاد حسن زکی مجتبی و اولاد حسین ایشان چون زمان
فرصت را تنگ دیدند برادران یکدیگر جمع شدند و هر یکدیگر را وداع کر
دند و از فراق یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند و عازم جان
باختن شدند اول کسی که از اهل بیت پا در عرصه جوان مردی
نهاد عبدالله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیر المؤ
منین بود بمقتضای الولد الحلال يشبه بالخال شجاعی بود بی بدل و
بنص حدیث در عالم مثل و شبیهی نداشت بعد از آنکه از خال والا
بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت و میگفت
الیوم

اليوم القى مسلما وهو ابي ٭ وفتية بادوا على دين النبي ٭ ليسوا
بقوم عرفوا بالكذب ٭ لكن خيار وكرام النسب ٭ من هاشم السادات
اهل الحسب ٭ امروز روزی است که کشته شوم و بوصال پدرم مسلم
فایز گردم و از فراق جوانان نامدار که بشمشیر آبدار هلاک شدند
خلاص گردم و بایشان ملحق شوم که ایشان راستگویان و صدیقان
اخیار و نجیبان نامدار میباشند که بنجابت خود رسیدند بآنچه رسیدند
و منهم ملحق بایشان خواهم شد پس خود را بر آن قوم زد و در
ایشان افتاد تا آنکه سه حمله بر ایشان کرد و نود و هشت نفر را در این
حمله بدرک اسفل فرستاد آخر در کوشش دست بر پیشانی گذارده
بود که ملعونی تیری زد بر پیشانی او و دست و پیشانی اش را بر
شهادت بچهای مسلم دوخت کرد و بجهت آن از اسب در افتاد عمرو بن صبیح و بروایتی با اسد
بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل
بجهت طلب خون برادر قدم در میدان کین گذاشت و او از غیر
رقیه بود آخر الامر او را نیز از ضرب شمشیر و نیزه و تیر از پا در
آوردند و لباس شهادت پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا
بمیدان گذاشته عرصه نبرد را بنور جمال خود روشن گردانید
و رجزی چند خواند و نسبت خود را بیان کرد و بعضی از ملاعین

سید الشهدا را بیان کرد خود را بر ان منافقان زد و پانزده کافر
عنید را به بئس المصیر رسانید آخر بشر بن سوط همدانی و بروایتی
عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر او عبد الرحمن
بن عقیل دامن همت بر کمر مردمی زده قدم در میدان نهاد
و میگفت أَبِي عَقِيلٌ فَاعْرِفُوا مَكَانِي ❊ مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ إِخْوَانِي
كُهُولُ صِدْقٍ سَادَةُ الْأَقْرَانِ ❊ هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ
وَسَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشُّبَّانِ ❊ پس خود را بر ان ظالمان زد و هفده
سواره را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد
و بروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود و او را
عثمن بن خالد کشت و عبد الله الاکبر بن عقیل و محمد بن ابی سعد بن
عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در ان روز
کشته شدند و در کلمات علما و زیارت شهدا مذکور نیست بلکه
آنچه مذکور است در کلام ایشان و در زیارت شهدا دو نفر از او
لاد عقیل و دو نفر از اولاد مسلم اند بلی صاحب نظم الزهرا میگوید
در روایتی هست که سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آن
روز کشته شدند بعد از ان اولاد جعفر طیار قدم در کارزار نهادند
و از اولاد بلا واسطه او کسی نبود و از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر

وبروایتی

و بروایتی سه نفر بودند و مادر ایشان زینب خاتون بود و در وقتی
که سید الشهدا از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت آمد و اهتمام در
ترك انسفر کرد حضرت قبول نفرمود پس فرزندان خود را با آنحضرت
فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند و خود مراجعت
کرد و وجه آن درست معلوم نیست البته عذری بود او را الا او اجل
از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند باری ابتدا محمد پیش
آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده روی بمیدان کارزار
نهاد و رجزی چند خواند و بر قلب لشکر زده ده نفر بخاک هلاك
انداخت آخر الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا در آورده بدرجه
شهادت رسانید پس عون برادر او به میدان آمد و بنا بر ظاهر
زیارت شهدا اول او قدم در عرصه جانبازی گذارد و میگفت اِن
تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ ❊ شَهِيدُ صِدْقٍ فِي الْجِنَانِ أَزْهَرُ ❊ يَطِيرُ فِيهَا
بِجَنَاحٍ أَخْضَرٍ ❊ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ ❊ اگر نمیشناسید مرا پس
منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق و صفا شهید شد و به
دو بال سعادت در بهشت طیران مینماید و همین فخر مرا کافی است
در صحرای محشر پس خود را بر آن گروه بیحیا زد و در امواج حرب
غوطه ور گردید تا آنکه سه سواره و هیجده پیاده را بخاک هلاك

انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن بطه طائی میگفتند او را ضربتی
زد که از آن روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار یافت و بنا بر شهدا
ملحق گردید و بروایت ابی الفرج عبد الله بن جعفر نیز در آن واقعه
شهادت یافت بعد از ایشان نوبت باولاد امام حسن مجتبی ع رسید و
ایشان بنا بر اشهر روایت دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنا بر بعضی
از روایات سه نفر بودند که سیمی ابو بکر بن حسن بود که مادرش ام ولد
بود و عبد الله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی او را کشت و عبد الله
را حرمله بن کاهل بتیر او را هلاك کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد
باری چون نوبت بقاسم رسید از برای جان باختن کمر بست و بجهت
رخصت به نزد عم بزرگوار آمد و قاسم چنانچه تصریح کرده اند هنوز
طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار زیبا و خوش رو و صبیح منظر
بود حتی آنکه وارد شده که کان وَجْهُهُ كَفِلْقَةِ الْقَمَرِ دو رویش مانند دو
شقه ماهتاب می درخشید و بنا بر بعضی از روایات مادرش نیز
همراه بود همین که جناب سید الشهدا ع نور دیده برادر را دید که
از برای کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید وَجَعَلَا يَتَبَاكِيَانِ حَتَّى
غُشِيَ عَلَيْهِمَا و هر دو شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که هر دو
مدهوش شده غش کردند بعد از زمانی که بهوش آمدند عرض کرد

شهادت قاسم
میگفت یا بنی یا جان
[illegible] بسوی میدان
[illegible] جان خود [illegible] فرمان
[illegible]
[illegible] و طنی
[illegible] برادرم حسنی
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای عم

ای عم بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان را در راه تو فدا کنم آنحضرت
ابا کردند و او را رخصت نمی داد چون آن طفل دید رخصت نمیدهد خود
را بر دستهای مبارك آنحضرت انداخت و دستهایش را بوسه
میداد و التماس رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد بر پای
آنحضرت افتاد و پای آنحضرت را میبوسید که مرا رخصت ده بیت رخصتی
که جان زده مهر نثار ❊ تا برآرم دل از این قوم جفا پیشه دمار ❊ یا تنم
چاك شود از دم شمشیر و سنان ❊ یا که دل یابد از این غصه و اندوه قرار ❊
و در بعضی از روایت آنحضرت فرمود یا وَلَدِي أَتَمْشِي بِرِجْلِكَ إِلَى الْمَوْتِ
ای فرزند آیا بپای خود می خواهی بروی بجهت کشته شدن آن طفل عرض کرد
وَكَيْفَ يَا عَمِّ وَأَنْتَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ وَحِيدًا غَرِيبًا ای عم بزرگوار چگونه
نروم و حال آنکه ترا می بینم تنها و غریب در میان دشمن نه دوستی
و نه یاوری رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَا وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوِقَا باری آنقدر
اصرار و مبالغه کرد که آنجناب رضا شد و او را اذن حرب داد و
بروایتی آنحضرت گریبان پیراهن او را پاره کرده و عمامه او را دو نصف
لباس او را بصورت کفن بر او پوشانید و شمشیر خود را بکمر او بست
و روانه شد و اشك از دیدهایش می ریخت و میگفت اِن تُنْكِرُونِي
فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ ❊ سِبْطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ ❊ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَ

سیر المرتضی بنی انا پس لا تسقو صوب المزن اکنون سید موا
بس منم فرزند حسن پسر دختر محمد مصطفی و اینک عم بزرگوارم حسین
ع است که مانند اسیری محبوس است در میان گروهی که از رحمت خدا
دور باشند و بارش رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنابر بعض از
حکایات پسر سعد را ندا داد که یا ابن سعد آیا از خدا نمی ترسی آیا خدا
را منظور نمی آوری آیا مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا ترا جزای خیر
ندهد تدعی الاسلام وآل رسول الله عطاشا نا ظماء نا قد اسود
ت الدنیا باعینهم ای بی حیا دعوی اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر
خدا را می بینی تشنه اند که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه
گشته بادی قاسم مبارز طلبید و جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب
غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا اینکه بآن صغر سن می
رنجیر نفر را بر زمین انداخته بر بلتی المصیر و بنابر بعض از
روایات چون تشنگی بر او غلبه یافت بجانب عم بزرگوار شتافت و میگفت
یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء آنحضرت او را
دلداری داد و امر بصبر فرمود و خاتم خود را در دهان او گذارد و
قاسم گفت چون آنرا در دهان گذارم گویا چشمه آبی بود پس سیرا
شدم بار دیگر آن نو باوه حیدر روانه میدان شد و شروع بحرب

کرد

کرد همت را بر علمدار لشکر کفر آتار گماشت و بسوی او حمله کرد آه آه خا
طوبه بالنبل از چهار جانب او را تیر باران کردند و بروایتی یکی
از آن ملاعین مکرر دست بر بدن شریف آن امام زاده میزد و میگفت
بکشید این خارجی بچه را حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بو
دم نظر کردم بسوی این پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلینی
در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود و از یادم نمی رود که آن
نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود عمر بن سعد ازدی گفت و الله
لاشدن علیه بخدا قسم که بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان
الله چه میخواهی از این طفل بخدا اگر شمشیر حواله من کند دست باو دراز
نمیکنم این جماعتی که او را در میان گرفته اند او را کافی است گفت بخدا
قسم خواهم کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد بر او فما ولی حتی ضرب رأسه
بالسیف از او دست بر نداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که
بر رو در افتاد و بروایتی شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد
که از سینه او بیرون رفت آمد که قاسم بر زمین افتاد و فریاد زد
یا عماه ادرکنی چون آواز بگوش سید الشهدا رسید مانند عقاب
پرواز کرد تا بر سر او و مثل شیر خشمناک بر آن قوم بی باک حمله کرد
شمشیر حواله قاتل او کرد آن ملعون دست را سپر کرد دستش

از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر با علمش حمله کردند
که او را برباینده جنگ در پیوست و مغلوبه شد فاستقبلته بصد
ورها وجرحته بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام آه آه
اسبهای مخالف او را پامال کردند و بدن شریفش را بسمهای
خود مجروح نمودند قد اوطوه الصافنات فضد ده المضماد
للاضداد والایراد اسبهای قوی هیکل دشمنان او را پامال کردند
و سینه او را محل آمد و شد اسبان کردند محطوم جسم هشمت
اضلاعه وکسر وظهر من خیول زیاد بدنش را در هم کوفتند و استخوا
نهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را در هم شکستند چون
جنگ وا ریخت و غبار فرو نشست سید الشهداء بر سر آن قتیل آمد
دید با اعضای پاره پاره و خورد شده بر زمین افتاده و پا بر زمین
می ساید چون آنرا دید فرمود بعدا والله علی عمک ان تدعوه
فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک
بخدا قسم که دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او ترا اجابت
نکند یا اجابت کند و ترا اعانت نکند یا اعانت نماید و دفع شر از تو
ننماید بعدا لقوم قتلوک دور باد از رحمت خدا آن قومی که ترا
کشتند پس او را بر داشت و گویا می بینم کپاهای او را بر زمین میکشید

و سینه

و سینه اش را بسینه خود چسبانیده بود در دل گفتم چه میکند او را پس
آورد او را تا در میان کشتگان گذاشت و بروایت دیگر او را آورد
بخیمه و در خیمه گذاشت هنوز او را رمقی بود چشم گشود عم بزرگوارش
او را بغل گرفته میگریست و میفرمود ای فرزند خدا لعنت کند
کشنده ترا دشوار است بر عم تو که بخوانی ترا و او را در حالی که کشته
شده باشی ای فرزند قتلوک الکفار کانهم ما عرفوک ولا
عرفوا من جدک وابوک ترا کشتند کفار گویا ترا و جد و پدر
ترا نشناختند زنان اهل بیت که این را دیدند طپانچه بر صورت
زدند و جامه شکیبائی را دریدند و ناله واویلاه و واثبوراه بلند
کردند حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی
لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت من که بعد
از این روز مذلت و خواری نخواهید دید فانا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتم در بیان شهادت فرزندان امیر المؤمنین صلوات الله علیه

فقد قال الله فی کتابه المبین
وخطابه المستبین ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم
ذالک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین

كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ مقصود
از این خطاب مستطاب ظاهرا بیان عدد شهور و بیان محترم بو
دن بعضی از آنها و حکم ماههای حرام است که میفرماید شماره ماهها
دوازده است در کتاب خدا این حکم از ابتدای خلق آسمان و زمین
چنین بوده و از آنها چهار ماه ماههای حرام اند و این طریقه ایست
مستمر و قایم و در این ماهها بر خود ستم مکنید بترک حرمت این ماهها
و استحقاق عقاب و مشرکین را بکشید همچنانچه ایشان با شما مقاتله میکنند
و بدانید که خدا با متقیان است پس چهار ماه از این دوازده ماه صاحب
احترام اند و بجهت احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در آن بنص
قرآن و این از احکام معروفه که در این ماهها ظلم و قتالی نیست بدا
نکه در صدر اسلام چون خلق در کفر و ضلالت بودند و بمجرد دعوت
از طریقه قدیمه دست بر نمیداشتند لهذا جناب پیغمبر ص با ایشان
جهاد میکردند و شمشیر برروی ایشان میکشیدند تا باسلام داخل
شوند و حکمت در این بسیار است اگرچه بر بعضی مخفی باشد و جهاد چنا
نچه فقها رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو قسم است واجب و آن
در سالی یکدفعه بعد از تحقیق شرایط و زیاده بر یکدفعه مستحب
میباشد و بایست آن در چهار ماه حرام نباشد بلکه این ماهها ماه

عبادت و حج و عمره بود مسلمین بایست بآن مشغول شوند لکن اگر کفار
بر سر مسلمین می آمدند در هر ماهی که بود خدا اذن داده بود در قتال
با ایشان و دفاع ایشان از خود و ماههای حرام ذی قعده و ذی حجه
و محرم و رجب است و حرمت این ماهها ثابت است در اسلام و این
خلافی نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت آن و عدم حرمت قتال
در آن زیرا که نظیر آن همچنان در شرع بسیار است نمی بینی که زیارت حسین ع
بمراتب از حج و عمره افضل است بلکه هر قدمی بسوی آن ثواب حج و عمره ایست
و مع ذالک آنرا واجب نفرموده و بقعه کربلا بنص کثیری از اخبار افضل
از مکه است و طواف آنرا واجب نفرموده و احکام حرم مکه را در حرم آن جا
نفرموده پس این ماهها محترم می باشند در میان مسلمین بلکه در نزد
کفار نیز محترم اند و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این ماهها را ماه
حرام میدانستند و ظلم و قتال در آن روا نمی داشتند چنانچه در جنگ بدر
ماه مشتبه شد و در روزی که جنگ واقع شد کفار آنرا از ماه حرام میدا
نستند و بجهت این نامه به پیغمبر ص نوشتند که تو حرمت ماه حرام را ندا
شتی و در آن قتال کردی و آنحضرت را بر این عمل تعییر و سرزنش میکردند
و از امام رضا ع روایت شده است که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در
آن ظلم و قتال را حرام دانستند بجهت حرمت این ماه و این امت میشوم

حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لَقَدْ قَتَلُوا فِي
هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَسَبَوْا نِسَاءَهُ وَانْتَهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ
ذَالِكَ أَبَدًا که بتحقیق که کشتند این امت میشوم در این ماه ذریت
پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و اموال محقر
ایشان را خدا هرگز ایشان را نیامرزد بدانکه آنچه مذکور شد ظاهر
آیه شریفه است لکن از آنجا که قرآن را بطون است و آن در نزد پیغمبر و او
صیای ایشان میباشد شهور در این آیه شریفه را بائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم تفسیر کرده اند و این معنی مناسب سوق آیه است که میفرماید
عدة شهور دوازده است در کتاب الله که ظاهرا مراد لوح محفوظ باشد
و این حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودند شهور بغیره شرعیه
بسیاری بر آن مترتب نمیشود و بر فرض ثبوت این تاکیدات را محتاج نبود
و هم چنین حرام بودن شهور اربعه را دین قیم شمردن یاد میدهد که مراد
فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگرچه آنهم مراد است و بالجمله جناب امام
محمد باقر ع در تاویل آیه شهور را بائمه علیه السلام تفسیر فرموده اند و در
اخبار کثیره وارد شده که مائیم شهور و ابن عباس روایت کرده که شنیدم
از رسول خدا که میفرمود مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ بَابًا مَنْ دَ
خَلَهَا أَمِنَ مِنَ النَّارِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ بدانید که خدا را بابی ورای است

که هر کس داخل شود از آن باب از آتش جهنم و فزع اکبر در امان است ابو سعید خدری
بر خواست عرض کرد کدام است آن باب یا رسول الله نشان ده بما فرمود آن
علی بن ابی طالب سید الوصیین و امیر المؤمنین است پس فرمود مَعَاشِرَ
النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا
فَلْيَتَمَسَّكْ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ای گروه مردم هر که خواهد
چنگ بزند بعروة الوثقی الهی که هرگز سست نمیشود پس چنگ بزند
بولایت علی که ولایت او ولایت منست و طاعت او طاعت منست
ای گروه مردم هر که خواهد بشناسد حجت خدا را بعد از من پس بشناسد
علی را پس جابر بن عبد الله بر خواست و عرض کرد مَا عِدَّةُ الْأَئِمَّةِ
چه عدد میباشد شماره ائمه بعد از تو حضرت فرمود يَسْئَلُنِي يَرْحَمُكَ
اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ خدا رحمت کند ترا که سؤال کردی از تمام
اسلام عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ شماره ایشان شماره ماههاست که آن
دوازده است در کتاب الله و شماره ایشان شماره چشمه هائیست که از
برای موسی شکافته شد در زمانی که عصا را بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است وَ
بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ای جابر ائمه نیز دوازده نقیب اند

اوّل ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم است ع و شیخ صدوق
بسند خود روایت میکند از ابن عباس که پیغمبر خدا ص فرمود بخداوندی
که مرا برسالت بسوی خلق فرستاده و مرا برگزید از همهٔ خلایق که وصیّ من
افضل اوصیاست و حجّت خدا و خلیفهٔ اوست بر خلق و از اولاد او می باشند
امامان هدایت کننده بعد از من بریشان یحبس الله العذاب عن اهل الارض
الا باذنه و بهم یمسك السماء ان تقع على الارض و بهم یمسك الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث
و بهم یخرج النبات بجهت ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل
زمین و بواسطهٔ ایشان نگاه میدارد آسمان را که نیفتد بر زمین و
بجهت ایشان کوهها را حفظ مینماید از سرنگون شدن و بواسطهٔ
ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از زمین می رویاند ایشانند اولیا
الله و خلفاء من عدّتهم عدّة الشهور و هی اثنا عشر شهراً شماره
ایشان بشماره ماهها است و عدد ایشان بعدد نقباء موسی است
پس آنحضرت این آیه را خواندند که و السماء ذات البروج پس فرمودای
پسر عباس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و بروج
آنرا میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان
پس منم و اما بروج پس ائمه بعد از من می باشند که اول ایشان علی بن
ابیطالب و آخر ایشان مهدی است ع مولف گوید که وجه تعبیر ائمه بشهور

شاید

شاید این است که زمانی که مصالح معایش خلق و جمیع عالم منوط بآن
و نظام جمیع خلق مربوط بآن میباشد بلکه بانعدامش عالم منعدم میشود
عبارة است از لیل و نهار که هریك در وقت اعتدال دوازده ساعت
میباشند و ماه و سالی که عبارت از سیر قمر و شمس باشد هریك دوازده
ماه میباشند و سالی که عبارت از سیر قمر و شمس باشد هریك را
دوازده برج است که در این ظرف مدت طی مینمایند و سال که مشتمل بر
جمیع فصول زمان و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در نظام عالم
دارد دوازده ماهست و همچنین ائمه دین و خلفای سید المرسلین ص که
نظام عالم دین و ایمان بایشان است و ایشانند اساس و عماد دین اسلام
نیز دوازده میباشند پس مقصود از بیان شماره شهور که اجزاء سال
است با وضوح آن بیان عدد شهور و عام ایمان و تنبیه بر نقص عالم
ایمان بلکه انعدام آن بانعدام ولایت این اثناعشر یا بعضی آن میبا
شد و بر همین معنی یاد میدهد عدد حروف لا اله الا الله و محمّد
رسول الله که هریك اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف
میباشند چه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر
و همچنین شهادت برسالت و در این سرّی غریب و رمزی است عجیب
که بر ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علما ذکر کرده اند که در

یاجی که در عالم میباشد که نظام و فساد بآن میباشد و باستمداد آن طی
بحر و بر میشود و بواسطهٔ آن وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده
میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و
اطبا ذکر کرده اند که قوام بدن بعروق است و اصل عروق و امهات آنها
که قوام بدن بآن میباشد دوازده عرق است که از هریك هزار عرق
منشعب میگردد و همچنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امام
است که از هریك صد هزار باب رحمت بر شخص مفتوح میگردد و هم
چنانچه بدیده بصیرة تامل و بدل صافی تدبر کند ابواب معارف از هر
جهت گشوده گردد افلا یتدبرون فی خلق السموات و الارض
علما و نسب نوشته اند که دوجد محمد و اصل شرافت و سیادت و بزرگی
نضر بن کنانه است و او جدّ اعلای پیغمبر است و از او متفرع میشود
شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزلهٔ مرکز دایرهٔ شرف و
بزرگی است که باو ختم میشود همهٔ کمالات و او است منبع همهٔ فضایل
و ینبوع همهٔ محامد و محاسن پس دو خطی که از این مرکز جدا میشود
علواً و هبوطاً باید مساوی باشد و خطی که صعود مینماید دوازده
می باشد باین سیاق محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن غالب بن فهر بن ما

لك

مالك بن نضر پس خط هبوط نیز باید چنین باشد بادی ایشانند که
نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجادند و بوجود ایشان
فلك میگردد و اشرقت الارض بنور ربها فرمود رب الارض
الامام الذی نور الله فی عباده و بلاده بدانکه خدا در میان این
ماهها چهار ماه را محترم گردانید و سفارش بحرمت آن فرمود
حرمت آنرا دین قیم نامید و آن چهار ثلثة منها سرد و واحد فرد
یکی از آنها تنها است و سه باهم است که باهم است علی است که ذی القعده است
و دحو الارض است و حسن و حسین و آنکه فرد است قائم آل محمّد است فلا تظلموا
فیهن انفسکم بر خود ظلم میکنید در این شهور در بعمعصیت الهی خدا
یا در مطلعی که حرمت ماههای حرام ظاهری را نگه نداشتند و حرمت ماهها
حرام واقعی را نگه نداشتند کسی را که حرمت او لازم داشت و آنرا دین
قیم خواند و او را محرم و محترم گردانید در ماهی که آنرا محرم و محترم
گردانید ظلم کردند و خونش ریختند و سرش از بدنش جدا و عیا
لش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند که کافری
نکرده عملی کردند که یهود و نصاری بر ایشان طعن زدند ظلمی
کردند که ظالمی نکرده غمی بر دلهای مسلمانان گذاشتند که هرگز فرا
موش نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد و هرگز

ملتئم نشود اهل اسلام را رسوای هر امت کردند زیرا که مثل این عمل
از هیچ امت صادر نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی نبود
که با وجود اقرار به پیغمبر خود باز زند او و ذریه او چنین کنند
و در حدیث هست که امتی نبود مگر آنکه عرض شد بر حضرت آدم در عالم
ذر بعد از آنکه عرض شد برا و این امت و نظر کرد بسوی ایشان و دید
اختلاف ایشان را و نفاق ایشان را و حرص ایشان و شدت طلب ایشان
دنیا را آدم عرض کرد پروردگارا این امت ذکیه را چه رسیده
و حال آنکه افضل امتها می باشند ندا رسید که ای آدم ایشان
مختلف شوند پس نفاق در ایشان بهم رسد وَ سَیُظْهِرُونَ
الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ کَفَسَادِ قَابِیلَ حِینَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِیلَ فَإِنَّهُمْ
یَقْتُلُونَ فَرْخَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى زود باشد که فساد عظیمی در ز
مین ظاهر کنند مثل قابیل که برادرش هابیل را کشت و میکشند
فرزند حبیب مرا و برگزیده مرا پس بحضرت آدم نمودند واقعه
کربلا را و مظلومیت سید الشهدا را و ظلم و جفای آن گروه بی حیا
را و محل کشتن و بر زمین انداختن آن مظلوم را پس آدم نظر کرد
بسوی آن گروه شقاوت شکوه ایشان را دید با روهای سیاه پس
عرض کرد خداوندا انتقام بکش از این گروه هم چنانچه فرزند

بنی

حبیب

تفسیر

ایشان او میکردانند تا خون خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص
کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی میکنند پس همه در یك شب می میرند
در حالی که خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و
اعدائی ایشان را مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف در برابر
خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند و چنانچه مذکور شد اگر
چه آیه شریفه عام است ولکن حضرت باقر ع آنرا میفرماید که این آیه نازل
شده است در حق حسین ابن علی علیهما السلام چنانچه عیاشی از جابر ابن
عبد الله روایت کرده اند که حضرت باقر ع فرمود که مراد از قول حق تعالی
مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا حسین ابن علی است که کشته شد در حالتی که مظلوم بود
و ماییم اولیا او و چون قایم ما ع قیام نماید طلب میکند خون او را پس آن
قدر میکشد که میگویند اسراف کردی در کشتن و فرمود که مراد از مقتول
در آیه حسین است و ولی او قایم ع و اسراف در قتل این است که غیر قاتل او را
بکشد و او است منصور بدرستی که دنیا زایل نمیشود حتی اینکه یاری کند
او را مردی از آل پیغمبر که زمین را پر از عدل و داد نماید هم چنانچه پر از ظلم
و جور شده باشد و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده است که راوی
گفت پرسیدم از حضرت صادق ع لَوْ قُتِلَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِهِ مَا كَانَ مُسْرِفًا
اگر چه اهل زمین را بکشند بجهت خون حسین هر آینه اسراف نمیباشد

انا اهل بیت [illegible] نازل شد در حق حسین ع

تحقیق

و از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت لا یُسْرِفْ را بصیغه نفی
گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ما ولی این مقتول را
پس اسراف نمیکند در قتل هر چند گروه بسیار را بکشد زیرا که این خون
مثل سایر دماء نمی باشد بلکه خونی است که اگر اهل عالم بجهت آن تلف
شوند اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهت آن سرنگون گردد جا دارد
زیرا که این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که بجهت آن چندین
هزار نفر هلاك شدند و کمتر از خون یحیی نیست که هفتاد هزار نفر
بجهت آن کشته شدند و این مصیبت کوچك تر از مصیبت قوم لوط
نبود که خدا شهر ایشان را سرنگون کرد و سهل تر از معصیت اصحاب
سبت نبود که گروهی بجهت آن هلاك گردیدند ای وَاللَّهِ لَا إِسْرَافَ
فِي الْقَتْلِ اگر چه اهل ارض را بجهت آن تلف کنند و ظلمی نیست بر کسی
که منافی عدل باشد زیرا که صاحب الامر صلوات الله علیه حکم او
بر باطن است مانند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر باشد
که بغیر از مباشر دیگر بر ایشان در قصاص ندانند و در اخبار هست
که فرمودند الْأَوْلَادُ الرَّاضِينَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ شُرَكَاءُ قَتَلَتِهِ آگاه
باشید که کسانی که راضیند بکشتن هم شریکند در خون آنحضرت پس
اولاد قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانی که با این امر

راضی

عبارت

تفسیر

راضی بودند و شادی میکردند از کشتن همه شریك در خون او بیند
و عن قریب که ولی او قیام مینماید با ملائکه مقربین و ندای یا لثارات
الحسین کنان همه را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده در تفسیر آیه شریفه وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ
لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ فرمود مراد از این دو مرتبه فساد
یکی قتل علی ابن ابی طالب است و دیگری ضربتی است که بر امام حسن
زدند وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان عظیمی
فرمود مراد از آن کشتن حسین است که از همه فسادها عظیم تر و از
همه طغیانها بزرگتر می باشد فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا فرمود
یعنی چون بیاید زمان نصرت خون حسین بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا
لَنَا ... فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ بر می انگیزانیم گروهی از بندگان خود را
که تجسس میکنند در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که
قبل از خروج صاحب الامر ظاهر میشوند صاحب خونی از آل محمد
را نمی گذارند مگر اینکه می کشند وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا فرمود مراد
از آن خروج قایم است و در حدیث دیگر وارد شده است که در
وقتی که مظلوم ترین عالمیان سید الشهدا بر زمین افتاده بود
و هر چند استغاثه میکرد کسی بفریادش نمی رسید و هر چند دادرسی

آیه کریمه

میخواست کسی بفریادش نمی رسید روحی له الفدا ملائکه آسمانها
یک به در آمدند و عرض کردند الهی آیا بفرزند دختر پیغمبر تو این
ظلمها میکنند و تو می بینی و میدانی و توئی که در کمین ستمکارانی ندا
رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند
شخصی را دیدند ایستاده مشغول بنماز است ندا رسید که باین
انتقام خواهم کشید از برای او ای ملائکه بجهت خون یحیی کشتم
هفتاد هزار کس را و زود باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد بجهت
خون حسین ع از بنی امیه و بکشم از ایشان هفتاد هزار و هفتاد هزار
کس را و در آخرت ایشانرا می باشد عذاب عظیم و در حدیثی که از
مفضل ابن عمر روایت شده که او از حضرت صادق ع روایت کرده
در کیفیت ظهور حضرت صاحب الامر ع و احوالات آنحضرت و آن
حدیث حدیث بسیار طویلی است در مجلد غیبت از بحار و غیره
کور است و در آن سؤالات غریبه کرده و جواب فرموده اند میفرماید
بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و از آنجا انصار او اجتماع
میکنند و ملائکه و نجباء جن با او بیعت میکنند و بر ایشان خلیفه میک
راند یکی را از اهل بیت خود و از آنجا می آید بسوی دار الهجرة مابین
کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرمودند پس فرمود از آنجا

حدیث مفضل

زنها را از انس با و بیعت میکنند / در اهل نکه را بر عمر نصب میکنند / در او بیعت میکنند

می رود بسوی مدینه چون بمدینه رود امر عجیبی چند در مدینه
از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و خزی کافرین گردد و آنرا
بیان فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید و با او بیعت کند پس رو به
منتهی رود بطلب سفیانی و او را بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین
ابن علی با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانی که در خدمتش
شهید شدند فیالک عندها من کرة زهراء و رجعة بیضاء پس
بیرون می آید صدیق اکبر امیر المؤمنین و قبه نورانی نصب میشود در
نجف از برای او بر پا میشود رکنی از آن در نجف می باشد و رکنی در
صنعاء یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در بحرین گویا نظر میکنم
و می بینم مصابیح و قندیلهای آن که در میان آسمان و زمین روشنی
میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه در آن وقت ظاهر باطن هر
کسی ظاهر شود و تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تری الناس
سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت
صادق ع ثم یظهر السید الاجل رسول الله فی انصاره و المهاجرین
الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه پس ظاهر میشود سید
اجل و آقای بزرگوار ختم انبیاء پیغمبر خدا با انصار و مهاجرین و کسانی
که باو ایمان آورده اند و تصدیق باو نموده اند و باو شهید شده اند

رجعت رسول الله

و حاضر می نمایند کسانی را که او را تکذیب کردند یا شک در نبوت او
داشتند و کسانی را که کافر شدند باو و رد کردند او را و گفتند که او
ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از خواهش
نفس سخن میگوید و کسانی که با او محاربه و مقاتله کردند تا
آنکه قصاص کند ایشانرا بحق تا جزا داده شوند ایشان بکردهای
خود مجموع آنچه مذکور شد از مکذبین و شاکین و غیر از زمان ظهور
آنحضرت تا وقت ظهور مهدی ع در عصر هر امامی و در وقتی
همه حاضر میشوند تا بسزای ایشان بایشان برسد تا تاویل این آیه
ظاهر شود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان تا آخر آیه و ظاهر ترجمه آیه اینست که میخواهیم
و اراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شدند
در زمین و بگردانیم ایشانرا ائمه و ایشان را وارث گردانیم در زمین
و همه زمین را بتصرف ایشان در آوریم و بنمائیم فرعون و هامان را
مفضل گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول
و ثانی مفضل گفت ای سید من رسول خدا و امیر المؤمنین با مهدی
میباشند فرمود لابد است از اینکه ایشان کام زنند جمیع زمینها

تفسیر آیه

ای والله حتی ما وراء قاف آری بلی بخدا قسم طی مینمایند ظلمات را
و قعر دریاها را تا آنکه جای قدمی نمی ماند مگر آنکه طی مینمایند
آنرا و دین خدا را در آن اقامه می نمایند و گویا می بینم که ما معاشر
ائمه در برابر جد خود رسول خدا شکایت میکنیم بسوی او آنچه عارض شده
از امت بعد از او از اینکه ما را تکذیب کردند و بر ما رد کردند
و ما را سب و لعن کردند و ما را تخویف بقتل نمودند و آنچه کردند
بما ولاة و حکام جور از اینکه ما را از حرم جد خود بیرون و ما را
در حبس انداختند و بزهر شهید کردند پس در آنوقت پیغمبر
بگریه در می آید و میفرماید بشما نازل نشد مگر آنچه بجد شما وارد
شد پیش از شما فرمود ابتدا فاطمه زهرا گریه می خیزد و شکایت مینماید
از فلان و فلان و میگوید ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع
مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب کردم و احتجاج کردم احتجاج
مرا رد کردند و صحیفه که تو نوشته بودی از برای من در باب فدک
بیرون آوردم و در میان مهاجر و انصار و فرستادی علی رؤس
الاشهاد آنرا اول کشودند و آب دهن بر آن انداختند و آنرا پاره کرد پس
با چشم گریان و دل بریان و حزن فراوان با قلق و اضطراب در زمین
کرم روان شده بسر قبر تو آمدم و شکایت ایشانرا بتو کردم حضرت

شکایت فاطمه

شکایت فاطمه

صادق ع فرمودند شکایت میکند فاطمه قصه فرستادن اول خالد
و قنفذ و فلان را و جمع کردن او مردم را از برای بیرون آوردن
امیر المؤمنین و شکایت میکند از اینکه آن ملعون فریاد میزد که یا علی
بیرون بیا بسوی بیعتی که مسلمین اجماع کردند بر آن و الا تو را می کشیم
و فضه رفت و گفت امیر المؤمنین مشغول است ایشان هیزم
جمع کردند و در خانه و لایت را سوختند و شکایت میکند از اینکه
فاطمه آمد در پشت در و خطاب کرد که وای بر تو این چه جرأتی است
بر خدا و رسول آیا می خواهی نسل پیغمبر را بر طرف کنی و نور خدا را خاموش
کنی و آن ملعون گفت کُفّی یا فاطمةُ ساکت شو ای فاطمه نه محمد حاضر است
که بلا از تو رسد و نه ملائکه امر و نهی می آورند علی هم مثل یکی از
مسلمین است یا بیرون آید بجهت بیعت یا آنکه همه شما را می سوزم
پس او گفت خداوندا بتو شکایت میکنم فقدان رسول تو را و ارتداد امة
را و منع ایشان حق ما را آن ملعون گفت دَعِی یا فاطمةُ حَمَقاتَ
النِّساءِ ای فاطمه سخنهای احمقانه زنان را بکنار بنبوة و خلافت
از برای شما جمع نمیشود پس آتش بچوب در خانه گرفته بود قنفذ
دست آورد که در را باز کند پس ناگاه آن ولد الزنا تازیانه بر بازوی
شریف فاطمه زد که سیاه شد و ورم کرد و لگدی بر در زد و در بر شکم

فاطمه

سقط محسن

فاطمه خورد و بجوی بر او تابید کرد که شکمش بدرد آمد و فرزند شش
ماهه اش ساقط گردید و چنان طپانچه بر روی او زدند که جای آن باقی
ماند و ظاهر شد پس صدا را بلند کرد و میفرمود وا اَبَتاهُ وا رَسولَ اللهِ
دختر تو را تکذیب میکنند و می زنند و طفل شکم او را میکشند پس امیر المؤمنین
غضبناک آمد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه کرد
و او را بر سینه چسبانید و فرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بود مبادا
که سر را برهنه کنی و مو را پریشان و از دست امت شکوه کنی که اگر چنین
کنی نه مسلمانی میماند و نه کافری و نه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر
روی زمین نمی ماند و پرنده بر روی هوا نمی ماند مگر آنکه همه هلاک میشوند
پس گفت ای پسر خطاب بیرون رو پیش آنکه تیغ بکشم و همه امت را بکشم پس
ایشان را بیرون کرد پس فریاد زد که یا فِضَّةُ مَولاتَکِ فَاَقْبِلی مِنْها
ما تَقْبَلُهُ النِّساءُ فَقَدْ جائَها المَخاضُ مِنَ الرَّفْسَةِ ای فضه متوجه
سیده ات شو که فرزندش ساقط میشود و از آن لگد او را درد عارض شده
پس آن طفل از فاطمه ساقط شد و حضرت امیر المؤمنین فرمود ملحق
میشود بجدش رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه
از تقاعد امت را از یاری ایشان با اینکه امیر المؤمنین در شب فاطمه را
و حسن و حسین را و زینب و ام کلثوم را که همه جگر گوشگان پیغمبر بودند

سر امیر المؤمنین ... (marginal heading, faint)

بر می داشت و بر در خانهای مهاجر و انصار می رفت و ایشان را موعظه
میکرد و یاد می آورد ایشان را عهدی که با خدا و رسول کردند بر ولایت
او در چهار موطن همگی او را وعده نصرت می دادند در روز و چون روز
میشد کسی بیاری ایشان نمی آمد فرمود حضرت صادق ع که پس امیر المؤمنین
بر میخیزد و شکایت می نماید در خدمت پیغمبر محنتهای عظیمه را که
بعد از پیغمبر باو رسید و یک یک بیان فرمود تا آنکه گفت که می فرماید
اِحْتَمَلْتُ یا رَسولَ اللهِ ما لَمْ یَحْتَمِلْ وَصِیُّ نَبِیٍّ مِنْ سائِرِ الاُمَمِ حَتّی
قَتَلُونی بِضَرْبَةِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ابْنِ مُلْجَمٍ بمن رسید و متحمل شدم آنقدر
از محن و مصایب که هیچ وصی پیغمبری از سایر امتها متحمل نشد
تا آنکه آخر مرا بضرب پسر ملجم کشتند ای مفضل پس بر میخیزد حسن
صلوات الله علیه بسوی جد خود و میگوید یا جداه با پدرم امیر المؤمنین
بودم در دار هجرت او کوفه تا اینکه او را شهید کردند و مرا وصی خود
گردانید چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد را با صد و پنجاه
هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین و سایر برادرانم
و اهل بیت و شیعیانم را بگیرد و بیعت ما را از برای معویه بگیرد و اگر
ابا کنیم سر ما را بسوی او فرستند پس من بیرون آمدم بسوی مسجد و بر منبر
رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم و بسوی جهاد خواندم

پس

شکایت امام حسن (marginal note)

پس هر چند از ایشان جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس
هر چند براست و چپ نظر کردم بجز ایشان کسی را ندیدم پس گفتم مرا تاسی
میباشد به پیغمبر خدا که خدا را بندگی کرد در شعب و پنهانی و سی و نه نفر
داشت تا اینکه چون بچهل رسیدند اظهار کرد امر خدا را اگر منهم بعدد
ایشان ناصری می یافتم جهاد می کردم حق جهاد را پس ایشان را نفرین کردم
در و درآمدم و از کوفه بمدینه رفتم پس آمدند مردم بسوی من و سوء
افعال زیاد را و معویه را بمن شکایت کردند که زنها و اطفال را کشتند و
مسلمین را غارت کردند و اسیر نمودند گفتم بایشان که شما را وفائی نیست
لشکر برابر ایشان فرستادم و گفتم عهد مرا خواهند شکست و بمعویه ملحق
خواهند شد و چنان شد که گفتم پس حضرت صادق ع فرمود ثُمَّ یَقُومُ
الحُسَیْنُ علیه السلام مُخَضَّباً بِدَمِهِ هُوَ وَ جَمیعُ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ پس بعد از
آنکه حسن شکوه خود را تمام میکند ناگاه بر می خیزد حسین با شهدائی
که در پیش روی او شهید شدند با بدنهای خون آلود و اعضای
در خون غلطیده همین که پیغمبر خدا را نظر بر فرزندش می افتد
و بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در می آید و جمیع اهل آسمانها و زمین
بگریه در می آیند وَ تَصْرُخُ فاطِمَةُ فَتُزَلْزِلُ الاَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْها چون
فاطمه را نظر بر بدن غرقه بخون فرزندش می افتد بخروش در

شکایت کردن سید شهدا بجد بزرگوار

می آید و چنان نعره می زند که زمین و آنچه بر روی زمین است بر تزلزل در می آید و امیر المؤمنین و حسن علیهما السلام در جانب راست پیغمبر می باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهدا در جانب راست حسین و جعفر طیار در جانب چپ و باین هیئه می آید در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر او را بر سینه می چسباند و می فرماید یا حُسَینُ قَدَیتُكَ قُرَّةُ عَینای وَعَیناكَ فِیكَ فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیده من و روشنی دیده تو در تو می باشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین می آید و محسن شهید سقط شده را بر روی دست کرده می آورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میگوید هذا یَوْمُكُمُ الَّذِی تُوعَدُونَ امروز روز وعده شما است مفضل میگوید که پس حضرت صادق آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد پس فرمود لا عَیْنَ لا تَبْكِی عِنْدَ هذَا الذِّكْرِ چشمی نیست که نزد یاد کردن این مصیبت گریان نگردد مفضل نیز بگریه در آمده و گریه بسیاری کرد پس عرض کرد یا مَوْلایَ ما فِی الدُّمُوعِ ای مولای من چه چیست در این گریه ها یعنی چه ثواب می باشد این اشکها را که در این مصیبت ریخته می شود حضرت فرمود لا یُحْصی آنقدر منافع و اجر و حسنه در آنست که احصا نتوان کرد مفضل میگوید که حضرت صادق ع فرمود

تظلم فاطمه زهرا

در آن

تظلم فاطمه

در آن وقت فاطمه بر می خیزد و رو بپارگاه کبریائی می آورد و میگوید اَللّهُمَّ اَنْجِزْ وَعْدَكَ وَمَوْعِدَكَ اِلَیَّ فِیمَنْ ظَلَمَنِی وَغَصَبَنِی وَضَرَبَنِی وَجَزَعَنِی بِثُكْلِ اَوْلادِی خدایا وفا بوعده خود و فا کن و داد مرا بگیر از کسانی که ظلم کردند بر من و غصب کردند حق مرا و مرا آزردند و اولاد مرا کشتند و مرا در مصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود پس بگریه در می آیند ملائکه هفت آسمان و حمله عرش و سکان آسمان و هر که در دنیا است و هر چه در تحت الثری میباشد و همگی ناله می کنند بسوی خدا و می خروشند در درگاه الهی پس نمی ماند احدی از کسانی که با ما مقاتله کرده است و بر ما ظلم کرده و کسانی که راضی بوده اند بآنچه بر ما رسیده اِلّا قُتِلَ فِی ذالِكَ الْیَوْمِ اَلْفَ قَتْلَةٍ مگر اینکه در آن روز هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانی است موضع حاجت آن بنهج اختصار ذکر یافت آری این جماعت بر خود ستم کردند و امر بر خود دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند بگمانشان که نزد خدا میتوان بهای و هوی دست خوش کردن ندانستند که آنچه کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلندتر شد و از برای خود مهیا کردند عذاب دائم و لعن سرمد را و غضب خدا و رسول را و نمی دانستند که خدا دوستان خود را نصرت خواهد نمود و این عذابها که سهل است عذاب عظیم عذاب

عذاب منافقین

آخرت است که بجهت ایشان مهیا شده و فضیحت وقتی است که خداوند جلیل در مقام بازخواست بر آید و این خون خونی است که خدا ولی آن است چنانچه حضرت صادق ع میفرماید ذاكَ دَمٌ یَطْلُبُهُ اللّهُ این خونی است که خدا طلب میکند آنرا هنگامه عظمی وقتی است که در صحرای محشر حسین با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرق در خون بصحرای محشر آیند غلغله در صحرای محشر افتد فاطمه زهرا چنان خروشی بر آورد که عرش بتزلزل آید

بیت

جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا ٭ در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند ٭ دست عتاب حق بدر آید ز آستین ٭ چون اهل بیت دست باهل ستم زنند ٭ از صاحب حرم چه توقع کنند باز ٭ آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند ٭ پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل ٭ شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل ٭ آری کم ظلمی نکردند و کم آشوبی در اسلام بر پا نکردند و کم فتنه و فسادی در عالم نکردند دل پیغمبر خدا را بدرد آوردند دیده مقربان خدا را اشک بار کردند ملائکه مقربین را عزادار کردند کسی را کشتند که تا قیامت ملائکه بر او میگریند و تا محشر عالمیان بر او می مویند آری ریحانه رسول الله را کشته اند و نوباوه فاطمه زهرا را

روضه

پاره

اشعار مرحوم

پاره پاره کردند پاره تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را سید نند خدا رحمت کند سید مهدی طباطبائی را که نیکو میفرماید

مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی

ما آمَنَ الْقَوْمُ قِدْماً اَوْهُمْ كَفَرُوا ٭ مِنْ بَعْدِ اِیمانِهِمْ لَوْ اَنَّهُمْ شَعَرُوا ٭ این جماعت از اول ایمان بخدا و رسول نیاورده بودند یا اگر ایمان ظاهری را قبول کرده بودند بعد از پیغمبر همه مرتد شدند و از دین اسلام بکفر اول برگشتند چنانچه صریح اخبار است

قَدْحارَبُوا الْمُصْطَفی فِی حَرْبِ عِتْرَتِهِ ٭ وَلَوْ اَغاثَهُمُ فِی حَرْبِهِ اَبْتَدَرُوا ٭ چگونه ایمان به پیغمبر خدا داشتند و حال آنکه با پیغمبر محاربه کردند و شمشیر بر روی پیغمبر کشیدند چون سر شمشیر بر روی عترت او کشیدند و حرب ایشان حرب پیغمبر است چنانچه پیغمبر فرمودند حَرْبُكَ حَرْبِی وَسِلْمُكَ سِلْمِی و اگر یاوری می یافتند با خود پیغمبر حرب میکردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا كانَ یَنْزِلُ عَنْ سُلْطانِهِ مَلِكٌ ٭ وَلا الْمَنِیَّةُ السّاعِی لَهایَذَرُ ٭ هرگز نبود که بزرگی از بزرگیش دست بردار د آرزومندی دست از مقصودش بدارد مگر آنکه باضطرار دستش را کوتاه کنند مَهْما نَسِیتُ فَلا اَنْسی الْحُسَیْنَ وَقَدْ ٭ كَرَّتْ عَلی قَتْلِهِ الْاَفْواجُ وَالزُّمَرُ ٭ اگر تو فراموش کرده لکن من هرگز فراموش

نمیکنم حسین را که دور او را کرفته بودند افواج عساکر کفر واصناف
لشکر ضلال و از هر جهت بر او حمله میکردند کمر قام فیهم خطیبا منذرا
و تلا ه ایا فما اغنت الایات والنذر ه چه بسیاری از خطبه های
شافیه خواند و مواعظ وافیه که کرد ایشان را و چه قدر از آیات
الهیه که بر ایشان خواند و آن قلوب قاسیه اصلا از مواعظ الهیه
آن حجت خدا که و خلیفه رسول الله که سنک را آب میکرد تاثیر
نکرد و فایده نه بخشید قال انسبونی فجدی احمد وسلوا ه ما قا
فی فلم یکذبکم الخبر ه چون دید موعظه اثر نمیکند فرمود
آیا مرا می شناسید یا نه اکر نمی شناسید منم فرزند محمد مصطفی منم
جکر کوشه فاطمه زهرا منم نور دیده علی مرتضی و ینادی الحی
امی الزهرا وابی المرتضی ه ورسول الله جدی ایها القوم اذ
حمونی ه ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است و جدم
رسول خدا است ای قوم بجهت خاطر جد و پدر و مادرم بر من
رحم کنید و سوال کنید که پیغمبر در حق من چه میفرمود آیا نمیفرمود
حسین منی وانا من حسین آیا نمیفرمود حسن و حسین سید
جوانان اهل بهشتند یا نه دعوتمونی لنصری این نصرکم ه
واین ما خطت الاقلام والزبر ه بر خواندید مرا که یاری کنید

مرا کو یاری (کردن) شما و چه شد نامه های که بمن نوشتید که بیا که شمشیرها
از برای تو مهیا می باشد آیا این یاری شما است که دور مرا کرفته اید
و خون مرا می ریزید حلأتمونا عن الماء المباح وقد ه اضحت
تناهله الاوغاد والغمر ه آبی را که بر همه کس مباح است از ما
منع کردید و حال آنکه ازو می آشامند هل من مغیث یغیث
الآل من ظماء ه بشربة من نمیر ما لها خطر ه آیا فریادرسی
هست که بشربتی از آب ما را فریادرسی نماید و ما را از تشنکی خلاص
نماید بشربت آبی که بهائی ندارد هل راحم یرحم الطفل الرضیع
فقد ه جف الرضاع وما للطفل مضطرب ه آیا رحم کننده هست
که طفل شیرخوار مرا رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر
از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت صبر نیست هل من
نصیر محام اواخی حسب ه یرعی النبی فما حاموا ولا نصروا
آیا یاوری هست آیا حمایت کننده هست آیا صاحب حسبی بهم
می رسد که مراعات نماید حرمة پیغمبر را که این جماعت حمایت
پیغمبر نکردند و یاری او نکردند تلک الرزایا یا الو ان القلب
من حجر ه اصم کان لا دناهن ینفطر ه این مصیبتها مصیبتی
چند می باشد که کوچکتر آن دلها را می شکافد اکرچه سخت تر

باشد آن دلها از سنگ خاره بد آنکه این کروه که بر آنحضرت ظلم
کردند علاوه بر انتقاماتی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان
کشیده خواهد شد بحمد الله در این دار نیز از ایشان کشیده شد یا
بتیغ ابلاد بلا را بلوا رشتافتند بارذل ما یکون یا مبتلا شدند بکوری
و پیسی و شلی و دیوانکی و سایر دردها و مرضها و به نکبت مبتلا بودند
تا بجهنم واصل شدند عبدالله ابن رباح میکوید کوری را دیدم
سوال کردم از او سبب کوری او را کفت من در کربلا بودم ولکن جنک
نکردم شبی خوابیدم در خواب شخص مهیبی را که به نزد من آمد
وکفت رسول خدا تو را طلبیده کفتم نمیتوانم بیایم مرا کشید تا به نزد
آنحضرت برد آنحضرت را محزون و دلکیر دیدم و در دست
او حربه بود و در پیش روی او نطعی کسترده بود و ملکی ایستاده
در دست او شمشیری از آتش بود کردن آن جماعت می زد و آتش
در ایشان می کرفت و ایشان را می سوخت باز زنده می شد و او ایشان را
می کشت و میسوختند و همچنین من کفتم السلام علیک یا رسول الله
بخدا قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم
فرمود الست کثرت السواد آیا سواد لشکر مخالف را بر فرزندم
زیاد نکردی پس مرا نکشت پس میلی از خونی که در طشتی که در نزد
او بود

او بود در چشم کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم
و از قاسم ابن اصبغ ابن بناته روایت شده که کفت مردی را دیدم از قبیله
بنی دارم که رویش سیاه شده بود پرسیدم که روی تو را چه رسیده که باین
هیئت شده که نزدیک بود تو را نشناسم کفت جوانی را از لشکر حسین کشتم
که هنوز ریش بر نیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت
سجود شبی نمیشود که بخوابم مکر اینکه می آید و کریبان مرا میکیرد و
مرا می برد تا بجهنم می اندازد پس فریاد می زنم و کسی از قبیله نمانده
مکر آنکه فریاد مرا می شنود و در حدیث دیکر قاسم میکوید دیدم آن
ملعون را در وقتی که سر مطهر آن جوان را آورده بود بر اسبش سوار
بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب آویخته بود و آن را چنان بلند
بسته بود که بر زانوهای اسب می خورد کفتم به پدرم که کاشی این سر را
قلیلی بلند میکرد آن را و ریسمان آن را چنان می بست که این سر مطهر بر زا
نوی اسب نمی خورد و اینقدر اذیت بآن نمی رسید پدرم کفت ای
فرزند آنچه صاحب سر باو میکند عذابش زیادتر از این است زیرا که او
نقل کرد بجهت من که از وقتی که او را کشته ام شبی نخوابیده ام مکر آنکه
می آید و کریبان مرا میکیرد و میکشاند و میکوید بیا بسوی جهنم و
مرا تا در جهنم می اندازد پس فریاد می زنم بنحوی که همسایکان مطلع

میشوند میگوید شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم
بخواب رویم در شب و در حدیث دیگر کسی نبود از کسانی که با او محاربه
کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد بجنون و جذام
و پیسی و در اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا باین
بلیات می باشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق روایت شده
که آل ابی سفیان حسین را کشتند پس خدا ملک را از ایشان گرفت
و هشام ابن عبد الملک زید ابن علی را کشت و ملک را از او گرفت
خدا و ولید یحیی بن زید را کشت و خدا ملک را از او گرفت آری هر کس
با آنحضرت بدی کرد بسزای خود در دنیا و آخرت رسید و دنیا و آ
خرت را بر خود تباه کرد و هر کس چنگ بدامن او زد خیر دنیا و آخرت
را یافت هم چنانچه زیارت او و برپا داشتن تعزیه و اعانت زوار
او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد مقدس او علاوه بر منافع
اخرویه بی حساب موجب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و
رفعت و نیکنامی دنیا میگردد چنانچه مجرب می باشد و اخبار بر آن
دلالت دارد همچنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و زوار
و تعزیه دارانش علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی
میگردد چنانچه از حکایات کثیره معلوم بلکه مشاهد و محسوس می باشد

از انجمله

از انجمله نقل شده که معتز بالله که یکی از خلفای عباسیه بود فرستاد و خراب
این مشهد مقدس آنحضرت را برد و گفت قبر خزینه نمی خواهد و
سفری در پیش داشت همان روزها بسفر رفت یا در سفر بود و این
عمل را کرد در همان سفر خودش و پسرش کشته شدند و از اظهر شواهد
بر این مطلب حکایت سعود ابن عبد العزیز ابن عبد الوهاب
و تابعان ایشان است که در نجد بهم رسیدند و طریقه را ابداع کردند
و بسیاری از بلاد را قتل کردند و تسلط یافت بر عالمی و چون باعتقاد
فاسد ایشان تعظیم قبور مطلقا غیر جایز بلکه آنرا کفر و شرک می دا
نستند چون تسلط بر کربلاء معلی یافت اهل این بلد را قتل و نهب
نمود قریب به چهار هزار نفر یا زیاده بقتل رسانید و آنچه در آستانه
منوره جناب حضرت یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را
در هم شکست و رفت و این واقعه در غدیر سنه هزار و دویست و شانزده
واقع گردید و تاریخش لفظ بغدیر می باشد همین که از این سفر
برگشت دولت از او برگشت و در بجائی نرفت مگر آنکه مخذول
گردید و مبتلا ببلاهای قریب شد تا عن قریب بجهنم واصل شد و
با آنکه سلطنتش قوی بود مسلط شد بر ایشان قومی که ایشانرا قلع
و قمع نمود و بلاد ایشانرا خراب کرد و قاعا صفصفا نمود و مجموع اولاد

و عشایر ایشان را زیاده از دویست نفر محصور کردند اسیر وار
بعد از آنکه ده نفر از بزرگان ایشان را با سلاسل برده در نزد
سلطان روم و ایشان را کشت والحمد لله رب العالمین ابن قولویه
از معویة ابن وهب روایت کرده است میکند که گفت در نزد حضرت صادق
نشسته بودم که مرد پیری با قد خمیده آمد و سلام کرد آنحضرت جواب
بشارداد عرض کرد یا ابن رسول الله دسترا بده تا ببوسم آنحضرت
دست خود را داد آن مرد دست شریفش را بوسید و گریست آنحضرت
فرمود چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد
که بامید دولت شما می باشم میگویم امسال است و این ماه است و امروز
واصل بکام دلخود می رسم اَرٰیکُم مقتولینَ مُتَشَرِّدینَ وَاَرٰی اَعدائَکُم یَطیرونَ
بِالاَجنِحَةِ شما را می بینم که دربدر میباشید و شما را بجور و ستم میکشند
و دشمنان شما را می بینم که پرواز میکنند و هر جانب را بر بال گرفته اند
پس چشمهای مبارک آنحضرت پر از اشک شد و گریست و فرمود
ای شیخ اگر خدا ترا باقی دارد تا قائم ما را به بینی در درجه اعلی خواهی بود
و اگر مرگ ترا دریابد در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر خواهی بود ای شیخ
پیغمبر خدا فرموده که من خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ
سنگین که اگر چنگ بآن بزنید هرگز گمراه نمیشوید که یکی از آن عترت

و اهل

و اهل بیت من است و یکی از آن کتاب خدا است آن شیخ گفت بعد از
آنکه این حدیث را شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت فرمود گمان
نمیکنم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمود پس از کجا می باشی گفت
از سواد و دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلوم
حسینم گفت نزدیکم بآن فرمود بزیارت آن می روی عرض کرد میروم
و بسیار زیارت میکنم آنرا حضرت فرمود یا شیخ این خونی است که خدا
آنرا طلب میکند مَا اُصیبَ وُلدُ فاطِمَةَ وَلا یُصابونَ بِمِثلِ الحُسَینِ
مصیبتی باولاد فاطمه نرسید و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین
رسید و بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل بیت او که از برای
خدا نصیحت میکردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا دهد
بهترین جزای صبر کنندگان را ای شیخ هرگاه روز قیامت شود پیغمبر
خدا می آید و حسین با او می باشد و سر بریده اش را بر کف دست گرفته
خون از آن می ریزد پس پیغمبر خدا میگوید خدایا امت مرا بپرس که چرا
فرزند مرا کشتند پس فرمود هر جزع و گریه مکروه و ناخوش است غیر از
جزع و گریه بر حسین و از ابن عباس روایت شده است که وحی شد بسوی
پیغمبر خدا که بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم
بجهت فرزند تو هفتاد هزار و هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق م

روایت شده است که صد هزار نفر بجهت قتل حسین کشته شدند و طلب
خون او نشده است و زود باشد که طلب شود خون او و از حضرت باقر ع
روایت شده است که فرمود بخدا قسم که کشته شدند کشندگان حسین و
هنوز طلب خون او نشده آری خون حسین خونی نیست که به یک مرتبه
کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود بلکه
اگر عالم تلف شود مقابل یکموی او نمیگردد و اگر دنیا سرنگون گردد
تلافی خون او نخواهد بود چگونه تلافی میتوان کرد کشتن کسی را که
پاره تن رسول الله بود و گوشت استخوانش از گوشت و پوست
رسول الله پرورش یافت چگونه تلافی میشود کشتن کسی که بکشتن
او طرق هدایت را منطمس و اساس شریعت را مندرس نمودند
احکام را ضایع و معطل و حق را مضمحل کردند فالویل للعصاة
الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام ونقضوا السنن والاحکام
وعطلوا الصلوة والصیام واذلوا رقاب البریة الکرام لقد
فقد بقتله التکبیر والتهلیل والتحریم والتحلیل والتنزیل
والتاویل چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعرای اهل
بیت بوده و در خدمت حضرت صادق ع اشعار شامیخوانده و آنحضرت
او را تعظیم میکرد لبیک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت

مرثیه جعفر بن عفان طائی

احکامه واستحلت باید بگرید کو به کند کان بر خرابی اسلام که احکام
آن را ضایع کردند و ارکان آنرا درهم شکستند غداة حسین للرماح دریة
وقد نهلت منه السیوف وعلت فراموشی نمیکنم آن زمانی را که از
هر جانب نیزه ها را حرکت میدادند و بر بدن نازنین حسین می زدند
و از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش می زدند تا آنکه شمشیرهای
خود را از خون بدنش سیراب کردند وغودر فی الصحراء لحما مبددا
علیه عتاق الطیر باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره
کردند و در میان صحرا انداختند و تنها گذاشتند تا آنکه مرغان
هوا در شب و روز در دور او پر میپریدند فما نصرته امة
السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت تا آنکه آن
بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را و استغاثه
نمود از ایشان بتحقیق که قبح کرد از ایشان عقلها را غیر آن نموده
الا بل محوا انوارهم باکفهم فلا سلمت تلک الاکف وشلت یاری
نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور ایشان را فرو
نشانند شل باد آن دستها و بریده باد آن کفها وناداهم جهدا انا ابن
محمد فان ابنه من نفسه حیث حلت فریاد زد که آخر می فرزند
دلبند محمد مصطفایم و بخواطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید

آه فما حفظوا قرب الرسول ولا رعوا وذلت بهم اقدامهم واستزلت اذاقته حر القتل امة جده هفت نعلها فی کربلاء وذلت مراعات قرابت پیغمبر را و محافظت نکردند خویشی او را
و فرزند او را کشتند امت او بد لغزشی کردند و بسیار قبیح عملی از
ایشان سر زد فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت للاله وصلت
کما فجعت بنت الرسول بنسلها وکانوا حماة الحرب
حین استقلت خدا پاک نکرداند این امت را از این لوث معصیت
هر چند نماز کنند و روزه شوند همچنانچه دل فاطمه را بدرد آوردند
در مصیبت فرزندانش تا آنکه بعد از آنکه زمان اسیری اهل
بیت باخر رسید و ظلم و ستم یزید لعین بر آن اسیران به نهایت انجامید
و ظلمی نماند که با اهل بیت نکند چون وعده کرده بود بعلی ابن الحسین
که سه حاجت از برای تو بر می آورم بعد از آنکه یک هفته چنانچه نقل
شده برخصت آن لعین بر مظلومی سید الشهدا ندبه و نوحه کردند در روز
هشتم طلبید سید الساجدین را و فرمود سه حاجتی را که وعده کرده ام که
بر آورم از برای تو بیان کن تا آنرا بر آورم آنحضرت فرمود الاولی
ان تربنی وجه سیدی وابی ومولای الحسین فاتزود منه وانظر
الیه واودعه حاجت اول این است که سر مقدس سید و مولای

رجعت اسیران

عبارت عربی

مطالب باب کربلا

بزرگوارم حسین را بمن بنمائی تا آنرا بار دیگر به بینم و او را وداع نمایم و توشه
خود را از دیدن او بر دارم حاجت دویم آنست که بگوئی که آنچه از ما برده
اند رد نمایند حاجت سیم آنست که اگر عازم کشتن من می باشی کسی را با
این زنان بفرستی که ایشان را بحرم جد ایشان برساند آنملعون گفت اما
روی پدرت را دیگر هرگز نخواهی دید و بعضی ذکر کرده اند که چون آنملعون
گفت دیگر سر پدر تو را نخواهی دید در آنوقت آن سر مطهر در طشت
طلائی گذارده بود و روی آن پوشیده بود ناگاه آن سر بر داشته شد
و از آن مطهر که السلام علیک یا ولدی علی ابن الحسین گفت وعلیک
السلام یا ابتاه ایتمتنی علی اصغر سنی ابدا ای پدر بزرگوار مرا در کودکی
یتیم کردند و در میان من و تو جدائی انداختند و اینک می بسوی
حرم جد خود بر میگردم دیگر تو را کی خواهم دید از این واقعه خروش
از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل و خجل شد سید طاووس میفرماید
که یزید گفت اما کشتن تو از آن گذشتم و زنان را تو بمدینه خواهی برد
و اما آنچه را از شما برده اند من قیمت آنرا با اضعاف آن از مال خود
می دهم حضرت فرمود اما مال تو را نمیخواهم از زانی تو باد مال تو و
اموال حق خود را خواستم از جهت اینکه در میان آنها است جامه کم فاطمه
دختر پیغمبر و ریسمان آنرا بدست خود رشته و در میان آنست مقنعه

استرداد اسباب

مراجعت اسرا

فاطمه زهرا و پیراهن او و قلاده او پس امر کرد که آنها را رد کردند و دویست دینار علاوه از مال خود نیز داد آنحضرت آنرا گرفت و در میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد که اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید و صاحب مناقب روایت کرده اند که یزید ماندن در شام را بایشان تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان ابن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد که تهیه سفر ایشانرا دیده کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جمعی پایان و خدمتکاران تا ایشان را بمدینه برساند پس ایشانرا پوشانید و عطایا با ایشان انعام کرد و بروایت دیگر ایشانرا احضار کرد و عطایای از جهت ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرد که ای ام کلثوم بگیر این مال را بعوض آنچه بشما رسید ام کلثوم گفت یا یزید ما اقل حَيَائَكَ وَاَصْلَبَ وَجْهَكَ تَقْتُلُ اَخِي وَاَهْلَ بَيْتِي وَتُعْطِيْنِي عِوَضَهُمْ مالاً ای یزید چه بسیار کم حیائی برادر بزرگوار مرا میکشی و اهل بیت مرا شهید میکنی و مال بعوض آن می دهی و میگوئی این بعوض آنچه بشما رسیده فَوَاللّٰهِ مَا كَانَ بَدَلُ شَيْءٍ بخدا قسم که اینها بلکه جمیع دنیا در برابر یکموی ایشان نمیشود و بروایت صاحب مناقب بعلی بن الحسین گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه بخدا قسم که اگر من با پدرت

تعریف تربت

منازعه میکردم هر چه از من میخواست باو عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگر چه بتلف شدن بعضی از اولادم بود و لکن قضای الهی چنین شده بود هر حاجتی که ترا عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش کرد ایشانرا با آنکه با ایشان میرفت که با ایشان نیک رفتاری نماید آن مرد ایشانرا از شام بیرون برد و در بین راه بحسن سلوک رفتار مینمود سید ابن طاوس میفرماید چون از شام بیرون آمدند و بارض عراق داخل شدند بدلیل خود گفتند ما را براه کربلا ببر ایشانرا بآن راه انداخته طی مسافت نمود تا آنکه رسیدند بزمین کرب و بلا و محل ذبح و عناد و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بآن مکان رسیدند دیدند که جابر ابن عبد الله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان از اهل بیت بزیارت غریب مظلوم و شهید مدفون در بیابان آمده بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت آن غریب آمده بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صداها بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بر رو زدن و یا حسین گویان بر سر قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی برپا کردند که دلها را کباب میکرد غلغله در آن زمین برپا شد از گریه و نوحه ایشان اعرابی که در اطراف آن زمین بودند مجتمع گردیدند و بدمیناری ماتم داران

نوحه داری سر قبر

انعاداران و نوحه گران آن غریب بیابان بلا به نوحه گری خود آن صحرا را ماتمسرا نمودند فَنَاحَ لِسَانُ حَالِ بَنَاتِ طه وَهُنَّ مِنَ الْكَآبَةِ يَوْمَئِنَّا فَقَدْ نَاهِيهُنَا مَرَّ مُضِيئًا بِنُورِ هُدَاهُ يَهْدِي التَّائِهِيْنَا زبان آن زنان سوخته دل باین مقال مترنم بود که اینجاست که بدر فلک امامت که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش براه حق می رسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی گذاشت فَقَدْ نَاهُهُنَا رُوحًا وَرُوحًا وَرَيْحَانًا وَزَيْتُونًا وَتِيْنًا اینجاست که روح عالمیان و راحت مؤمنان و ریحان پیغمبر آخر الزمان را گم کردیم و تین و زیتونی که خدا در قرآن بآن سوگند خورده است از میان ما رفت هُنَا سَنَّ الْحِرَابَ عُلُوجُ حَرْبٍ هُنَا شَنَّتْ خُيُولُ الْحَرْبِ فِيْنَا اینجاست که اولاد حرب اساس حرب را آراستند و ما را غارت کردند هُنَا ذُبِحَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفِ شِمْرٍ هُنَا قَدْ قَرَّبُوا مِنْهُ الْجَبِيْنَا اینجاست که شمر ولد الزنا حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود و جبین نورانی او را بخاک مالید هُنَا الْعَبَّاسُ فِي يَوْمٍ عَبُوْسٍ حِيَالَ الْمَاءِ قَدْ اَمْسٰى رَهِيْنَا اینجاست که عباس را در کنار آب فرات بر زمین زدند و دست جدا بریدند هُنَا نَحَرُوا الرَّضِيعَ بِسَهْمِ حِقْدٍ فَمَا رَحِمُوا الصِّغَارَ الْمُرْضَعِيْنَا اینجاست که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب زهر

سوداری کربلا

بیکاشی نوشانیدند هُنَا قَدْ طَرَّبَتْ اَشْيَاقُ حَرْبٍ اَكُفَّ الْفَانِيِيْنَ الْمُنْفِقِيْنَا اینجاست که شمشیرهای جور جدا کردند دستهائی که با بدعا در بارگاه خدا بلند بود یا بعطا و بخشش گشوده بود هُنَا صُبِغَتْ نَوَاصِيْنَا دِمَاءً بِذَبْحِ بَنِي اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَا اینجاست که موهای ما و پیشانیهای ما از خون کشتگان از اولاد امیر مومنان رنگین شده بود هُنَا عَلَوْا رُؤُوسَ بَنِي عَلِيٍّ وَرُؤُوسَ بَنِي عَقِيْلِ الْعَاقِلِيْنَا اینجاست که سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان آویختند هُنَا اَحْرَقُوا الْخِيَامَ وَاَحْرَقُوْهَا وَقَسَّمَ فَيْئَنَا فِي الْخَائِنِيْنَا اینجاست که خیمهای آل عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند در بعضی از حکایات هست که زینب خاتون چون بنزد قبر برادر خود رسید دست زد و جامه را چاک زد و بآواز حزین فریاد برکشید وَااَخَاهُ وَاحُسَيْنَاهُ وَاحَبِيْبَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَابْنَ مَكَّةَ وَمِنًى يَابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَابْنَ عَلِيِّ الْمُرْتَضٰى پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم موی را پریشان کرده طپانچه بر رو می زد و میگفت اَلْيَوْمَ مَاتَ اَبِي عَلِيُّ الْمُرْتَضٰى اَلْيَوْمَ حَلَّ الثُّكْلُ بِالزَّهْرَاءِ سکینه و فاطمه سایر زنان و دختران فریاد وا محمداه برکشیده بودند و نعره واحسیناه برآورده بودند ابن طاوس میفرماید چند

عطیه عوفی

روز در آن زمین ماندند و اقامهٔ عزا کردند و بروایتی سه روز ما
ندند و امّا جابر بن عبد الله و جمعی از بنی هاشم و غیر ایشان
همین که وارد آن زمین شدند و آثار قبر ریحانهٔ رسول الله در آن
بیابان دیدند بی اختیار شدند و از هر جانب نالهٔ واحسیناه برآوردند
از محمد ابن ابی القاسم طبری روایت شده که او روایت کرده است
از اعمش و او روایت کرده است از عطیهٔ عوفی که گفت رفتم با جا
بر بن عبد الله انصاری بزیارت حسین ع چون وارد کربلا شدیم
جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه را ازار نمود و جامهٔ دیگر را
ردا نمود پس خود را بسعد خوشبوی کرد و روانه بجانب قبر مقدس
شد و مشغول بذکر خدا بود تا آنکه به نزدیک قبر رسید گفت دست
مرا بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی
قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد قدری آب برویش
پاشیدم تا آنکه بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین
پس گفت حبیبٌ لا یُجیبُ حبیبَهُ محبوبی است که جواب حبیبش را نمی
دهد پس گفت وَاَنّی لَکَ بالجواب وَقَدْ شُحِطَتْ اَوْداجُکَ علی
اِثْباجِکَ وَفُرِّقَ بَیْنَ بَدَنِکَ وَرَأْسِکَ و چگونه جواب گویی و حال
آنکه بخون خود غلطیدی و رگهای گردن شریفت بریده شد و تو را

جابر

عبارت عربی

بخون

بخون رنگین کرده میان سر و بدنت جدائی افتاد پس زیارت کرد
آنحضرت را بزیارتی که در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علماء
مراجعت اهل بیت را از شام بکربلاء معلّی ذکر نکرده اند و عمده از
کسانی که این حکایت را متعرّض شده سیّد ابن طاوس است و لکن اگر این
را صحّتی بود سایر علماء از عامّه و خاصّه که در تواریخ و کتب مقتل
مترصّد ذکر وقایع اهل بیت شده اند بایست آنرا ذکر نمایند و بر فرض
صحّت این نقل ورود ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا
که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه بشام و از شام بعراق با آنچه سیّد ابن
طاوس خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان بکوفه ابن زیاد
نوشت به یزید کیفیّت را و او نوشت که ایشان را بشام بفرست و هم
چنین ماندن ایشان مدّتی در شام در محبس تا آنکه روهای ایشان
از گرما و سرما پوست انداخت و مدّت هفت روز تعزیه داری کردند
با وجود این مراتب بسیار مستبعد می باشد و رفتن از شام بمدینه محتاج
به آمدن بعراق نیست که سیّد می فرماید چون بعراق رسیدند از دلیل
خواهش کردند که راه را میل دهد بجانب کربلا و هم چنین عدم ذکر
کیفیّت زیارت سیّد الساجدین ع در روز اربعین با اینکه زیارت
جابر و کیفیّت زیارت او مضبوط می باشد شاهد است بر عدم صحّت

این نقل با اینکه ایشان از یزید لعین ماذون بودند و در بین
راه این را خواهش کردند و آن امین که همراه ایشان بود از جانب
یزید هرگز بی اذن آن جبّار عنید این عمل را نمیکرد و با وجود اینها
همه از چنین امکان بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علماء اعمّ از عدم
وقوع است و مقام ایشان در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست
و در مدّت یکماه مثلاً رفتن از عراق بشام و از شام بعراق امری است
متمکّن ممکن و حکایت دیدن ابو حنیفه هلال ذیحجّه را در کوفه یا بغداد
و ادراک او حج را مشهور است و همین کافی است از برای احتمال صحّت
این نقل با آنکه سیّد ابن طاوس اجلّ از آنست که بی ماخذ ذکر نماید
چیزی را و بالجمله صحّت و عدم صحّت این نقل را مدخلیّتی باستحباب
زیارت آن حضرت در روز اربعین نیست زیرا که استحباب زیارت
بجهت روایات و نصوص است اگرچه فرض کنیم عدم صحّت این نقل را
چنانچه در اوّل رجب و نیمهٔ آن و غیر آن از اوقات مخصوصه زیارت
آنحضرت مستحبّ است بجهت روایات اگرچه حکمتش بخصوصه معلوم
نباشد والعلم عند الله باری چون اهل بیت قضای مناسک ماتمداری
و نوحه گری را در نزد آن قبلهٔ عارفان و کعبهٔ مقصود عالمیان کردند
چنانچه بعضی ذکر کرده اند سیّد الساجدین امر فرمودند که بار بربندند

و روانه

و روانهٔ مدینه گردند هنگامه در وقت وداع ایشان برپا شد که از تصوّرش
دلها کباب می نماید فاطمه دختر سیّد الشهداء قبر شریف پدر را در بر
کشید آنقدر گریه کرد که مدهوش بر زمین افتاد باری با دیدهای
گریان و دلهای سوزان و سینه های از فراق بریان قبر مطهّر سرور شهیدان
و سایر کشتگان را وداع کردند و روی براه گذاردند طیّ منازل نموده
تا آنکه به نزدیکی مدینه رسیدند صاحب مناقب روایت میکند از
فاطمه دختر امیر المؤمنین که بخواهرم زینب خاتون گفتم که این
مردی که همراه ما می باشد بما نیکی کرد در این سفر و حقّ او بر ما می باشد
آیا صلاح داری انعامی باو کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزی
که باو انعام کنیم نمی باشد ما را مگر آنکه زیور خود را باو دهیم پس دست
بند خود را و خلخال خود را گرفتم و از خواهرم نیز گرفتم و بجهت آن
شخص فرستادیم و عذر از او خواستیم که این عطیّهٔ کم را قبول کن که
تو با ما نیکی کرده گفت من آنچه را کردم از برای خدا و قرابت شما بود
خدا کردم نه از برای طمع دنیا سیّد ابن طاوس روایت کرده است از
بشیر ابن جذلم که چون نزدیک مدینه رسیدند علی ابن الحسین ع
فرود آمد و بارها را فرود آوردند و خیمه از جهت آن حضرت
نصب کردند و زنان را فرود آوردند و بمن فرمود یا بشیر رحم الله

أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِراً فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ ای بشیر خدا پدر
تو را رحمت کند مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کرد
بلی یا ابن رسول الله فرمود پس داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی عبد الله
را باهل مدینه برسان بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تاختم
تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را بلند کردم
و با گریه این اشعار را خواندم یَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا ٥ قُتِلَ
الْحُسَيْنُ فَأَدْمُعِي مِدْرَارٌ ٥ ای اهل مدینه چه مانده اید و با اطمینان
خاطر نشسته اید در اینجا اقامه مکنید که حسین کشته شد و از این جهة
سیلاب اشک از دیده های من جاری است الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ
مُضَرَّجٌ ٥ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ ٥ آه بدن مبارکش را در
کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد
گردانیدند میگوید پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی ابن الحسین
با عمه ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و من رسول او
می باشم بسوی شما چون این خبر در مدینه منتشر شد جمیع مخدرات
بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند با گیسوهای
پریشان و سر و پای برهنه روها را میخراشیدند و بر سر
و روی خود می زدند و صدا بنوحه و زاری و وا ویلاه و وا ثبوراه

بر کشیدند

شعر عرب

اطلاع اهل مدینه

بر کشیده بودند هرگز مدینه را با آن حال مشاهده نکرده بودم و روزی
تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم جاریه را شنیدم که نوحه
میکرد بر حسین و میگفت نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا ٥ وَأَمْرَضَنِي
نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا ٥ یعنی خبر دهنده خبر مرگ آقایم را آورد پس
دلها را بدرد آورد و خبر او مرا علیل گردانید فَعَيْنَيَّ جُودَا بِالدُّمُوعِ وَاسْكُبَا ٥ وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعًا ٥ پس ای چشمها
نیکی کنید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و پیاپی اشک
بریزید عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَزَعْزَعَا ٥ فَأَصْبَحَ هَذَا الدِّينُ
وَالْمَجْدُ أَجْدَعَا ٥ ای چشمها اشک ریزی کنید بر کسی که مصیبت او
بزمین رسید و عرش پروردگار جلیل را متزعزع و متزلزل کرد و دین
و دین پیغمبر را خراب و مجد و بزرگی را ناقص کرد عَلَى ابْنِ
نَبِيِّ اللهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ ٥ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاخِصَ الدَّارِ أَشْسَعَا ٥ ای
چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر و بر پسر وصی پیغمبر اگر چه از ما
دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون گردیده پس گفت ای قاصد
حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید الشهداء و جراحتهای ناسور
سینهای ما را ریش کردی خدا رحمت کند تو را تو کیستی و از کجا می آئی
گفتم من بشیر ابن حذلم علی ابن الحسین مرا بسوی شما فرستاده و خود

با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع است چون
این را از من شنیدند دست از من برداشته زن و مرد با چشمهای گریان
یا حسین گویان از مدینه بیرون ریختند و بآن جانب شتافتند من
اسب را تاختم و برگشتم راهها پر شده بود از خلق و راه نمی یافتم آخر از اسب
فرود آمدم و گام بر گردنهای خلق زدم تا خود را بدر خیمه امام رسانیدم
دیدم آنحضرت دستمالی در دست دارد و اشک مثل باران
از دیده می ریخت خادمی در عقب سر شی بود کرسی گذاشت و آنحضرت
بر آن نشستند و بی اختیار شده بود از گریه و از هر طرف صدای نوحه و
گریه زنان و مردان و حوائین معظمه و کنیزان بلند بود و فوج فوج می
آمدند و بر آنحضرت تعزیه میگفتند صدای واحسیناه و ناله وامظلوماه
و واغریباه بر آسمان می رسید و زلزله در آن زمین برپا شد آنحضرت
اشاره فرمود که ساکت شوید چون جوشش خلق نشست خطبه خواند
و بعد از خطبه فرمود حمد می کنم خدا را بر عظایم امور و فجایع دهور
و بر الم محنتهای بدرد آورنده و سوزش گزنده بلاها حمد میکنم خدا را
بر مصیبتی که از بلیه های جلیل و مصیبتهای عظیم است که دلها را آب
و نفوس را هلاک مینماید ایها الناس خدا راست حمد مبتلا شدیم
به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنها قتل ابو

عبد الله

سوال اهل مدینه

و شهادت سید الشهدا در روز جمعه یا شنبه دهم محرم در سال شصت یکم هجرت واقع شده

و عمر شریفش پنجاه و هفت سال رسیده بود و در عدد شهدای اهل بیت

در آن معرکه خلاف است اکثر بیست و هفت نفر گفته اند هفت نفر از اولاد عقیل

مسلم که پیشتر از معرکه شهید شد و جعفر و عبد الرحمن پسران عقیل و محمد و عبد الله پسران مسلم و جعفر

پسر محمد بن عقیل و محمد پسر ابو سعید بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را زیاد کرده اند

و سه نفر از فرزندان جعفر طیار رضه و عون و عبید الله پسر عبد الله بن جعفر

و نه نفر از فرزندان امیر المومنین حضرت سید الشهدا و عباس و برادر او محمد و عمر

و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله اصغر و محمد اصغر پسران امیر المومنین

و در ابوبکر خلاف کرده اند و چهار نفر از فرزندان امام حسن عم ابوبکر

و عبد الله و قاسم و بشر و از فرزندان امام حسین الخ مشهور است

علی اکبر است و عبد الله که در کنار آن حضرت شهید شد و بعضی محمد و ابراهیم

و حمزه و علی دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند

و مجموع لشکر سید الشهدا

بروایتی سی و دو سوار و چهل پیاده بودند

و در روایتی دیگر هشتاد و دو پیاده

و امام محمد باقر فرموده اند چهل و پنج سوار

و صد پیاده و لشکر مخالف بقول مشهور

بیست و دو هزار نفر بودند و امام جعفر صادق فرموده اند

که سی هزار بودند